اطلاع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہیں اُنمین بعض کتب صرف و نحو و منطق وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب صرف

میزان الصرف و منشعب - دو کتاب صرف کی مع منشعب منظوم و دائرہ چہل و سہ ابواب صرف -

مجموعہ میزان الصرف - مع تکملہ بہ تحشی مولوی الٰہی بخش و مرتبہ مولوی محمد عبد الرحمن شاکر تخلص جسمین کتب مفصلہ مشمول ہین

۱ - میزان الصرف - ۲ - ضمیمہ جدیدہ - ۳ - تکملہ مفیدہ - ۴ - منشعب مشہور - ۵ - منشعب منظوم - ۶ - شجرہ منشعب - ۷ - تعاریف نافعہ - ۸ - تبصرہ کاملہ - ۹ - تتمہ ابواب مزید -

تبیان شرح میزان - مصنفہ مولوی عبد الحق

شرح میزان الصرف - شرح مولوی وارث علی دہلوی -

پنج گنج و زبدہ - دو کتاب و زبدہ مصنفہ ظہیر بن محمود درسی کتاب -

عمدہ شرح زبدہ - حامل المتن مصنفہ مولوی رحمۃ اللہ صاحب -

صرف میر - مصنفہ میر سید شریف زین الدین صاحب جرجانی -

دستور المبتدی - مصنفہ مولوی محمد صفی بن مولوی محمد نصیر

شرح رسالہ صرف - از مولوی نصر اللہ خان بہادر -

فصول اکبری - مع رسالہ گہر منظوم - در خاصیت ابواب مجرد و رسالہ مصنفہ سلطان جلیل مولوی ہادی علی و رسالہ لامیہ تصنیف مفتی محمد سعد اللہ -

زنجانی محشی - صرف مین -

رکاز الاصول - شرح فصول اکبری مصنفہ مولوی حمایت علی -

مراح الارواح - مصنفہ احمد بن علی بن مسعود -

شافیہ محشی - از مصنفہ علامہ ابن حاجب -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

اما بعد این کتابیست مسمی به انتخاب تعلیلات که برای تصحیح ابواب صرف میر نیز ابیات

تا فتح و جهت انضمام بیشتر صرف میر و کبیر با نوشته شد با سع که صرف صغیر

هر باب مع تعلیلهای ضروریه بشرح و بسط در اندراج یافته است تا مبتدیان

از هر صورت معنی آن بوده بزودی بمطالب علمیه برسند بمنه وکرمه

باب اول صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الضرب زدن

ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْباً فهو ضارِبٌ ضارِبانِ ضارِبونَ ضَرَبَةٌ ضُرّابٌ ضُرَّبٌ

ضُرَباءُ ضُرْبانٌ ضُرّابٌ ضُروبٌ ضُوَیْرِبٌ ضارِبَةٌ ضارِبَتانِ ضارِباتٌ

ضَوارِبُ ضَرائِبُ ضُوَیْرِبَةٌ و ضُرِبَ یُضْرَبُ ضَرْباً فذاک

تُحَسِّبَ تُحَسِّبْنَ لِتُحَسِّبْ لِتُحَسِّبَا و النهی منه لا تُحَسِّبْ لا تُحَسِّبَا لا تُحَسِّبُوا الظرف منه مُحَسَّبٌ
مُحَسَّبَانِ مُحَاسِبُ مُحَيْسِبٌ و الآلة منه مِحْسَبٌ مِحْسَبَانِ مَحَاسِبُ مُحَيْسِبٌ مِحْسَبَةٌ مِحْسَبَتَانِ مَحَاسِبُ
مُحَيْسِبَةٌ مِحْسَابٌ مِحْسَابَانِ مَحَاسِيبُ مُحَيْسِيبٌ افعل التفضیل منه اَحْسَبُ اَحْسَبَانِ
اَحْسَبُونَ اَحَاسِبُ اُحَيْسِبُ و المؤنث منه حُسْبَى حُسْبَيَانِ حُسْبَيَاتٌ حُسَبٌ حُسَيْبَى ضَرَبَ
دراصل ضَرْبًا بود ضَرْبًا اسم مصدر بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم سازند حرف
اول مفتوح بود ثانی و ثالث را فتح دادند و تنوین تمکن را حذف کردند برای علامت
فعلیت تا از ضَرْبًا ضَرَبَ شد یَضْرِبُ دراصل ضَرَبَ بود ضَرَبَ فعل ماضی معلوم بود
چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف
اتین مفتوح دراولش درآوردند فاء کلمه را ساکن و عین کلمه را کسره دادند و در
آخر اعراب رفعی درآوردند تا از ضَرَبَ یَضْرِبُ شد ضَارِبٌ دراصل یَضْرِبُ بود
حرف مضارع را حذف کردند فاء کلمه را مفتوح کرده بعد ازان الف علامت اسم
فاعل درآوردند و درآخرش تنوین تمکن آوردند ضَارِبٌ شد ضَارِبَانِ دراصل
ضَارِبٌ بود درآخرش الف علامت رفع یا یاء ماقبل مفتوح علامت نصب و جر
و نون مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هردو علی اختلاف الاقوال
درآوردند ضَارِبَانِ شد فی حالة الرفع و ضَارِبَيْنِ شد فی حالتی النصب والجر ضَارِبُونَ
دراصل ضَارِبٌ بود درآخرش واو علامت رفع یا یاء ماقبل مکسور علامت نصب
و جر و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو درآوردند ضَارِبُونَ
شد فی حالة الرفع و ضَارِبِينَ شد فی حالتی النصب والجر ضَرَبَةٌ جمع تکسیر از ضَارِبٌ است
ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود

ثالث ورابع را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند عوض آن تاء تخصیص که در آخرش
در آوردند ضَرَبَتٌ شد ضَرَبَاتٌ جمع تکسیر از آن ضَارِبَةٌ ست ضَارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند حرکت فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَّابٌ شد
ضُرَّبٌ که جمع تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند حرکت فتح دادند و الف
وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساختند
الف وحدان را حذف کردند ضُرْبٌ شد ضُرُبٌ جمع تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث
ورابع را فتح دادند الف ممدوده در آخرش در آوردند و الف وحدان را حذف کردند
ضُرَبَاءُ شد ضُرْبَانٌ جمع تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساختند در آخرش
الف و نون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند ضُرْبَانٌ شد ضِرَابٌ جمع
تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از آن الف جمع تکسیر در آورده
الف وحدان را حذف کردند ضِرَابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر از آن ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد حرف ثالث
واو مسکونه در آورده الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد ضُوَیْرِبٌ تصغیر

از آن ضاربیّست ضاربیّةٌ اسم یکه بود چون خواستند که اسم یکه را مصغّر کنند حرف اول را ضمّ
دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر را آوردند
ضُوَیْرِبٌ شد ضاربیّةٌ ضاربیّتان ضاربیّات ضَوارِبُ جمع تکسیر از آن ضاربیّة است ضاربیّةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا
بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
تکسیر را آوردند ثانی وحدان را حذف کردند ضَوارِبُ شد و تنوین تمکن را برای منع صرف
نیز حذف کردند ضَوارِبُ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر از آن ضاربیّة است ضاربیّةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمّ دادند ثالث را [illegible]
حرکت فتح دادند بعده [illegible] وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد ضُوَیْرِبَةٌ تصغیر از آن
ضاربیّة [illegible] اسم یکه بود چون خواستند که اسم یکه را مصغّر کنند حرف اول را ضمّ دادند
ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر را آوردند ضُوَیْرِبَةٌ شد
مَضْرُوبٌ مَضْرُوبانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبٌ در اصل یُضْرَبُ بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون
خواستند که از مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند عوض
او میم مفتوحه بضمّ عین کلمه را آوردند و ضمّه را در انداختند تا از واو اشباع شود و در آخرش
تنوین تمکن را آوردند برای علامت اسمیت مَضْرُوبٌ شد مَضَارِیبُ جمع تکسیر از آن مضروب
و مضروبة است مضروبة و مضروبیّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر را آوردند حرفی که
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ما قبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند ثانی و
وحدان را حذف کردند تنوین تمکن را بواسطهٔ منع صرف حذف کردند مَضَارِیبُ شد مَضْرُوبَةٌ

تثنیه مضیریب تصغیر ازان مضروب و مضروبة است مضروب و مضروبة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن را یا بدل
کردند مضیریب و مضیریبة شد و لم یضرب در اصل یضرب بود چون لم جازمه در اولش
در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نگرد از دو صیغه زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه همچنین است جحد مجهول لا یضرب در اصل
یضرب بود چون لای نفی در اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را
منفی ساخت لا یضرب شد لن یضرب لن یضربا الی آخره در اصل یضرب یضربان
الخ بود چون لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت نصبی
در فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نشد
در دو صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لن یضرب
شد الخ اضرب اضربا اضربوا الخ در اصل تضرب تضربان الخ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذفت ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود
همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار
صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل
علیه با نون ثقیله اضربنّ اضربانّ اضربنّ اضربنّ اضربانّ اضربنانّ با نون خفیفه اضربن اضربن
اضربن اضربن و اضربن در اصل اضرب بود چون نون ثقیله و خفیفه

بود متصل شد با قبل نون مبنی بر فتح گشت اضربَنَّ و اضربُنَّ شد اضربانِّ در اصل اضربا بود چون
نون ثقیله بود متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اضربانِّ شد
اضربنانِّ در اصل اضربن بود چون نون ثقیله بود متصل شد اجتماع ثلث نونات شد
و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مکروه میداشتند بنا بر آن الف فاصله میان نون جمع
و نون ثقیله آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را کسره دادند برای
مشابهت بنون تثنیه اضربنانِّ شد اضربُنْ و اضربُنْ در اصل اضربوا بود چون نون
خفیفه بود متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند
و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربُنْ و اضربِنْ شد اضربِنْ
در اصل اضربی بود چون نون خفیفه بود متصل شد التقاء ساکنین شد میان
یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوف اضربِنْ
شد لِیُضْرَبْ لِیُضْرَبا لِیُضْرَبوا لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبا لِیُضْرَبْنَ لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبا لِتُضْرَبوا لِتُضْرَبی
لِتُضْرَبا لِتُضْرَبْنَ لِأُضْرَبْ لِنُضْرَبْ لِیُضْرَبْ در اصل یُضْرَبُ بود چون لام امر در اولش در آورد
آخرش را جزم کرد علامت جزم سقوط حرکت شد در پنج صیغه سقوط نون اعرابی شد
و در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لِیُضْرَبَنَّ لِیُضْرَبانِّ
لِیُضْرَبُنَّ لِتُضْرَبَنَّ لِتُضْرَبانِّ لِیُضْرَبْنانِّ با نون خفیفه لِیُضْرَبَنْ لِیُضْرَبُنْ لِتُضْرَبَنْ امر غائب معلوم
با نون ثقیله لِیَضْرِبَنَّ لِیَضْرِبانِّ لِیَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبانِّ لِیَضْرِبْنانِّ لِأَضْرِبَنَّ لِنَضْرِبَنَّ با نون
خفیفه لِیَضْرِبَنْ لِیَضْرِبُنْ لِتَضْرِبَنْ لِأَضْرِبَنْ لِنَضْرِبَنْ امر غائب مجهول با نون ثقیله لِیُضْرَبَنَّ
لِیُضْرَبانِّ لِیُضْرَبُنَّ لِتُضْرَبَنَّ لِتُضْرَبانِّ لِیُضْرَبْنانِّ لِأُضْرَبَنَّ لِنُضْرَبَنَّ با نون خفیفه لِیُضْرَبَنْ
لِیُضْرَبُنْ لِتُضْرَبَنْ لِأُضْرَبَنْ لِنُضْرَبَنْ و تعلیلهای با نون تاکید

ثقیلہ و خفیفہ بر امر بیلام قیاس باید کرد نہی حاضر معلوم لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضربی
لا تضربا لا تضربن نہی غائب معلوم لا یضرب لا یضربا لا یضربوا لا تضرب لا تضربا
لا یضربن لا اضرب لا نضرب نہی مجہول بضم حرف مضارع و فتح ما قبل آخر لا یضرب در اصل
یضرب بود چون لای نہی در اول مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزم سقوط
حرکت شد در پنج صیغہ و سقوط نون اعرابی شد در ہفت صیغہ و سقوط ہیچ نکرد
در دو صیغہ زیرا کہ مبنی ست و تعلیلہای نہی مجہول بر قیاس نہی معلوم و تعلیلہا
با نون ثقیلہ و خفیفہ بر قیاس امر حاضر ظرف منہ مضرب مضربان مضارب مضیرب
مضارب جمع تکسیر از مضرب ست مضرب اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی را فتحہ دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطہ منع صرف حذف کردند مضارب شد مضیرب
تصغیر از مضرب ست مضرب اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضمہ دادند ثانی را فتحہ سوم جا یاء تصغیر در آوردند مضیرب شد و الآلۃ منہ مضرب
مضربان مضارب مضیریب مضاریب جمع تکسیر از مضرب ست مضرب اسم وحدان بود
چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحہ دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرف یکہ ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند تنوین تمکن را بواسطہ منع
صرف حذف کردند مضاریب شد مضیریب تصغیر از مضراب ست مضراب اسم مکبر بود چون خوا
ستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمہ دادند ثانی را فتحہ سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرف یکہ
ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مضیریب شد مضربۃ مضربتان مضارب مضیربۃ
مضارب جمع تکسیر از مضربۃ ست مضربۃ اسم وحدان بود چون خواستند

چون خواستند که اسم وحد از جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح ودر آخرش
الف ممدوده در آوردہ یا را حذف کردند شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف
ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا الف جمع تکسیر در آوردہ یا را حذف کردند شراف شد
شراف جمع تکسیر از ان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را ضم دادند ویاء وحدان را حذف کردند شرف شد
شرفان جمع تکسیر از ان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف ونون مزیدتان
در آوردند ویاء واحد را حذف کردند شرفان شد شرفان جمع تکسیر از ان شریف ست
شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را
کسره دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف ونون مزیدتان در آوردہ یا را
حذف کردند شرفان شد اشراف جمع تکسیر از ان شریف ست شریف اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آوردہ
ثانی را ساکن ساختند وثالث را فتح دادند بعد از ان الف مزیده در آوردہ یا را
حذف کردند اشراف شد اشرفاء جمع تکسیر از ان شریف ست شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آوردہ
ثانی را سکون ساخته در آخرش الف ممدوده در آوردہ یا را حذف کردند
اشرفاء شد اشرفة جمع تکسیر از ان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آوردہ ثانی

را سکون ساخته در آخرش تا در آورده یا را حذف کردند شُرُفَة شد شُرُوف جمع تکسیر از آن
شَرِیفَة است شَرِیف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را ضم دادند سوم جا واو ساکن در آورده یا را حذف کردند شُرُوف
شد شُرَیِّف تصغیر از آن شَرِیف است شَرِیف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِیف شد بعده دو حرف از یک جنس بهم
آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّف شد شَرَائِف
جمع تکسیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تاء وحدان را
حذف کردند شَرَایِف شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند
شَرَائِف شد شُرُف جمع تکسیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را ساکن ساخته مفتوح کردند
یا و تاء وحدان را حذف کردند شُرُف شد شُرَیِّفَة تصغیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِیفَة شد
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند شُرَیِّفَة شد تمام شد ثلاثی مجرد مع جمع تکسیرات والتصغیرات باب در بیان
ثلاثی مزید فیه باب فَعَلَ یُفعِلُ الاکرام بزرگ داشتن و بخشیدن

و نواختن اکرم یکرم اکراما فهو مکرم و اکرم یکرم اکراما فذاک مکرم لم یکرم لم یکرم لا یکرم لا یکرم
لن یکرم لن یکرم الامر منه اکرم لتکرم لیکرم لیکرم والنهی عنه لا تکرم لا تکرم لا یکرم
لا یکرم الظرف منه مکرم مکرمان مکرمات **باب تفعیل** التفریح خوشنود کردن فرّح
یفرّح تفریحا فهو مفرّح و فرّح یفرّح تفریحا فذاک مفرّح لم یفرّح لم یفرّح لا یفرّح
لا یفرّح لن یفرّح لن یفرّح الامر منه فرّح لتفرّح لیفرّح لیفرّح والنهی عنه لا تفرّح
لا تفرّح لا یفرّح لا یفرّح الظرف منه مفرّح مفرّحان مفرّحات **باب مفاعلة**
المضاربة با یکدیگر زدن ضارب یضارب مضاربة فهو مضارب و ضورب یضارب
مضاربة فذاک مضارب لم یضارب لم یضارب لا یضارب لا یضارب لن یضارب لن
یضارب الامر منه ضارب لتضارب لیضارب لیضارب والنهی عنه لا تضارب لا تضارب
لا یضارب لا یضارب الظرف منه مضارب مضاربان مضاربات **باب افتعال**
الاکتساب کسب کردن اکتسب یکتسب اکتسابا فهو مکتسب و اکتسب یکتسب
اکتسابا فذاک مکتسب لم یکتسب لم یکتسب لا یکتسب لا یکتسب لن یکتسب لن یکتسب
الامر منه اکتسب لتکتسب لیکتسب لیکتسب والنهی عنه لا تکتسب لا تکتسب
لا یکتسب لا یکتسب الظرف منه مکتسب مکتسبان مکتسبات **باب انفعال**
الانصراف بازگشتن انصرف ینصرف انصرافا فهو منصرف و انصرف ینصرف
انصرافا فذاک منصرف لم ینصرف لا ینصرف لا ینصرف
لن ینصرف لن ینصرف الامر منه انصرف لتنصرف لینصرف لینصرف
والنهی عنه لا تنصرف لا تنصرف لا ینصرف لا ینصرف الظرف منه
منصرف منصرفان منصرفات **باب تفعّل**

التصرّف خرج کردن تصرّف یتصرّف تصرّفاً فهو متصرّف و تُصُرِّفَ یُتَصَرَّفُ تصرّفاً
فذاک متصرَّف لم یتصرّف لم یُتصرَّف لا یتصرّف لا یُتصرَّف لن یتصرّف لن یُتصرَّف
الامر منه تصرّف لتتصرّف لیتصرّف لیُتصرَّف والنهی عنه لا تتصرّف لا تُتصرَّف
لا یتصرّف لا یُتصرَّف الظرف منه متصرَّف متصرَّفان متصرَّفات باب تفاعل
التضارب با یکدیگر زدن تضارب یتضارب تضارباً فهو متضارب و تُضُورِبَ
یُتضارَب تضارباً فذاک متضارَب لم یتضارب لم یُتضارَب لا یتضارب لا یُتضارَب
لن یتضارب لن یُتضارَب الامر منه تضارب لتتضارب لیتضارب لیُتضارَب
والنهی عنه لا تتضارب لا تُتضارَب لا یتضارب لا یُتضارَب الظرف منه
متضارَب متضارَبان متضارَبات باب افعلال الاحمرار سرخ شدن
احمرّ یحمرّ احمراراً فهو محمرّ و احمُرَّ یُحمَرّ احمراراً فذاک محمَرّ لم یحمرّ لم یحمرِر لم یُحمَرّ
لم یُحمَرِر لا یحمرّ لا یُحمَرّ لن یحمرّ لن یُحمَرّ الامر منه احمرّ احمرِر لتحمرّ لتحمرِر
لیحمرّ لیحمرِر لیُحمَرّ لیُحمَرِر والنهی عنه لا تحمرّ لا تحمرِر لا تحمرّ لا تحمرّ لا تحمرِر
لا یحمرّ لا یحمرِر لا یُحمَرّ لا یُحمَرِر الظرف منه محمَرّ محمَرّان محمَرّات باب
استفعال الاستخراج طلب خروج کردن استخرج یستخرج استخراجاً فهو
مستخرِج و استُخرِج یُستخرَج استخراجاً فذاک مستخرَج لم یستخرج لم یُستخرَج لا یستخرج
لا یُستخرَج لن یستخرج لن یُستخرَج الامر منه استخرج و لتستخرج لیستخرج لیُستخرَج
والنهی عنه لا تستخرج لا تُستخرَج لا یستخرج لا یُستخرَج الظرف منه مستخرَج
مستخرَجان مستخرَجات باب افعیلال الاحمیرار بسیار
سرخ شدن احمارّ یحمارّ احمیراراً فهو محمارّ و احمُورَّ یُحمارّ

احمیرارا یا هذاک محمار لم یحمار لم یحمارا لم یحماروا لم تحمار لم تحمارا لم یحمارن لم تحمار لم تحمارا لم تحماروا لا تحمار
لن یحمار لن یحمارا الامر منه احمار احمارا احماروا احماری احمارا احمارن لیحمار لیحمارا لیحماروا لتحمار لتحمارا
لیحمارن لیحمار لیحمارا والنهی عنه لا تحمار لا تحمارا لا تحماروا لا تحماری لا تحمارا لا تحمارن لا یحمار لا
یحمارا لا یحماروا لا تحمار لا تحمارا لا یحمارن لا تحمار لا تحمارا لا تحماروا الفاعل منه محمار
محماران محمارون محمارة محمارتان محمارات قاعده ست که در تمام ابواب ثلاثی مزید فیه کلمه مضموم نیست
بنابران در تفعیل بعد از حذف حرف مضارع در بنای امر لفظ یعنی کلمه نیست
و همزه مکسوره می آرند باب افعال لم یکرم در اصل یکرم بود چون لم جازمه
بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و علامت جزمی سکون لام حرکت شد
لم یکرم شد لم یکرما در اصل یکرمان بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یکرما شد بر این قیاس
ست صیغهای باقی لم یکرمن در اصل یکرمن بود چون لم جازمه بر اول فعل
مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر
آخره بدخول العوامل علیه لم یکرمن شد بر قیاس معلوم ست مجهول لن یکرم
در اصل یکرم بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را
نصب کرد علامت نصبی ظاهر گشت لن یکرم شد لن یکرما در اصل
یکرمان بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت
نصبی سقوط نون اعرابی گشت لن یکرما شد بر قیاس ست صیغهای دیگر
لن یکرمن در اصل یکرمن بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل

علیه تکرمن شد و بر همین قیاس است مجهول الامر اکرم اکرما اکرموا اکرمی اکرما اکرمن
اکرم را از تکرم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند در میان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اکرم شد اکرما را از تکرمان
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه
قطعی محذوفه را باز آوردند در میان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اکرما شد به قیاس دیگر اکرمن را از تکرمن
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه
قطعی محذوفه را باز آوردند در میان باشد بسکون آخر آخرش را جزمی نکردند زیراکه
مبنی است و المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اکرمن شد لتکرم لتکرما لتکرموا
لتکرمی لتکرما لتکرمن لتکرم در اصل تکرم بود چون لام امر در اول فعل مضارع آورد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتکرم شد لتکرما در اصل تکرمان بود
چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لتکرما شد بر قیاس اند صیغه های باقی لتکرمن در اصل تکرمن
بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزمی نکرد زیراکه مبنی است
و المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لتکرمن شد لیکرم لیکرما لیکرموا لتکرم
لتکرما لیکرمن لاکرم لنکرم لیکرم در اصل یکرم بود چون لام امر در فعل مضارع در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لیکرم شد لیکرما در اصل یکرمان
بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی

سقوط نون اعرابی شد لِیُکْرَمَا شد برین قیاس دیگر لِیُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لام امر
در اولش در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست و المبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه لِأُکْرَمْ در اصل اُکْرَمُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِأُکْرَمْ شد لِنُکْرَمْ در اصل نُکْرَمُ بود چون لام امر بر فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِنُکْرَمْ شد بر همین قیاس
ست بهشت صیغه مجهول لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمُوا لَا تُکْرَمِی لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمْنَ لَا تُکْرَمْ در اصل
تُکْرَمُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد لَا تُکْرَمْ شد لَا تُکْرَمَا در اصل تُکْرَمَانِ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا تُکْرَمَا شد بر این قیاس اند دیگر لَا تُکْرَمْنَ در
اصل تُکْرَمْنَ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی
ست لَا تُکْرَمْنَ شد بر این قیاس مجهول نهی ست لَا یُکْرَمْ لَا یُکْرَمَا لَا یُکْرَمُوا لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا یُکْرَمْنَ
لَا اُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا یُکْرَمْ در اصل یُکْرَمُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا یُکْرَمْ شد لَا یُکْرَمَا لَا یُکْرَمُوا لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا یُکْرَمْنَ لَا اُکْرَمْ
لَا نُکْرَمْ لَا یُکْرَمْ در اصل یُکْرَمُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد لَا یُکْرَمْ شد لَا یُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا یُکْرَمَا شد بر این قیاس اند صیغهای
باقی لَا یُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نه کرد
زیرا که مبنی ست و المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل لَا یُکْرَمْنَ شد بر این قیاس نهی مجهول ست
باب تفعیل لَمْ یُفَرِّحْ در اصل یُفَرِّحُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم تفرح شد لم تفرحا در اصل
تفرحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم تفرحا بر قیاس است صیغهای باقی
لم تفرحن در اصل تفرحن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لم تفرحن شد و بر قیاس صیغهای مجهول لن
تفرح در اصل تفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لن تفرح شد لن تفرحا در اصل
تفرحان بود چون لن ناصبه در اصل فعل مضارع در آمد آخرش را نصب
کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن تفرحا شد بر قیاس اند
صیغهای باقی لن تفرحن در اصل تفرحن بود چون لن ناصبه در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لن تفرحن شد و بر قیاس
معلوم مجهول است الامر فرّح فرّحا فرّحوا فرّحی فرّحا فرّحن فرّح را از تفرّح
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند
امرهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد فرّح شد فرّحا را از تفرّحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند بعد حذف متحرک ماند امرهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علا
وقفی سقوط نون اعرابی شد فرّحا شد بر قیاس باقی فرّحن را از تفرّحن بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امرهان باشد
بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است فرّحن شد تفریح تفرحا تفرحوا

لتفرحی لتفرحا لتفرحن لنفرح در اصل نفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لنفرح شد لتفرحا در اصل
تفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط نون اعرابی شد لتفرحا شد بر قیاس این صیغهای باقی لتفرحن در اصل
تفرحن بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که
مبنی است لتفرحن شد امر غائب لیفرح لیفرحا لیفرحوا لتفرح لتفرحا لیفرحن لافرح
لنفرح لیفرح در اصل یفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لیفرح شد لیفرحا در اصل یفرحان بود
چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لیفرحا شد بر قیاس صیغهای باقی اند لیفرحن در اصل یفرحن بود
چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که مبنی است
لیفرحن شد و بر قیاس معلوم است مجهول نهی لا تفرح لا تفرحا لا تفرحوا لا تفرحی
لا تفرحا لا تفرحن لا تفرح در اصل تفرح بود چون لای نهی در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تفرح شد لا تفرحا در
اصل تفرحان بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط نون اعرابی شد لا تفرحا شد بر قیاس دیگر لا تفرحن در اصل تفرحن
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که مبنی است
لا تفرحن شد و بر قیاس نهی مجهول است لا تفرح لا تفرحا لا تفرحوا لا تفرحی لا تفرحا
لا تفرحن لا افرح لا نفرح لا تفرح در اصل تفرح بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در

آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تضربْ شد لا تضربا در اصل تضربان
بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لا تضربا شد بر قیاس صیغهای باقی لا تضربنّ در اصل تضربنّ بود
چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی ست لا تضربنّ
شد بر قیاس معلوم مجهول ست باب مفاعلة لم تضاربْ در اصل تضاربُ بود چون
لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم تضاربْ
شد لم تضاربا در اصل تضاربان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم تضاربا شد صیغهاے دیگر
برین قیاس اند لم تضاربنَ در اصل تضاربنَ بود چون لم جازمه در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را چیزے نکرد زیرا که مبنی ست لم تضاربنَ شد بر قیاس آن
مجهول لن تضاربَ در اصل تضاربُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتحه گشت لن تضاربَ شد دیگر
جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان قیاس اند الامر ضاربْ ضاربا ضاربوا
ضاربی ضاربا ضاربنَ ضاربْ را از تضاربُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند همچنان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضاربْ شد ضاربا از تضاربا
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند
همچنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد ضاربا شد بر قیاس اند دیگر ضاربنَ را از تضاربنَ بنا کردند

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با وجود متحرک ماندن امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخره بعمل العوامل
علیه مقارب چنین شد لیتقاض لیتقاضیا لیتقاضوا لتتقاضی لتتقاضیا لیتقاضین چنین
لیتقاض در اصل یتقاضی بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لیتقاضی شد لیتقاضیا در اصل
یتقاضیان بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد لیتقاضی شد لیتقاضیا در اصل یتقاضیان بود چون لام امر
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی
شد لیتقاضیا شد بر همین قیاس اند دیگر لیتقاضین در اصل یتقاضین بود چون
لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست بر همین
قیاس ست امر غائب متکلم معلوم و مجهول نهی لاتقاض لاتقاضیا لاتقاضوا
لاتقاضی لاتقاضیا لاتقاضین لاتقاض در اصل تتقاضی بود چون لای نهی
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لاتقاضی شد لاتقاضیا در اصل تتقاضیان بود چون لای نهی در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لاتقاضیا شد لاتقاضین
در اصل تتقاضین بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی ست بر همین قیاس مجهول ست باب افتعال اکتسب یکتسب لیکتسب
یکتسب بر قیاس صیغهای که مذکور شد الامر اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی
اکتسبا اکتسبن اکتسب در اصل تکتسب بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند

پنجم حذف ساکن مانند ہمزۂ وصل مکسور در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُکتُب شد اُکتُبا را از
تکتبان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند باقیہ حذف ساکن مانند
ہمزۂ وصل مکسور در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون
اعرابی شد اُکتُبا شد اُکتُبن را از تکتبن بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند باقیہ حذف ساکن مانند ہمزۂ وصل مکسور در اولش در آوردند
آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است اُکتُبن شد و در صیغہای باقی ہمان
قیاس است که در بابہای بالا مذکور شد بنا باب انفعال بر قیاس ابواب گذشتہ
اِنصَرِفْ اِنصَرِفا اِنصَرِفوا اِنصَرِفی اِنصَرِفا اِنصَرِفنَ اِنصَرِفْ را از تنصرف بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند باقیہ حذف ساکن مانند ہمزۂ وصل مکسور
در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد اِنصَرِف شد دیگر صیغہای بر قیاس بابہای بالا اند ۔
باب تفعل و باب تفاعل بقیاس باب تفعیل و باب مفاعلہ است که در امر
حاضر بعد از حذف متحرک می ماند و صیغہای دیگر مانند صیغہای ہمان باب است
باب افعلال اِحمَرَّ در اصل اِحمَرَرَ بود دو حرف از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک
اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اِحمَرَّ شد یَحمَرُّ در اصل یَحمَرِرُ بود دو حرف
از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند یَحمَرُّ شد
مُحمَرٌّ در اصل مُحمَرِرٌ بود دو حرف از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ
در دوم ادغام کردند مُحمَرٌّ شد اِحمَرِّ در اصل اِحمَرِرْ بود دو حرف از یک جنس بہم آمدند

هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تجرّ شد تجرُّ در اصل تجرُرُ بود دو حرف
از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تجرّ شد
تجرّ در اصل تجرُرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند تجرّ شد لم تجرّ در اصل تجرّ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان هر دو را را اول که ساکن شده بود برای ادغام و را ثانی که ساکن شد
بعلامت جزمی بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم تجرَّ شد و بعضے را ثانی را
حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند لم تجرِّ خواندند و بعضے ترک ادغام کردند لم تجرُر خواندند
لم تجرّا در اصل تجرّان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم تجرّا شد در صیغهای واحد و جمع مؤنث
دو تثنیه و جمع نون دور میشود امر اُجرُر از تجرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسور در اولش در
آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن
شده بود و را ثانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضے را ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اِجرّ خواندند بعضے را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک

بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ خواندند وبعضے ترک
ادغام کردند احمرر خواندند احمرّ را از تحمرّ آن بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره دراولش درآوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون
اعرابی شد احمرّان. وبرین قیاس است احمرّوا احمرّی و احمرّا احمررن را از تحمررن
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
همزه وصل بکسره دراولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را جزم
نکردند زیرا که مبنی است احمررن شد لیحمرّ در اصل یحمرّ بود چون لام امر در اول فعل
مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو رای اول که برای ادغام ساکن شده بود و رای ثانی که علامت
جزمی ساکن شد بعضے رای ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خواندند بعضی
رای ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خواندند وبعضے ترک ادغام
کردند لیحمرر خواندند لیحمرّ در اصل یحمرّ بود چون لام امر در اول فعل مضارع غائب
مجهول درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو رای اول که برای ادغام ساکن شده بود و رای ثانی که علامت
جزمی ساکن شد بعضے رای ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خواندند بعضی رای ثانی را

حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لیحمّر خوانند و بعضے بترک ادغام لیحمرر خوانند همیرین قیاس متکلم
واحد و مع الغیر ست لیحمّر در اصل لیحمرر بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجهول آمد در
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو
را، را، اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن
گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمّر خوانند و بعضے را ثانی را حرکت
کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند لیحمّرِ خوانند و بعضے بترک ادغام لیحمرر خوانند لا تحمّر در اصل
تحمرر بود چون لا نهی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را، اول که برای ادغام ساکن
شده بود و را دوم که برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت
فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند لا تحمّر خوانند و بعضے را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا تحمّرِ خوانند
و بعضے بترک ادغام لا تحمرر خوانند همیرین نهج لا یحمّر لا احمّر لا نحمّر سه وجه دارد لا تحمّر در اصل
تحمرر بود چون لا نهی بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو را الی آخره و همیرین قیاست
لا یحمّر و لا احمّر و لا نحمّر باب افعیلال احمیرار در اصل احمیرار بود ...

از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمارّ
شد احمیارّ در اصل احمیارِرَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند احمیارّ شد الامر منه اِحمارَّ اِحمارِّ اِحمارُّ اِحمارِی اِحمارّا
اِحمارِرْنَ اِحمارّ را از تحمارّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بیان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو را
راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی
راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اِحمارَّ خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اِحمارِّ خوانند و بعضی بترک ادغام اِحمارِرْ خوانند بر قیاس باقی صیغه های نیز باب
در بیان رباعی مجرد و مزید فیه باب فَعْلَلَة اَلدَّحْرَجَة والدِّحْراج سنگ غلطانیدن
دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً فهو مُدَحْرِجٌ و دُحْرِجَ یُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً فذاک
مُدَحْرَجٌ لم یُدَحْرِجْ لم یُدَحْرَجْ لا یُدَحْرِجُ لا یُدَحْرَجُ لن یُدَحْرِجَ لن یُدَحْرَجَ الامر منه
دَحْرِجْ لِتُدَحْرَجْ لِیُدَحْرِجْ لِیُدَحْرَجْ والنهی عنه لا تُدَحْرِجْ لا تُدَحْرَجْ لا یُدَحْرِجْ لا یُدَحْرَجْ
الظرف منه مُدَحْرَجٌ مُدَحْرَجانِ مُدَحْرَجاتٌ باب تَفَعْلُل اَلتَّدَحْرُج در گردیدن تَدَحْرَجَ
یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجاً فهو مُتَدَحْرِجٌ و تُدُحْرِجَ یُتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجاً فذاک مُتَدَحْرَجٌ لم یَتَدَحْرَجْ
لم یُتَدَحْرَجْ لا یَتَدَحْرَجُ لا یُتَدَحْرَجُ لن یَتَدَحْرَجَ لن یُتَدَحْرَجَ الامر منه تَدَحْرَجْ لِتُتَدَحْرَجْ لِیَتَدَحْرَجْ
لِیُتَدَحْرَجْ والنهی عنه لا تَتَدَحْرَجْ لا تُتَدَحْرَجْ لا یَتَدَحْرَجْ لا یُتَدَحْرَجْ الظرف منه مُتَدَحْرَجٌ

مُتَحَرْجِمَانِ مُتَحَرْجِمَاتٌ **باب افعنلال** الاحرنجام فراهم آمدن وانبوه شدن شتران

احرنجم یحرنجم احرنجاماً فهو محرنجم واحرنجم یحرنجم احرنجاماً فذاک محرنجم لم یحرنجم لم یحرنجم

لا یحرنجم لا یحرنجم لن یحرنجم لن یحرنجم الامر منه احرنجم لیحرنجم لیحرنجم لیحرنجم والنهی عنه

لا تحرنجم لا تحرنجم لا یحرنجم الظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات **باب افعلال**

الاقشعرار موی بر تن خاستن و در انهای پوست اعضا بر آمدن از سرما اقشعر

یقشعر اقشعراراً فهو مقشعر واقشعر یقشعر اقشعراراً فذاک مقشعر لم یقشعر لم یقشعر

لم یقشعر لم یقشعر لم یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر الامر منه

اقشعر اقشعر لتقشعر لتقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر لتقشعر

لتقشعر لتقشعر لتقشعر النهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر

لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا یقشعر لا یقشعر الظرف منه مقشعر

مقشعران مقشعرات امر از **باب فعللة** دحرج دحرجا دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن

دحرجت را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف

متحرک ماند همان باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط

حرکت شد دحرج شد تا آخر تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال

بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخرش را وقف کردند

علامت وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر واز **باب افعنلال** احرنجم احرنجما احرنجموا

احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند

مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند همان باشد بسکون آخر

آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد لتحرنجم لتحرنجما لتحرنجموا

اُقْشُعِرَّ یُقْشَعَرُّ لِیَقْشَعِرَّ لِیُقْشَعَرَّ همچنین امر غائب معلوم و مجهول باب افعلال اِقْشَعَرَّ در اصل
اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعَرَّ شد
یَقْشَعِرُّ در اصل یَقْشَعْرِرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یَقْشَعِرُّ شد مُقْشَعِرٌّ در اصل مُقْشَعْرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
بعد از حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُقْشَعِرٌّ شد مُقْشَعَرٌّ در اصل مُقْشَعْرَرٌ بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هر دو متحرک بعد از نقل حرکت اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند
مُقْشَعَرٌّ شد لَمْ یَقْشَعِرَّ در اصل یَقْشَعِرُّ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
معلوم در آمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
میان هر دو را اول که باعث ادغام ساکن شده بود و را دوم که بعلامت جزمی
ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتح اخف الحرکات بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَقْشَعِرَّ خواندند و بعضی را ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَقْشَعِرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام لَمْ یَقْشَعْرِرْ
خواندند الامر منه اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرَّا اِقْشَعِرُّوا اِقْشَعِرِّی اِقْشَعِرَّا اِقْشَعْرِرْنَ اِقْشَعِرَّ را
از تَقْشَعِرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود از آخر حذف کردند بانی حذف تا ساکن
ماند همزه وصل مکسوره اولش در آوردند از میان باشد بسکون آخر آخرش وقف کرده

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را راء اول که برای
ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشته بعضی راء ثانی را
حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اقشعَرّ خواندند بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا
حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اقشعرِّ
خواندند و بعضی ترک ادغام اقشعرِر خواندند اقشعرّ را از تقشعرّان بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر
در اولش در آوردند امر حاضر باشد بالسکون آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اقشعرّا شد لتقشعرّ در اصل لتقشعرر بود چون لام امر در اول
مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت
جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتقشعَرّ خواندند بعضی راء ثانی را
حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند لتقشعرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام لتقشعرِر خواندند مثال
وادی از باب تفعیل التعدید عدد کردن عدّد یعدّد تعدیدا و عدّد و میتعاد احد
واعدّدوا عدّدان واعدّدن و عدّدة و عدّاد و عدّد و عدّدا و عدّدان و عدّاد و عدّدوا و لیعدّدوا اعدّد
واعدّدة واعدّدان واعدّدات اعاعدّد و عدّدا و عدّدة و عدّد و عدّدا و عدّد و میتعاد ا
عدّاک و عدّد و عدّدان و عدّدة و عدّدة و عدّدتان و عدّدوا و عدّدات و اعیدّد و عدّد

لم یعِد لم یُوعَد لا یعِد لا یُوعَد لن یعِد لن یُوعَد الامر عِد لِتُوعَد لِیَعِد لِیُوعَد والنهی عنه
لا تَعِد لا تُوعَد لا یَعِد لا یُوعَد الظرف منه مَوعِد مَوعِدان مَواعِد مَوعِدة والآلة منه
مِیعَد مِیعَدان مَواعِد مِیعَدة مِیعَدتان مَواعِد مِیعاد مِیعادان مَواعید
مَوعِید افعل التفضیل منه اَوعَد اَوعَدان اَوعَدون اَواعِد اَواعید والمؤنث منه
وُعدی وُعدیان وُعدیات وُعَد وَعَدَ ای ماضی معلوم یا از وَعَدتا وَعَدنَ اصل
خود ست وَعَدتَ وَعَدتُما وَعَدتُم وَعَدتِ وَعَدتُما وَعَدتُنَّ وَعَدتُ وَعَدنا وَعَدتّا
در اصل وَعَدتا الخ بود دال و تا هم آمدند هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا را
تا ادغام کردند وُعِدتَ الخ شد مجهول بر قیاس معلوم مضارع یَعِد یَعِدان یَعِدون
یَعِدنَ در اصل یَوعِد یَوعِدان تا یَوعِدن بودند واو واقع شد میان یاء
مفتوحه وکسره لازمی ثقیل بود انداختند یَعِد الخ شدند تَعِد تَعِدان الخ در اصل
تَوعِد تَوعِدان الخ بودند واو واقع شد میان اخت یا مفتوحه وکسره لازمی
ثقیل بود انداختند تَعِد تَعِدان الخ شدند مضارع مجهول از تعلیل ساقط ست اسم
فاعل جمع تکسیر بر یک بر وُعَّد وُعّاد وَعَدة بر قیاس ضُرَّب ضُرّاب ضَرَبة ست اواعد جمع تکسیر
ازان واعدة ست واعد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضم دادند ثانی قابل حرکت بود آن را واو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند وُوَیعِد شد بعده دو واو در اول کلمه هم آمدند اول را بهمزه بدل کردند
اُوَیعِد شد اواعد جمع تکسیر ازان واعدة ست واعدة اسم وحدات بود چون خواستند
که اسم وحدات را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی قابل حرکت نبود
آن را واو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند ووعد را حذف کردند

دهند یا را نیز برای آنکه حرف مد واقع شد بعده واو در اول کلمه آید اول را بهمزه
بدل کردند اواعد شد طرف مد اواعد جمع تکسیر از آن موعد است موعد اسم وعده آن بود چون
خواستند که اسم وعده را جمع کنند حرف اول را فتح بود و ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند مواعد شد مویعد تصغیر از آن موعد است موعد اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند
مویعد شد اسم آلة مواعید جمع تکسیر از آن میعاد است میعاد اسم وعده آن بود چون خواستند
که اسم وعده را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد است حرف اول را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مواعید شد مویعید تصغیر از آن میعاد است میعاد اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل کلمه او موعاد است حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مویعید شد مواعید جمع تکسیر از آن میعادة است میعادة اسم وعده آن بود چون
خواستند که اسم وعده را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعادة است حرف اول
ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مواعید شد
مویعید تصغیر از آن میعادة است میعادة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که موعادة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
درآوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور
آن الف را بیا بدل کردند مویعید شد اسم التفضیل اواعد جمع تکسیر از آن اوعد است اوعد

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اوادا
شد ادیب تصغیر ازان اویدست اوعدا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر
بود آنرا کسره دادند یاء بعد شد وعد جمع تکسیر ازان وعدی ست وعدی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی
را فتح دادند الف وحدان را حذف کردند وعد شد وعیدی تصغیر ازان وعدی
وعدی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی
را فتح دادند سوم جا یای تصغیر درآوردند وعیدی شد مثال یائی از باب
فَعَلَ یَفْعِلُ المیسر والمیسرة قمار باختن یسر ییسر یسرا یسارا وهو یاسر یاسران یاسرون
یاسرة یاسرتان یاسرات یواسر یسیر ایسار ایسر یسیر یسیران ویسار یسور ییسر یسیر یسرة
ایسیرة ویسیر یوسر ایسر ایسار امیسرة فذاک میسر لم ییسر لم یوسر لا ییسر لا یوسر لیسر
لن ییسر الامر منه ایسر لییسر لیوسر والنهی عنه لا تیسر لا توسر لا ییسر لا یوسر الظرف منه
میسر میسران میاسر والالة منه میسر میسران میاسر میسرة میسرتان میاسر
میسار میساران میاسیر افعل التفضیل منه ایسر ایسران ایسرون ایاسر ایسر
والمؤنث منه یسری یسریان یسریات یسر یسری مثال واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوجل
ترسیدن وَجِلَ یَوْجَلُ وَجَلاً فهو واجل واجلان واجلون واجلة وجال وجل وجل وجلاء
وجلان وجال وجول اوجل واجلة واجلتان واجلات اواجل وجل اوجلة ووجل
یوجل وجلاً فذاک موجول موجولان موجولون موجولة موجولتان موجولات مواجیل

مُوَیْجِلٌ مُوَیْجِلَةٌ لم یُوجَلْ لم یُوجَلْ لا یُوجَلُ لا یُوجَلُ لن یُوجَلَ لن تُوجَلَ الامر منه اِیجَلْ لِتُوجَلْ لِیُوجَلْ
لِیُوجَلْ والنهی عنه لا تُوجَلْ لا تُوجَلْ لا یُوجَلْ لا یُوجَلْ الظرف منه مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوَاجِلُ
مُوَیْجِلٌ والآلة منه مِیجَلٌ مِیجَلَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلٌ مِیجَلَةٌ مِیجَلَتَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلَةٌ مِیجَالٌ
مِیجَالَانِ مَوَاجِیلُ مُوَیْجِیلٌ افعل التفضیل منه اَوْجَلُ اَوْجَلَانِ اَوْجَلُونَ اَوَاجِلُ اُوَیْجِلُ
والمؤنث منه وُجْلَی وُجْلَیَانِ وُجْلَیَاتٌ وُجَلٌ وُجَیْلَی ایجل را از توجل بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
او مفتوح بود همزه وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِوْجَلْ شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیجَلْ شد مَوَاجِلُ جمع تکسیر از ان مِیجَلٌ ست مِیجَلٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او مِوْجَلٌ بود بعده حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاجِلُ شد مُوَیْجِلٌ تصغیر از ان مِیجَلٌ ست
مِیجَلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
مِوْجَلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْجِلٌ شد. مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الوضع
نهادن وَضَعَ یَضَعُ وَضْعًا فهو وَاضِعٌ وَاضِعَانِ وَاضِعُونَ وَاضِعَةٌ وَضَائِعُ وُضَّعٌ وُضَّادٌ
وُضْعَانٌ وِضَاعٌ وُضُوعٌ اُوَیْضِعٌ وَاضِعَةٌ وَاضِعَتَانِ وَاضِعَاتٌ اَوَاضِعُ وُضَّعٌ اُوَیْضِعَةٌ
وُضِعَ یُوضَعُ وَضْعًا فذاک مَوْضُوعٌ مَوْضُوعَانِ مَوْضُوعُونَ مَوْضُوعَةٌ مَوْضُوعَتَانِ
مَوْضُوعَاتٌ مَوَاضِیعُ مُوَیْضِیعٌ مُوَیْضِیعَةٌ لم یَضَعْ لم یُوضَعْ لا یَضَعُ لا یُوضَعُ لن یَضَعَ

جمع تکسیر بود چون آنرا کسره دادند مواسم شد مویسم تصغیر از ان میسم است میسم اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او موسم بود
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویسم شد مویسم جمع تکسیر از ان میسام است میسام اسم آله
بود چون خواستند که اسم آله ان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
موسام بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مواسیم شد مویسیم تصغیر از ان میسام است میسام اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او موسام بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مویسیم

مثال واوی از باب فعل یفعل الوسم داغ نهادن وسم یسم وسما
وسمة فهو واسم واسمان واسمون واسمة واسمتان واسمات وسم وسما ووسمان وسامی وسمی اوسم
واسمة واسمتان واسمات اواسم وسم اوسیمة ووسم یسم وسما فذاک موسوم
لم یسم لما یسم لا یسم لن یسم لن یسمن لیسمن الامر منه سم لیسم
لیسمن والنهی عنه لا تسم لا تسمن لا تسم لا یسم لا یسمن الظرف منه
میسم میسمان مواسم مویسم والآلة منه میسم میسمان مواسم مویسم
میسمة میسمتان مواسم مویسمة میسام میسامان مواسیم مویسیم افعل التفضیل
منه اوسم اوسمان اوسمون اواسم اویسم والمؤنث منه وسمی وسمیان وسمیات

وسم یسمی اسرا و سم او سما او سمه او سمی او سمان او سمین او سم را از یسم بنا کردند یا که
علامت استقبال بود و آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اوّلش در آوردند اسم ماند باشد بسکون آخر حرف
را وقف کردند علامت وقفی سقط یا حرکت شد اسم شد و اسم جمع تکسیر ازان اسم
سیت تسمیم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او سمیم بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سیوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند سوایم شد
علی ہذا القیاس دیگرانرا نیز بسوی اصل رد میکنند اجوف واوی از باب
فَعَلَ یَفْعُلُ القول گفتن قَالَ یَقُولُ قَوْلاً فهو قائل قائلان قائلون قائلة قوّل
قُوَّل قُوُول قُوّلاء قُوّالات قُوّال قُوول قُویل قائمة قائلتان قائلات قوائل قُوَّل
قویلة وقیل یقال قولاً فذاک مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات
مقاویل مقیول مقیلة لم یقل لم یقل لا یقول لا یقال لن یقول لن یقال الامر منه
قُل لتقل لیقل والنهی عنه لا تقل لا تقل لا یقل لا یقل الظرف منه مقال مقالان
مقاول مقیل والآلة منه مقول مقولان مقاول مقیل مقولة مقولتان مقاول
مقیلة مقوال مقوالان مقاویل مقیویل افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون
اقاول اقیل والمؤنث منه قولی قولیان قولیات قُوَل قُویلی قال در اصل
قَوَلَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قال شد
بر ہمین قیاس ست تا قالتا قُلن در اصل قَوَلن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن
واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند

قُلْنَ شد بعده فتحِ قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا
تعلیل ثانی قُلْنَا در اصل قَوُلْنَ بود نقل کرده از قَوُلْنَ به قُوْلْنَ آوردند ضمه بر واو
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده التقاء ساکنین شد
میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِیْلَ در اصل قُوِلَ بود کسره
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیْلَ شد تا قِیْلَا قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ بود
کسره بر واو ثقیل بود از آنجا التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف
کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا یَقُوْلُ در اصل یَقْوُلُ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند یَقُوْلُ شد یَقُلْنَ در اصل یَقْوُلْنَ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند یَقُلْنَ شد
یُقَالُ در اصل یُقْوَلُ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن
واو را بالف بدل کردند یُقَالُ شد تا یُقَالَانِ یُقَلْنَ در اصل یُقْوَلْنَ بود واو متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در
اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند یُقَلْنَ شد بر قیاس تَقُلْنَ اسم
فاعل قَائِلٌ قَائِلَانِ قَائِلُوْنَ قَائِلٌ در اصل قَاوِلٌ بود واو واقع شد بعد الف
اسم فاعل که در اصل بسلامت نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قَائِلٌ شد قائله
جمع مکسر آن قُوَّلٌ است قَائِلٌ اسم وحدان بود و چون خواستند که اسم وحدان جمع

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِل بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتح دادند
و تا در آخرش در آوردند و الف وحدان را حذف کردند قولة شد بعده واو متحرک ماقبل
او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند قالة شد قوال جمع تکسیر ازان قایل ست
قایل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که قاوِل بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند قُوَّال شد قُوَّل قُوَّل قُوَّلا قُوَّلا
قُوَّال قُوَّول تمامی را بسوی اصل رد میکنند قُوَیِّل تصغیر ازان قایل ست قایل اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِل بود حرف اول
را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند
قُوَیوِل شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند قُوَیِّل شد قایلة قایلتان قایلات قوائل قُوَّل قُوَیلة قوائل جمع
تکسیر ازان قایلة ست قایلة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح ست ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند تا وحدان را حذف کردند قوائل شد قُوَّل جمع تکسیر ازان قایلة است
قایلة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که قایلة بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند الف
و تا وحدان را حذف کردند قُوَّل شد قُوَیلة تصغیر ازان قایلة ست قایلة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِلة بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند

مقولیۃ شد بعدہ واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا
ادغام کردند مقولیۃ شد مقول مقولان مقولون مقاویل مقیل مقول در اصل مقوول بود
ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان ہر دو واو
نزد بعضے واو اول کہ عین کلمہ ست افتاد لان الثانی علامۃ والعلامۃ لاتحذف پس با
مقوول شد بر وزن مفول و نزد بعضے واو ثانی افتاد لان الثانی زائدۃ والزائدۃ
احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل بر قیاس ست در ہر شش صیغہ اسم
مفعول مقاویل جمع تکسیر ازان مقول ست مقول اسم وحدان بود چون خواستند
کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مقوول بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی کہ بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسرہ دادند بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند مقاویل شد مقیل
تصغیر ازان مقول ست مقول اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش کہ مقوول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفی کہ بعد یاء تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مقیوول شد بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را یا بدل کردند مقیویل شد بعدہ واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بعدہ اجتماع ثلاث یاءات شد و اجتماع ثلث یاءات
در کلام عرب مکروہ پنداشتند بنابران یاء ثالث را نیز حذف کردند مقیل شد مقولۃ
مقولتان مقولات مقاویل مقیلۃ مقاویل جمع تکسیر ازان مقولۃ ست مقولۃ
اسم وحدان بود چون خواستند کہ جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مقوولۃ بود
حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی کہ

یا بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مقاوِل گشت بعده واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند تا و یا را حذف کردند مقاوِیل شد مُقَیْوِلَة تصغیر از آن مقولة
ست مقولة اسم مکبر بود چون خواستند که مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مقولة گشت حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیوِلة گشت بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند مقیولة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن واو را یا
کردند و یا در یا ادغام کردند مقیّلة گشت بعده یاء ثالث را حذف کردند مقیلة شد جحد معلوم
لم یقل در اصل یقولُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف
کردند لم یقل شد لم یقولا در اصل یقولان بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یقولا شد الی آخره در مضارع
مجهول التقاء ساکنین شد میان الف و لام لن یقول در اصل یقولُ بود چون
لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب
ظاهر گشت لن یقولَ شد الخ امر قُل قولا قولوا قولی قولا قلن قل را از تقولُ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قل شد تخلیل وجه اینست قل در
اصل اُقوُل بود ماخوذ از تقولُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف ساکن ماند نظر کردند جانب عین کلمه مضموم همزه وصل بضم در اول در آوردند

امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده
ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام
واو را حذف کردند اُقُلْ شد بعده بحرکت قاف از ہمزهٔ وصل مستغنی شدند ہمزه را
نیز حذف کردند قُلْ شد قُوْلَا را از تَقُوْلَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُوْلَا شد تعلیل دوم قُوْلَا در اصل اُقْوُلَا
بود ماخوذ از تَقُوْلُوْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن
ماند نظر کردند بعین کلمہ او مضموم بود ہمزه وصل بضم در اولش در آوردند
امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد اُقْوُلُوْا شد بعده ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اُقُوْلُوْا شد بعده
بحرکت قاف استغنا از ہمزهٔ وصل حاصل شد ہمزه را نیز حذف کردند قُوْلُوْا شد
قُوْلِیْ را از تَقُوْلِیْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد قُوْلِیْ شد تعلیل دوم قُوْلِیْ در اصل اُقْوُلِیْ بود ماخوذ از تَقُوْلِیْنَ تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمہ
عین کلمہ او مضموم بود ہمزهٔ وصل بضم در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلِیْ شد بعده ضمہ بر واو
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اُقُوْلِیْ شد بعده بحرکت قاف استغنا از ہمزهٔ وصل
حاصل شد ہمزه را حذف کردند قُوْلِیْ شد قُلْنَ را از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آن را حذف کردند باز بعد حذف متحرک مانند امر سمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که
مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ
بود ماخوذ از تَقُوْلْنَ تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن تا
تلفظ کردند بعین کلمه که مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر سمان باشد بسکون
آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ
شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام
واو را حذف کردند اُقُلْنَ شد بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز
حذف کردند قُلْنَ شد الظرف منه مَقَالٌ مَقَالَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ مَقَالٌ در اصل مَقْوَلٌ بود
واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در
اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند مَقَالٌ شد
مَقَاوِلُ جمع تکسیر از آن مَقَالٌ ست مَقَالٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَل بود حرف اول مفتوح بود
ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مَقَاوِلُ شد مُقَیِّلٌ تصغیر از آن مَقَالٌ ست مَقَالٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف اول را ضم
دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را
کسره دادند مُقَیْوِلٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد و الآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ
مقاول جمع تکسیر از آن مِقْوَل ست مقول اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند

حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفے کہ مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسرہ دادند مَقَاوِل شد مُقَیْوِل تصغیر از ان مِقْوَل است مِقْوَل اسم مکبر بود چون
خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا ے
تصغیر در آوردند حرفی کہ مابعد یای تصغیر بود آن را کسرہ دادند مُقَیْوِل شد بعدہ وا
و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیاء کردند یا در یا ادغام کردند
مُقَیِّل شد مِقْوَلَة مِقْوَلَتَان مَقَاوِل مُقَیِّلَة مَقَاوِل جمع تکسیر از ان مِقْوَلَة است مِقْوَلَة
اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفے کہ مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسرہ دادند تاء وحدان را حذف کردند مَقَاوِل شد مُقَیِّلَة تصغیر از ان مِقْوَلَة
است مِقْوَلَة اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفے کہ مابعد یای تصغیر بود آن را کسرہ دادند
مُقَیْوِلَة شد بعدہ واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یاء کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلَة شد مِقْوَال مِقْوَالَان مَقَاوِیْل مُقَیِّیْل مَقَاوِیْل
جمع تکسیر از ان مِقْوَال است مِقْوَال اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفے کہ مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسرہ دادند بعدہ الف ساکن ما قبل او مکسور
آن الف را بیا بدل کردند مَقَاوِیْل شد مُقَیِّیْل تصغیر از ان مِقْوَال است مِقْوَال اسم
مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفے کہ مابعد یاء تصغیر بود آن را کسرہ دادند بعدہ الف ساکن

ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مقیول شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقیّل شد بعده
یای ثالث را حذف کردند مقیل شد افعل التفضیل مثل اقول اقولان اقولون اقاول
اقیول جمع تکسیر از آن اقول است اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اقاول شد اقیول تصغیر از آن اقول اقول
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اقیول شد جائز است
که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و اقیّل خوانند و المؤنث منه قولی قولیان
قولیات قول قولی قول جمع تکسیر از آن قولی است قولی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف وحدان را
حذف کردند قُوَل شد قُوَیلی تصغیر از آن قولی است قولی اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر آوردند
قُوَیلی شد نون ثقیله قولَنّ در اصل قُل بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد
ماقبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت واو محذوفه را باز آوردند بعدم قاعدة الحذف
علیها قولَنّ شد قولانّ در اصل قولا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قولانّ
شد قولُنّ در اصل قولوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین
میان واو و نون مدغم واو را حذف کردند ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند
بر حذف واو قولُنّ شد قولِنّ در اصل قولی بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد

التقای ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر حذف یا تَقُولِنَّ شد قُلْنَانِّ در اصل قُلْنَنَّ بود چون نون تاکید ثقیله بوی متصل شد
اجتماع ثلاث نونات گردید و اجتماع ثلاث نونات را در کلام عرب مستکره میداشتند
بنا بر آن الف فاصله در میان نون جمع و نون تاکید ثقیله در آوردند قُلْنَانِّ شد

اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ البیع فروختن و خریدن باعَ یَبیعُ بَیْعًا

فهو بائع بائعان بائعون بائعة باعة بیع بیّع بیّاع بیّاعان بیّاع بیوع بُیّع باعة
بائعتان بائعات بوائع بیع بویعة و بیع بیاع بیّاً فذاک مبیع مبیعان مبیعون مبیعة
مبیعتان مبیعات مبائع مبیع مبیعتان لم یبع لم یُبَع لا یبیع لا یُباع لن یبیع
لن یباع الامر منه بِع لِتَبِع لِیَبِع لِیُبَع والنهی عنه لا تَبِع لا تُبَع لا یَبِع لا یُبَع الظرف منه
مبیع مبیعان مبائع مبیع والآلة منه مبیع مبیعان مبایع مبیعة مبیعتان
مبائع مبیعة مبیاع مبیاعان مبابیع مبیع افعل التفضیل منه ابیع ابیعان ابیعون
ابایع ابیع والمؤنث منه بیعی بیعیان بیعیات بیع بیعی باع در اصل بَیَعَ بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند باع شد بر قیاس تا باعنا
بعن در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بَعن شد بعده فتحه با را بکسره
بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعن شد تعلیل دوم بعن در اصل بَیَعْنَ بود
نقل کرده از بَیَعْن به بَیِعْن آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بعن شد
بهمین دو وجه ست تعلیل تا باعنا یبیع در اصل یَبْیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده

بما قبل دادند یَبِیعُ شد یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند بعده التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد بِیعَ در
اصل بُیِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
بِیعَ شد بِعْنَ در اصل بُیِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد یُبَاعُ در اصل
یُبْیَعُ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده
یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند یُبَاعُ شد
تا یُبَاعَانِ یُبَعْنَ و تُبَعْنَ در اصل یُبْیَعْنَ و تُبْیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را
حذف کردند یُبَعْنَ و تُبَعْنَ شد اسم فاعل بَائِعٌ در اصل بَایِعٌ بود یا واقع شد بعد الف
اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند بَائِعٌ شد
بَاعَةٌ جمع تکسیر از آن بَائِعٌ است بَایِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل بَایِعٌ بود حرف اول مفتوح است
ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند بَیَعَةٌ
شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بَاعَةٌ شد بُیَّاعٌ جمع
تکسیر از آن بَایِعٌ است بَایِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَایِعٌ است حرف اول را ضم دادند ثالث
مشدد ساخته فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند

بیایع شد بیع بیاء بیعان بیایع بیوع بُویع تمامی را بسوی اصل رد میکنند بیایع
جمع تکسیر ازان بایع ست بایع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بایع بود حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن
ساختند الف وحدانرا حذف کردند بُیّع شد بعده ضمه بارا بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا بِیّع شد همچنین بیعان ست بُوَیِّع تصغیر ازان بایع ست بایع اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایع ست حرف اول را ضم دادند
وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند بُوَیْیِع شد
بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
بُوَیِّع شد بایعة بایعتان بایعات بُوَیِّع بیّع بُوَیِّعة بوایع جمع تکسیر ازان بایعة ست
بایعة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
تاء وحدانرا حذف کردند بوایع شد الی آخره بُوَیِّعة تصغیر ازان بایعة ست بایعة اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایعة بود
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای
تصغیر در آوردند بُوَیْیِعة شد بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند بُوَیِّعة شد اسم مفعول مَبیع مَبیعان مَبیعون
مَبایع مُبَیِّع مُبَیِّع در اصل مَبیوع بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقای ساکنین شد میان واو و یا و نزد بعضی حرف اول افتاد و لان الثانی علامة
والعلامة لا تحذف مَبوع شد بر وزن مفول بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت

کنند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبیع شد بر وزن
مقیل شد و بعضی حرف ثانی افتاد لانه زائده والزائدة احق بالحذف مبیع شد بعده ضمه
با را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مبیع شد بر وزن مفعل مبایع جمع تکسیر ازان
مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او مبیوع بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مبایوع شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبایع شد
مبیع تصغیر ازان مبیع است مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مبیوع است حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبییع شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند [illegible] ازیشان ساکن اول یا و دوم ادغام کردند مبیع شد بعده یا و
ثالث را حذف کردند مبیع شد مبیعة مبیعتان مبیعات مبایع جمع تکسیر ازان مبیعة است
مبیعة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او مبیوعة است حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند
الی آخره مبیعة تصغیر ازان مبیعة است مبیعة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مبیوعة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مبیوعة شد بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبییعة شد بعده دو حرف از یک جنس

سیم آن نخستین از ایشان حرف ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند بیّع شد بعده یای
ثالث را حذف کردند بیّع شد الامر منه بِع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن بِع را از تبیع بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
یا و عین یا را حذف کردند بِع شد تعلیل دوم بِع در اصل اِبیع بود ماخوذ از تبیع تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِبیع گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبع شد بعده
بحرکت با از همزه وصل استغنا گردید همزه را نیز حذف کردند بِع شد بیعا را از تبیعان بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیعا شد تعلیل دوم بیعا در اصل
ابیعا بود ماخوذ از تبیعان تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در اولش درآوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ابیعا شد بعده
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند ابیعا شد بعده بحرکت با از همزه وصل استغنا
حاصل گشت همزه را حذف کردند بیعا شد بیعوا در اصل ابیعوا بود ماخوذ از تبیعون تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند الی آخر تعلیل بیعی در اصل ابیعی بود ماخوذ
از تبیعین تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند الی آخر تعلیل بعن در اصل ابیعن بود

ماخوذ از تَبِيعَنَّ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بر بنین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسر اولش درآوردند امر بیان باشد بسکون
آخر آخرش را هیچ نکردند زیرا که مبنی است اِبْيِعَنَّ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعَنَّ شد بعده
بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بِعَنَّ شد بِيعَنَّ دراصل
بِعْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز
آمد لعدم قاعدة الحذف علیها بِيعَنَّ شد لِيُبَاعَنَّ دراصل لِيُبَعْ بود چون نون تاکید
ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت الف محذوفه باز آمد لعدم قاعدة
الحذف علیها لِيُبَاعَنَّ شد بر همین قیاس در اول کلمه غائب معلوم و مجهول یا
والف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس
در نهی الظرف منه مَبِيعٌ مَبِيعَانِ مَبَايِعُ مُبَيِّعٌ مَبِيعٌ دراصل مَبْيِعٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند مَبِيعٌ شد مَبَايِعُ جمع تکسیر از آن مَبِيعٌ است مَبِيعٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَبْيِعٌ بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر درآوردند مَبَايِعُ شد
مُبَيِّعٌ تصغیر از آن مَبِيعٌ است مَبِيعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوے اصلش که مَبْيِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاے تصغیر
درآوردند مُبَيْيِعٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّعٌ شد والالة منه مِبْيَعٌ مِبْيَعَانِ مَبَايِعُ مُبَيِّعٌ مَبَايِعُ
جمع تکسیر از آن مِبْيَعٌ است مِبْيَعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان

را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مبایع شد بُیَیْع تصغیر ازان بَیْع است بَیْع ا
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یار تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یار تصغیر بود آن را کسره دادند بُیَیِّع شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند
بُیَیِّع شد بَیِّعَة بَیِّعَتَان بَیَائِع بُیَیِّعَة و بَیَائِع که جمع تکسیر بَیِّعَة است تار وحدان
را حذف کردند بائے برین قیاس بُیَیِّعَة تصغیر ازان بَیِّعَة است بَیِّعَة
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یار تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یار تصغیر بود آن را کسره دادند بُیَیِّعَة
شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند بُیَیِّعَة شد بَیَّاع بَیَّاعَان مَبَایِیع مُبَیْیِیع مَبَایِیع جمع تکسیر ازان بَیَّاع است
بَیَّاع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و
ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَبَایِیع شد بُیَیْیِیع
تصغیر ازان بَیَّاع است بَیَّاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یار تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یار تصغیر بود آن را
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند بُیَیْیِیع شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام
کردند بُیَیِّیع شد بعده یار ثالث را حذف کردند بُیَیِّع شد افعل التفضیل منه اَبْیَع اَبْیَعَان اَبْیَعُون اَبَایِع

أُبَيِّعُ أَبَايِعُ جمع تکسیر از ان أَبْيَعُ است أَبْيَعُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَبَايِعُ شد أُبَيِّعُ تصغیر از ان أَبْيَعُ است أَبْيَعُ
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یاے تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یاے تصغیر بود آنرا کسره دادند أُبَيْيِعُ شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام
کردند أُبَيِّعُ شد والمؤنث منه بِيعَى بِيعَيَانِ بِيعَيَاتٌ بُيَعٌ بُيَيْعَى بِيعَى در اصل بُيْعَى
بود ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِيعَى شد و در باقی دو نیز همین
قیاس است بُيَعٌ جمع تکسیر از ان بِيعَى است بِيعَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوے اصلش که بُيْعَى بود حرف اول مضموم است ثانی
را فتح داده الف وحدان را حذف کردند بُيَعٌ شد بُيَيْعَى تصغیر از ان بِيعَى است بِيعَى اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوے اصلش که بُيْعَى بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یاے تصغیر در آوردند بُيَيْعَى شد

صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ الخوف ترسیدن

خَافَ يَخَافُ خَوْفًا فهو خَائِفٌ خَائِفَانِ خَائِفُونَ خَائِفَةٌ خَوَائِفُ خُوَّفٌ خُوَّفٌ خُوَّفٌ خُوَّامٌ
خُوفَانٌ خِوَافٌ خُوُوفٌ خُوَيْفٌ خَائِفَةٌ خَائِفَتَانِ خَائِفَاتٌ خَوَائِفُ خُوَفٌ خُوَيْفَةٌ
وَخِيفَ يُخَافُ خَوْفًا فذاك مَخُوفٌ مَخُوفَانِ مَخُوفُونَ مَخُوفَةٌ مَخُوفَتَانِ مَخُوفَاتٌ مَخَاوِفُ
مُخَيْفٌ مُخَيْفَةٌ لم يَخَفْ لَا يَخَافُ لَا يُخَافُ لن يَخَافَ لن يُخَافَ الامر منه خَفْ
لِتَخَفْ لِيَخَفْ لِيُخَفْ والنهي عنه لَا تَخَفْ لَا يَخَفْ لَا يُخَفْ الظرف

منه مُخَافٌ مُخَافَانِ مَخَاوِفُ مُخَیِّفَةٌ والآلة منه مِخْوَفٌ مِخْوَفَانِ مَخَاوِفُ مُخَیْفٌ مِخْوَفَةٌ
مِخْوَفَتَانِ مَخَاوِفُ مُخَیْفَةٌ مِخْوَافٌ مِخْوَافَانِ مَخَاوِیفُ مُخَیِّفٌ افعل التفضیل منه اَخْوَفُ
اَخْوَفَانِ اَخْوَفُونَ اَخَاوِفُ اُخَیِّفٌ والمونث منه خُوْفٰی خُوْفَیَانِ خُوْفَیَاتٌ خُوَفٌ
خُوَیْفٰی خَافَ دراصل خَوِفَ بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل
کردند خَافَ شد برین قیاس تا خَافَنَا خِفْنَ دراصل خَوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خِفْنَ شد
وبرین قیاس تا خِفْنَ خِیْفَ دراصل خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند خِیْفَ شد
همین قیاس است تا خِیْفْنَا خِفْنَ دراصل خُوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خِفْنَ شد وهمچنین است تا خِفْنَا مضارع
معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ الخ یَخَافُ دراصل یَخْوَفُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یَخَافُ شد برین قیاس دیگر صیغها یَخَفْنَ
دراصل یَخْوَفْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
بماقبل دادند واو دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند
یَخَفْنَ شد وبرقیاس مضارع معلوم است مضارع مجهول لم یُخَفْ دراصل یُخَافُ بود

چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند لم یخف شد لم یخافا
در اصل یخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یخافا گردید اسم فاعل خائف در اصل خاوف بود
واو واقع شد بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خائف شد الجمع خافة جمع
تکسیر از آن خائف است خائف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که خاوف بود حرف اول مفتوح است ثانی را [illegible] واو و
الف و ها از او حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند خوفة شد بعده واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند خافة شد مخوف در اصل مخووف بود ضمه
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد
بعضی واو اول را حذف کردند لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف مخوف شد بروزن
مقول و نزد بعضی واو ثانی را حذف کردند لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مخوف شد
بروزن مفعل بر هیچ قیاس باقیست لن یخاف در اصل یخاف بود چون لن ناصبه
در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت
لن یخاف شد لن یخافا در اصل یخافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم
در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یخافا گردید خف را
از تخاف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حرف متحرک بود امر حاضر
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان الف و فا الف را حذف کردند خف شد خافا را از تخافان بنا کردند

قاعده بنای امر از اجوف
واوی از فتح
[illegible]
تعلیل اول از تخاف

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خافاتْ تعلیل دوم
خَفْ در اصل اِخْوَفْ بود ماخوذ از تَخْوَفُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزهٔ وصل بکسر اولش
در آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد اِخْوَفْ گشت بعده واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را
نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وفا الف را حذف کردند
اِخَفْ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند
خَفْ شد خَافَا در اصل اِخْوَفَا بود ماخوذ از تَخْوَفَانِ تا که علامت استقبال بود الخ خافِی
در اصل اِخْوَفِي بود ماخوذ از تَخْوَفِينَ الی آخره خَفْنَ در اصل اِخْوَفْنَ بود ماخوذ از تَخْوَفْنَ
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین
کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزهٔ وصل بکسر در اول او در آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را تغیری نکردند زیرا که مبنی است بعده واو متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وفا
الف را حذف کردند اِخَفْنَ شد بعده بحرکت خا از همزهٔ وصل مستغنی شدند همزه را
نیز حذف کردند خَفْنَ شد نون تاکید ثقیله خَافَنَّ خَافَانِّ خَافُنَّ خَافِنَّ خَافَانِّ
خَفْنَانِّ خَافَنَّ در اصل خَفْ بود چون نون تاکید ثقیله بود متصل شد ماقبل نون

تدعین تدعوان تدعون ادعو ندعو مضارع مجہول یدعی یدعیان یدعون تدعی
تدعیان یدعین تدعی تدعیان تدعون تدعین تدعیان تدعین ادعی ندعی دعا در
اصل دعو بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند دعا شد
دعوا در اصل دعووا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند دعوا شد دعت در اصل
دعوت بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و تا الف را حذف کردند دعت شد دعتا در اصل دعوتا بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و تا الف حقیقۃ ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردند دعتا شد اند دعون تا
دعونا بر اصل خود اند دعی در اصل دعو بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا
بدل کردند دعی شد دعیا در اصل دعوا بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا
بدل کردند دعیا شد دعوا در اصل دعووا بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا
بدل کردند دعیوا شد ضمہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند دعوا شد دعیت در اصل دعوت
بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند دعیت شد دعیتا در اصل دعوتا
بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند دعیتا شد دعین در اصل دعون
بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دعین شد تا دعینا ہمین تعلیل است
مضارع معلوم یدعو در اصل یدعو بود ضمہ بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد یدعوان بر
اصل خود است یدعون در اصل یدعوون بود ضمہ بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد

میان ہر دو واو واو اول را حذف کردند یُدعَون شد تُدعَون در اصل تُدعُوُونَ بود ضمہ بر
واو ثقیل بود انداختند تُدعُوْوْنَ شد تُدعَوانِ و یُدعَونَ بر اصل خود اند تعلیل تُدعَوانِ یُدعَوانِ
یکیست تُدعَیْنَ در اصل تُدعُوِیْنَ بود کسرہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل واو دادند بعد
سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان ہر دو یا یاء اول را حذف کردند تُدعَیْنَ شد تُدعَوانِ و تُدعَوْنَ بر اصل
خود اند تعلیل اُدعُو و نُدعُو مانند تعلیل یُدعُو و تُدعُو است مضارع مجہول یُدعٰی در
اصل یُدعُوُ بود واو کہ بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را
بیا بدل کردند بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یُدعٰی شد
یُدعَیانِ در اصل یُدعَوانِ بود واو کہ بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمہ
نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدعَیانِ شد یُدعَوْنَ در اصل یُدعَوُوْنَ بود واو کہ بود
در کلمہ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدعَیُوْنَ شد
بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند یُدعَوْنَ شد تعلیل تُدعٰی و نُدعٰی یکیست و تعلیل یُدعَیانِ تُدعَیانِ
یکیست یُدعَیْنَ در اصل یُدعَوْنَ بود واو کہ بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدعَیْنَ شد تعلیل تُدعَوْنَ و یُدعَوْنَ یکیست تُدعَیْنَ در
اصل تُدعَوِیْنَ بود واو کہ بود در کلمہ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا
بدل کردند تُدعَیِیْنَ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تُدعَیْنَ شد تعلیل تُدعَیْنَ و یُدعَیْنَ یکیست
و تعلیل اُدعٰی و نُدعٰی یکیست اسم فاعل داعٍ در اصل داعِوٌ بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن

1 یُدعُو کی تعلیل

2 یُدعَوان ـ یُدعَیان کی تعلیل

3 یُدعَوُوْن ـ یُدعَوْن کی تعلیل

4 یُدعَوِیْن ـ یُدعَیْن

5 تُدعَوِیْن ـ تُدعَیْن

6 داعِوٌ ـ داعٍ

واو را بیا بدل کردند داعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند داعٍ شد داعِیان در اصل داعِوان بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعِیان شد داعُون در اصل داعِوُون بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعِیُون شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند داعُون شد دُعاةٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول مفتوح ساخت
ثالث را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش آوردند
دُعَوَةٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دُعاةٌ شد
بعده فتحه دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند جمع
دُعاةٌ شد دُعَّاءٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را
مشدد ساختند فتحه دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند دُعَّاوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند دُعَّایٌ شد بعده یا واقع شد بطرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن یا را
بهمزه بدل کردند دُعَّاءٌ شد دُعًّی جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَّوٌ شد بعده واو
واقع شد در اسم متمکن بطرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعًّی شد بعده ضمه

داعِوُون – داعُون

داعٍ ۸ دُعاةٌ از داعٍ

دُعَوَةٌ = دُعاةٌ

بریا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُمًی شد
دُمِیٌّ جمع تکسیر ازان رباعی ست رابع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دُمْوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند
الف وحدان را حذف کردند دُمُوْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن پیش از وی
ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند دُمِیٌّ شد دُحِیٌّ جمع تکسیر ازان رباعی ست رابع اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَحْوٌ بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتحه و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را
حذف کردند دُحَوَاءُ شد دُعَوَانٌ جمع تکسیر ازان رباعی ست رابع اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوٌ بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را سکون و ثانی را مفتوح ساختند و در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف وحدان
و تنوین تمکن را حذف کردند دُعَوَان شد دِعَاءٌ جمع تکسیر ازان رباعی ست رابع اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوٌ بود حرف
اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند دِعَاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از الف زائده آن واو را
بهمزه بدل کردند دِعَاءٌ شد دُعِیٌّ جمع تکسیر ازان رباعی ست رابع اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوٌ بود حرف اول و ثالث را
ضم دادند بعد ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را حذف کردند دُعُوْوٌ شد
بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از وی ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند
دُعُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود آن واو را یا کردند

یاو یا او غام کردند دُعُیٌّ شد بعده ضمه عین را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِیٌّ
شد و نزد بعضی ضمه اول را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد دِعِیٌّ شد دُوَیعٍ
تصغیر از ان دَاعٍ است دَاعٍ اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و
کسره بود آن واو را بیا بدل کردند دُوَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَیعٍ شد دَاعِیَةٌ دَاعِیَتَانِ دَاعِیَاتٌ
دَوَاعٍ دُعَاةٌ دُوَیْعِیَةٌ دَاعِیَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را
بیا بدل کردند دَاعِیَةٌ شد دَاعِیَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَتَانِ شد دَاعِیَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو واقع شد بعد از
کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر از ان دَاعِیَةٌ است دَاعِیَةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ
بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان را حذف کردند دَوَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دَوَاعِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد دُعَاةٌ جمع تکسیر از ان دَاعِیَةٌ است
دَاعِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه
دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند دُعَوٌّ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل

دُوَیعٍ تصغیر داعٍ است

او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند عُصِیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح بود یا را بالف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند عَصًا شد
دُوَیْبَّة تصغیر از آن دابّة است دابّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که دَابِبَة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا او مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر درآوردند دُوَیْبِبَة شد بعده واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند ... شد اسم مفعول مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّان
مَدْعُوُّون مَدْعِیٌّ مَدْعِیَّة در اصل مَدْعُوْوٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِیٌّ جمع تکسیر از آن
مَدْعُوٌّ است مدعو اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوْوٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوٌ شد واوی بود در کلمه ثالث چون قصاع گشت ما قبل او
ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْیٌ شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَاعِیٌّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر از آن مَدْعُوٌّ است مدعو
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُدَیْعِوْوٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد
بعده واوی بود در کلمه ثالث چون قصاع گشت ما قبل او مضموم بود آن واو را بیا بدل کردند
مُدَیْعِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام کردند مَدعیّ شد مَدعوّة مَدعوّتان مَدعوّات مَداعی مُدَیعیّة مَدعوّة در اصل
مَدعوْوَة بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند مَدعوّة شد تا آخر مَداعی جمع تکسیر از آن مَدعوّة است مدعوّة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَدعوْوَة بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَداعِوْوَة شد بعده واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَداعِیْوَة شد بعده واو واقع شد در موضع ششم
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَداعِیْیَة شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَداعِیّة شد تا وحدان را حذف
کردند مَداعیّ شد مُدَیعیّة تصغیر از آن مَدعوّة است مدعوّة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدعوْوَة بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مُدَیعِوْوَة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیعِیْوَة شد
بعده واو واقع شد بطرف ماقبل ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیعِیْیَة شد
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُدَیعیّة شد لم یَدْعُ لم یَدْعُوا لم یَدْعُو لم یَدْعُ در اصل یَدعُو بود چون لم
جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف
علت شد لم تدعُ لم تدعُوا لن یدعُوَ لن یدعُوا در اصل یَدعُو بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی تقدیری گشت لن یَدعُوَ شد و در تثنیه و جمع نون

سبق ١٠
اُدْعُ از تَدْعُو

اعرابی دور میشود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند
امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اُدْعُ گشت با نون ثقیله اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُونَانِّ اُدْعُوَنَّ
در اصل اُدْعُ بود چون نون تاکید ثقیله بوی متصل شد واو را که محذوف شده بود
باز آوردند التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتحه دادند
زیرا که ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتحه میباشد اُدْعُوَنَّ شد. لَتُدْعَيَنَّ لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَوُنَّ
لَتُدْعَيِنَّ لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَيْنَانِّ لَتُدْعَوُنَّ در اصل لَتُدْعَوا بود چون نون تاکید
ثقیله بوی متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت
ضمه دادند بعدم ضمه ماقبلها لَتُدْعَوُنَّ شد لَتُدْعَيِنَّ در اصل لَتُدْعَيْ بود چون نون
تاکید ثقیله بوی متصل شد التقای ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت
کسره دادند بعدم کسره ماقبلها لَتُدْعَيِنَّ شد. وبرین قیاس ست در مجهولها دیگر الظرف

سبق ١١
مُدْعًى — مُدْعَوٌ

مُدْعًى مُدْعَيَانِ مَدَاعٍ مَدَاعِيُّ مُدْعًى در اصل مُدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت بیشی از ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيٌ شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و

سبق ١٢
مُدْعَيَانِ — مُدْعَوَانِ

تنوین الف را حذف کردند مُدْعًى شد مُدْعَيَانِ در اصل مُدْعَوَانِ بود واوی بود در
کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيَانِ شد.

سبق ١٣
مَدَاعٍ — مَدَاعِوُ

مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مُدْعًى ست مُدْعًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند بدر کردند بسوی اصلش که مُدْعَوٌ بود حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتحه دادند

سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مداعو شد
بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند

۱۴ مُدَیْعٍ تصغیر مُدَّعِی

مداع شد. مدیع تصغیر ازان مدعی است مدعی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مدتعو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مدیعو شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مدیعی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مدیع شد والانسب مدیعی مدیعیان مداع مدیع مدعی در اصل مدعو بود
واو در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مدعی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مدعی شد مدعیان در اصل مدعوان
بود واو در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا

۱۵ مداع جمع مدعی

بدل کردند مدعیان شد مداع جمع تکسیر ازان مدعی است مدعی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدتعو بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مداعو شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مداع شد مدیع تصغیر ازان مدعی است مدعی اسم مکبر بود

چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دُعَیْوٌ بود حرف اول را ضمه
دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
دُعَیْوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَیْیٌ شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند دُعَیٌ شد دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاتَان دُعَی دُعَیَّة دُعَاةٌ در اصل دُعَوَةٌ بود واو
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند دُعَاةٌ شد دُعَاتَان
در اصل دُعَوَتَان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند دُعَیَتَان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند دُعَاتَان شد جمع تکسیر ایشان دُعَاةٌ ست دُعَاةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دُعَوَةٌ بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند بعده واو واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند دَعَایِیَةٌ تا وحدان را حذف کردند دَعَایِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَعَایٍ شد
تصغیر ایشان دُعَاةٌ ست دُعَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که دُعَوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند
حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند دُعَیْوَةٌ گردید بعده واو واقع شد در موضع چهارم
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَیْیَةٌ شد دُعَیَّةٌ دُعَاة دُعَاتَان دُعَی

بُغاوٌ بود واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند بُغایٌ شد
بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند بُغاءٌ گشت بُغاءان
در اصل بُغاوان بود واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
بُغایان گشت بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند بُغاءان
شد جمع تکسیر از ان بَغاوِیُّ است بُغاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند پس رد کردند بسوی اصلش که بُغاوٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند بَغاوِیُّ شد بعده واو و یا در
یک کلمه جمع آمدند اول ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بَغایِیُّ شد
تصغیر از ان بُغَیٌّ است بُغاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند پس رد کردند
بسوی اصلش که بُغاوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند بُغَیِّوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند بُغَیِّیٌ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه جمع آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند بُغَیٌّ شد اسم التفضیل منه أبغی أبغیان أبغون
أباغٍ أُبَیغٍ أبغی در اصل أبغو بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أبغی گشت بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند أبغی شد أبغیان در اصل أبغوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أبغیان شد أبغون در اصل

أدْعُوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند أدْعُیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند أدْعَوٌ شد أَدَاعٍ جمع تکسیر از آن
أدْعیٰ است أدْعیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که أدْعُوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَدَاعِوٌ شد بعده واو
واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند
اداعٍ شد أُدَیْعٍ تصغیر از آن أدْعیٰ است أدْعیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را تصغیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که أدْعُوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای
تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند أُدَیْعِوٌ شد واو واقع شد
بطرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أُدَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند أُدَیْعٍ شد دُعْوِیٌّ
دُعْوِیَان دُعْوِیَاتٌ دُعَیٌّ دُعَیٌّ دُعًی جمع تکسیر از آن دُعْوٰی است دُعْوٰی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند
الف وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
الف بدل کردند دُعًی شد دُعَیّ تصغیر از آن دُعْوٰی است دُعْوٰی اسم مکبر بود چون خواستند
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر
درآوردند دُعَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه جمع آمدند نخستین حرف از ایشان

أداعٍ

ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند رُقِیّ شد ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الرُّقْی
والرُّقیة بالضم یعنی افسون کردن و دشنام دادن رَقٰی رُقِیّ رُقْیاً چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رُقْی بود حرف اول مفتوح ست ثالث و رابع را نیز
فتحه دادند والف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آوردند رُقَیَة شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُقَاة شد بعده فتحه را با ضمه بدل کردند تا ملتبس نشود
بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند رُقَاة شد یعنی حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه و تا در
آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند رُقَیَة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند رُقَاة شد رُقَاة جمع تکسیر ازان رَامٍ ست رَامٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند رُمَّی شد والف جمع تکسیر در آوردند با الف وحدان را
حذف کردند رُمَّای شد بعده یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را همزه بدل کردند
رُمَّاء شد رُمَّی جمع تکسیر ازان رَامٍ ست رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند و
الف وحدان را حذف کردند رُمَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد رُمًّی جمع تکسیر ازان رَامٍ ست
رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود
حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند الف را حذف کردند رُمْی شد یا
ساختند تا [illegible] این ست لیکن بسوی اصل بود مکیند رُمْی جمع تکسیر ازان رَامٍ ست رَامٍ اسم وحدان
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را کسره

میان یا و واو یا را حذف کردند ترمین شد باقی بر اصل خود اند یرمی در اصل یرمیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرمی شد یرمیان بر اصل خود ست یرمون و اصل یرمیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
یرمون شد ترمی مانند یرمی ست ترمون مانند یرمون ست ترمین اصل ترمیین بود کسره بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد تعلیل وجه دوم ترمین در اصل
ترمیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد ارمی نرمی مانند یرمی ست مضارع
مجهول یرمی در اصل یرمیُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یرمی
شد ترمی ارمی نرمی مانند یرمی ست یرمیان و ترمیان بر اصل خود اند یرمون در
اصل یرمیون بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند یرمون شد ترمون مانند یرمون ست یرمین
و ترمین بر اصل خود اند صیغه واحد مؤنث مخاطبه ترمین در اصل ترمیین بود یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف
را حذف کردند ترمین شد اسم فاعل رامٍ در اصل رامیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رامٍ شد رامیان بر اصل خود ست
رامون در اصل رامیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رامون شد باقی
بر اصل خود اند سوای جمع تکسیر از آن رامٍ ست رامٍ اسم صفت الاصل بود چون خواستند
که اسم و صفت را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول مفتوح

ثالث شده ورا نیز را فتحه دادند والف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش درآوردند بنیتة شد
بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بناة شد بعده فتحه با را بضمه بدل کردند
بمناسبت تشود یعنی بلوة و تناة که ایشان مصدر اند بناة شد بعضی حرف اول را ضمه دادند
ثالث را فتحه تا در آخرش درآورده الف وحدان را حذف کردند بنیتة شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بناة شد رماة جمع تکسیر ازان رام است رام
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که رامی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را کسره ساختند فتحه دادند بعد شده والف جمع
تکسیر درآوردند الف وحدان را حذف کردند رامی شد بعده یا در آخر شد بطرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رمائ شد رئامی جمع تکسیر ازان رام است رام
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که رامی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساختند فتحه دادند والف وحدان
را حذف کردند رمی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رمًی شد رمًی جمع تکسیر
ازان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند الف
وحدان را حذف کردند رمی شد رمیا و رمیات مانند ضربا و ضربان است لیکن بسوی
اصل رد نکنند رماة جمع تکسیر ازان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را کسره دادند
ثالث را فتحه دادند الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند رماء شد

بعده یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رائی شد رُئیّ جمع
تکسیر از ان رایم ست رایم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند بسوی اصلش که رائی بود حرف اول وثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو
ساکن در آوردند الف وحدان را حذف کردند رُوُوی شد بعده واو و یا باهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیا کردند و یا را در یا ادغام کردند رُئیّ شد
بعده ضمه میم را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا رُئیّ شد نزد بعض ضمه را نیز بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت ما بعد رِئیّ شد [illegible] تصغیر از ان رایم ست رایم اسم مکبر
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رائی بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند
رُوَیِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند رُوَیْمٍ شد [illegible] جمع تکسیر از ان رائیه ست رائیه اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود داشتند ثانی قابل
حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان را
حذف کردند رواتی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند رَوَاءٍ شد [illegible] جمع تکسیر از ان رائیه ست رائیه اسم وحدان
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند وثالث را
مشدد ساختند فتحه دادند الف وتاء وحدان را حذف کردند رُیّی شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف را حذف کردند رُیًّی شد [illegible] تصغیر از ان رائیه ست رائیه اسم مکبر بود

چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت بود
آنرا نیز مفتوح بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند و مُرَیْمِیٌّ شد اسم مفعول مرمی
در میان مریمی چون مراقی مرمی مرمی در اصل مرموی بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مرمی شد بعده ضمه میم را بکسره
بدل کردند بعلت مناسبت یا مرمی شد الی آخره مرامی جمع تکسیر از آن مرمی است مرمی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مرموی بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مراميي شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرامی شد مریمی تصغیر از آن مرمی است مرمی
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرموی
بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که بعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مریموی شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند مریمیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مریمی شد مرمیة مرمیتان مرمیات مراقی مرمیة مرامی جمع
تکسیر از آن مرمیة است مرمیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرموة بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مرامیة شد دو حرف از

یک جنس بهم آیند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مرامیّت شد مثال
وجدان را نیز حذف کردند و تنوین را برای منع صرف مراتی گردید مرمیته تصغیر از آن
مرمیته شد مرمیتا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مرمیته بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند
حرفی که بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو
را بیا بدل کردند مرمییه شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن اول را در دوم ادغام کردند مرمیّة شد ایم از تثنی بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حرف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه
او مکسور بود همزه وصل مکسور در اولش درآوردند ارمیان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد ارم گردید لفظ منه مرمیّ
مرمیان مرام مرمیّم در اصل مرمیٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرمیّ
مرمیان بر اصل خود است مرام جمع تکسیر از آن مرمیٌ است مرمیٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرمیٌ بود
حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی
را بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مرامیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرامٍ شد مرمیم تصغیر از آن
مرمیٌ است مرمیٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مرمیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که

مَرَم

مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مریمی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مریم شد والا از مریمی مریمیان مرام
مریم مریمی در اصل مریمی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مریمی شد الخ مرماة مرماتان مرام
مریمیة مرماة در اصل مرمیة بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مرماة
مرماتان در اصل مرمیتان بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
مرماتان شد مرام جمع تکسیر از آن مرماة است مرماة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
چرا که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را با یا بدل کردند مرامیة شد بعده تای وحدان را حذف کردند مرامی گشت ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرام شد
مریمیة تصغیر از آن مرماة است مرماة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند چرا که مابعد یای
تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را با یا بدل کردند
مریمیة شد مرماء مرماءان مرائی مریمی مرماء در اصل مرمای بود یا واقع شد بعد الف
زائده آن یا را با همزه بدل کردند مرماء شد مرماءان در اصل مرمایان بود یا واقع شد بعد
از الف زائده آن یا را با همزه بدل کردند مرماءان شد مرائی جمع تکسیر از آن مرماء است
مرماء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مرمای بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

چرا که

حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مرائیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرائیّ شد مُرَیٌّ تصغیر ازان مرمیّ است مرمیّ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن
ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیْیِیْ شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیٌّ شد افعل التفضیل
اَرْمَی اَرْمَیَانِ اَرْمَوْنَ اَرَامٍ اُرَیْمٍ اَرْمَی در اصل اَرْمَیُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند اَرْمَی شد اَرْمَیَان بر اصل خود هست اَرْمَوْن در اصل اَرْمَیُوْن
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند اَرْمَوْن شد اَرَامٍ جمع تکسیر ازان اَرْمَی است اَرْمَی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اَرْمَی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَرَامِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند اَرَامٍ شد اُرَیْمٍ تصغیر ازان اَرْمَی است اَرْمَی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَرْمَی بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یاء تصغیر بود
آنرا کسره دادند اُرَیْمِیُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند

معلوم رضی رضیا رضوا رضیت رضیتا رضین رضیت رضیتما رضیتم رضیت رضیتما
رضیتن رضیت رضینا ماضی مجہول رضی رضیا رضوا رضیت رضیتا رضین رضیت
رضیتما رضیتم رضیت رضیتما رضیتن رضیت رضینا مضارع معلوم یرضی یرضیان
یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین
ارضی نرضی مضارع مجہول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی
ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین ارضی نرضی رضی در اصل رضو بود واو
واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رضی شد رضی در اصل رضو بود واو
واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رضی شد رضیا در اصل رضوا بود واو
واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رضیا شد رضوا در اصل رضیوا بود
واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رضیوا شد بعدہ ضمہ یا ثقیل بود
نقل کردہ بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد میان یا و
واو یا را حذف کردند رضوا شد رضیت در اصل رضوت بود واو واقع شد بعد از کسرہ
آن واو را بیا بدل کردند رضیت شد رضیتا در اصل رضوتا بود واو واقع شد بعد از کسرہ
آن واو را بیا بدل کردند رضیتا شد رضین در اصل رضون بود واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند رضین شد تا آخر ہمین قیاس است رضی در اصل رضو بود
واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رضی شد برین قیاس است
تا رضینا رضین در اصل رضون بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند رضین شد برین قیاس است تا آخر یرضی در اصل یرضو بود واوی بود
در کلمہ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد

یرضو

بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد یرضیان در اصل
یرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در اصل یرضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد بعده یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند یرضی ست ترضیان مانند
یرضیان ست یرضین در اصل یرضون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیین شد ترضی مانند یرضی ست
ترضیان مانند یرضیان ست و ترضون مانند یرضون ست ترضین در اصل
ترضوین بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ترضیین شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقای ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند ترضین شد تقلیل ترضیان
و یرضیان گیست ترضین مانند یرضین ست ارضی نرضی مانند یرضی ست مضارع
مجهول یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون
در اصل یرضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

یرضین

التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرضَون شد ترضی مانند
یرضی ست ترضیان مانند یرضیان ست یرضَین دراصل یرضَوْن بود واوی بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضَین شد
ترضَون دراصل ترضَوُون بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَیُون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضَون شد
ترضَین دراصل ترضَوِین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَیِین شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند
ترضَین شد ترضَین جمع مونث دراصل ترضَوْن بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَین شد ارضی نرضی مانند
یرضی ست اسم فاعل راضٍ راضیان راضون راضٍ دراصل راضِوٌ بود واو واقع شد
بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راضٍ شد راضیان دراصل راضِوان
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضیان شد راضون در
اصل راضِوُون بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیُون شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند راضُون شد رضاة جمع تکسیر از راضی ست یا
اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که

راضی

رِضْوٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند وتا در آخرش در آورده الف وحدان را
حذف کردند رَضَوَةٌ شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رَضَاةٌ
شد بعده فتحه را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصَلوٰة وقَنَاة که مفرد اند رُضَاةٌ شد
رُضَاةٌ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رِضْوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را
مشدد ساختند فتح دادند بعد از مشدد والف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند رُضَّاوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند رُضَّایٌ شد بعده یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را
بهمزه بدل کردند رُضَّاءٌ شد رُضًّی جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رِضْوٌ بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه الف وحدان را حذف کردند رُضَّوٌ شد بعده واو
واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف وتنوین الف
را حذف کردند رُضًّی شد رُضِیٌّ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رِضْوٌ بود حرف
اول را ضمه داده ثالث را سکون ساختند والف وحدان را حذف کردند رُضْوٌ شد
بعده واو واقع شد بطرف در اسم متمکن ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
رُضِیٌ شد رُضْوَا جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رِضْوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را

فتحه ودر آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند رضوا شد رضوان جمع
تکسیر از ان راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند در
آخرش الف ونون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند رضوان شد رضیان
جمع تکسیر از ان راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند رضاو شد بعده واو واقع شد بعد ما
ماقبل او مکسور بود آن واو را بیا بدل کردند رضای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد
الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رضاء شد رضی جمع تکسیر از ان راضی است راضی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
راضو بود حرف اول ثالث را ضمه دادند ثالث واو را سکون در آورده الف وحدان را
حذف کردند رضوو شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش اند ضمه بود آن
واو را بیا بدل کردند رضوی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرفی از ایشان ساکن
واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند رضی شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا رضی شد ونزد بعضی ضمه را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بعده
رضی شد رضی تصغیر از ان راضی است راضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت بود
الف او را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رویضو شد بعده واو واقع شد
بر طرف ماقبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند رویضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود

انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیفِیٌ شد اُفَیعِیَة اُفعِیَان
اُفعِیَانٌ بود تثنیه واحد مؤنث است تثنیه جمع تکسیر از ان تثنیه است اُضَیْة اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَضْوَة بود حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
تکسیر در آمده دو تا وحدان را حذف کردند اَضَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اَضَاوٍ شد رضی جمع تکسیر از ان
تثنیه است اُضَیْة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَضْوَة بود حرف اول را ضمه دادند ثالث الف است و ساخته تنوین دادند
الف و تا وحدان را حذف کردند اُضُوٌّ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اُضًی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند اُضًی شد
تثنیه تصغیر از ان تصغیر است اُضَیْة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اَضْوَة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند اُضَیْوَة شد بعده واو واقع شد بعد از
کسره آن واو را بیا بدل کردند اُضَیْیَة شد مُرَیضِیٌّ مُرَیضِیَان مُرَیضِیُون مُرَیضِیَّة مُرَیضِی
مُرَیضِی در اصل مُرَیضِوٌ بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مُرَیضِوِیٌ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُرَیضِیٌّ شد
بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مُرَیضِیٌّ شد مُرَیضِیَان در اصل
مُرَیضِوَانِ بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مُرَیضِیَان شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین

حرف از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرضُیّان شد بعده ضمه ضاد را
بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَرضِیّان شد بر قیاس ست و باقی مَرَاضِیّ جمع تکسیر
ازان مَرضِیّ ست مَرضِیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَرضُوو بود حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا
الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوو شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیو شد بعده واوی بود در کلمه ثالثه چون
فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیی شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف
مَرَاضِیّ شد مُرَیضِیّ تصغیر ازان مَرضِیّ ست مَرضِیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرضُوو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر را آوردند حرفی که
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیضِوو شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو
را بیا بدل کردند مُرَیضِیو شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضِیی
بعده واوی بود در کلمه ثالثه چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیضِیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُرَیضِیّ ست مَرضِیَّة مَرضِیَّتان مَرضِیّات مَرَاضِیّ مُرَیضِیَّة مَرضِیَّة در اصل
مَرضُووَة بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مَرضُویَة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرضُیَّة شد بعده ضمه ضاد را
بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرضِیَّة شد مَرَاضِیّ جمع تکسیر ازان مَرضِیَّة ست
مَرضِیَّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی

اصلش که مَرْضُوْوَۃٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه بعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوْوَۃٌ شد بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْوَۃٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون قصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْیَۃٌ شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرَاضِیَّۃٌ شد
بعده ان و تنوین تمکن را حذف کردند مَرَاضِیْ شد مُرَیْضِیَّۃٌ تصغیر از ان مَرْضِیَّۃٌ ست
مَرْضِیَّۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَۃٌ
بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که بعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْضِوْوَۃٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند مُرَیْضِیْوَۃٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون قصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیَۃٌ شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیَّۃٌ شد لَنْ یُرْضٰی و اصل یُرْضٰی بود چون لن
ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیری گشت
لَنْ یُرْضٰی شد بر قیاس ست مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط میشود مگر در نون
که سلامت بیانت الامر منه اِرْضَ اِرْضَیَا اِرْضَوْا اِرْضَیْ اِرْضَیَا اِرْضَیْنَ الظرف منه مَرْضًی
مَرْضَیَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضٍ مُرَیْضِیٌّ و اصل مَرْضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را
حذف کردند مَرْضًی شد مَرْضَیَانِ و اصل مَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون

رابع گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مَراض جمع تکسیر از ان مرضی ست
مرضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مرضو بود حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده واو واقع شد قصاصه ما قبل او ضمه بود
آن واو را بیا بدل کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مُرَیض تصغیر از ان مرضی ست مرضی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضو شد
بعده واو واقع شد قصاصه ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مریضی شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مریض
والآلة منه مِرضی مِرضیان مَراض مُرَیض مِرضی در اصل مِرضو بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را
حذف کردند مِرضی شد مِرضیان در اصل مِرضوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مَراض جمع تکسیر از ان مرضی
ست مرضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مرضو بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده واو واقع شد قصاصه ما قبل
او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مریض تصغیر از آن مرضیٌ است
مرضوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوٌ بود
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند حرفی که مابعد یای
تصغیر بود آن را کسره دادند مریضوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعدا ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مریضیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مریض شد مریضاةٌ مریضاتان مریضات مریضیة مریضاةٌ در اصل
مریضوة بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مریضیة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مریضاةٌ شد
مریضاتان در اصل مریضیتان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضیتان شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا
با الف بدل کردند مریضاتان شد مراض جمع تکسیر از مرضاةٌ است مرضاةٌ اسم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوة بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مراضوة شد بعده واو واقع شد فصاعدا ما قبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مراضیة شد بعده تا وحدان را حذف کردند مراضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مریضیة
تصغیر از آن مرضاةٌ است مرضاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مرضوة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای
تصغیر را آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مریضوة شد بعده واو

واقع

واقع شد فصاعد ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مُرضیة شد مُرضاء مُرضاءان مَراضِی
مُرَیضِی مُرضاء در اصل مُرضاوٌ بود واو واقع شد بطرف ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا
بدل کردند مُرضای شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مُرضاء شد
مُرضاءان در اصل مُرضاوان بود واو واقع شد فصاعد ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا
بدل کردند مُرضایان شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را
بهمزه بدل کردند مُرضاءان شد مَراضِی جمع تکسیر آن مُرضاء است مُرضاءٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُرضاوٌ بود حرف اول
وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَراضیو شد بعده واو واقع
در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند مَراضیی شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
وتنوین تمکن را برای منع صرف حذف کردند مَراضِی شد مُرَیضِی تصغیر آن مُرضاء است
مُرضاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُرضاو بود
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که بعد یای تصغیر بود
آن را کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیضیو شد بعده
واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیضیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند مُرَیضِی شد افعل التفضیل منه اَرضیٰ اَرضَیان اَرضَون اَراضِی اَرضیا
اَرضیٰ در اصل اَرضَو بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه بود

آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
ارضی شد ارضیان در اصل ارضوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیان شد ارضون در اصل ارضوون بود واوی بود در
کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیون شد بعده یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف
را حذف کردند ارضون شد اراضی جمع تکسیر از ان ارضی ست ارضی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
اراضو شد بعده واو واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اراضی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخرش در آوردند
اراض شد اریضی تصغیر از ان ارضی ست ارضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اریضو شد بعده واو واقع شد بطرف پیش او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اریضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز
حذف کردند عوض او تنوین در آخرش در آوردند اریض شد والمؤنث منه رضیه
رضیان رضیات رضی رضی رضیی در اصل رضوی بود واو را یا کردند بطرد الباب
رضیی شد رضیان در اصل رضویان بود واو را یا کردند بطرد الباب رضیان شد
بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رضیّان شد رضیات در اصل

رضویات بود واو را یا کردند لاطراد الباب رضییات شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند رضیات شد رضی جمع تکسیر ازان رضی ست رضی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه داده الف وحدان را
حذف کردند رضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رضی
رضیی تصغیر ازان رضی ست رضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رضوی بود حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء
تصغیر در آوردند رضیوی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین ساکن واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند رضیی شد ناقص یائی از باب فعل یفعل الخشی
ترسیدن خشی یخشی خشیا فهو خاش خاشیان خاشون خشاة خشی خشی خشیاء
خشیان خشاء خشی خویش خاشیة خاشیتان خاشیات خواش خشی خویشیة
وخشی یخشی خشیا فذاک مخشی مخشیان مخشیون مخشیة مخشیتان مخشیات
مخاشی ومخیشی مخیشیة لم یخش لم یخش لا یخشی لا یخشی لن یخشی لن یخشی الامر منه اخش
لیخش لیخش والنهی عنه لا تخش لا یخش لا تخش الظرف منه مخشی مخشیان
مخاش مخیش والآلة منه مخشی مخشیان مخاش مخیش مخشاة مخشاتان مخاش
مخیشیة مخشاء مخشاءان مخاشی مخیشی افعل التفضیل منه اخشی اخشیان اخشون
اخاش اخیش والمونث منه خشیی خشییان خشییات خشی خشیا ماضی معلوم
خشی خشیا خشوا خشیت خشیتا خشین خشیت خشیتما خشیتم خشیت خشیتما
خشیتن خشیت خشینا خشوا اصل خشیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند

بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاو واو یار احذف کردند خشوا شد
و باقی تمام بر اصل خود اند و ہمبرین قیاس ست مجہول صرف این باب مانند رضی
یرضی است و تعلیل مانند رمی یرمی ست الامر منه اخش اخشیا اخشوا اخشی اخشیا
اخشین ناقص واوی از باب فعل یفعل الرخو سست شدن رخو یرخو رخوا
فهو راخ راخیان راخون رخاة رخاة رخی رخی رخوا رخوان رخاة رسخے
رویخ راخیة راخیتان راخیات رواخ رخی رویخیة ورخی یرخی رخوا فذاک
مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخی مریخے مریخیة لم یرخ
لم یرخ لا یرخو لا یرخے لن یرخو لن یرخے الامر منه ارخ لترخ لیرخ لیرخ
والنهی عنه لا ترخ لا ترخ لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی مرخیان مراخ
مریخ والالة منه مرخی مرخیان مراخ مریخ مرخاة مرخاتان مراخ مریخیة
مرخاة مرخاتان مراخے مریخی افعل التفضیل منه ارخی ارخیان ارخون اراخ
اریخ والمؤنث منه رخیی رخیان رخیات رخی رخی ماضی معلوم رخو رخوا رخوا
رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت رخوتما رخوتن رخوت رخونا رخوا
دراصل رخووا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان ہر دو
واو واو اول را حذف کردند رخوا شد باقی تمام صیغہا بر اصل خود اند ماضی مجہول
رخی رخیا رخوا رخیت رخیتا رخین رخیت رخیتما رخیتم رخیت رخیتما رخیتن
رخیت رخینا تعلیل این مانند دعی دعیا ست تا آخر و تمام تعلیلہاے این باب
مانند دعا یدعو است مضارع معلوم یرخو یرخوان یرخون ترخو ترخوان یرخون
ترخو ترخوان ترخون ترخین ترخوان ترخون ارخو نرخو مضارع مجہول یرخے

ترضی ترخیان ترخین ترخون ترخیان ترخی یرخین ترخیان ترخی یرخون یرخیان
ارخی ترخی مانند و عاید یحیٰ **ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفعَلُ** الرعی چرییدن و
چرانیدن ونگہداشتن رعیٰ یرعیٰ رعیًا فہو راعٍ راعیان راعون رعاۃ و رعاء رعی
رعیان رعاء رعّی رعیّ راعیۃ راعیتان راعیات رواعٍ رعّی رعیۃ و رعی یرعیٰ
رعیًا فذاک مرعیٌّ مرعیان مرعیّون مرعیّۃ مرعیّتان مرعیّات مراعی و مرعی مرعیّۃ
لم یرع لم یُرع لا یرعیٰ لا یُرعیٰ لن یرعیٰ لن یُرعیٰ الامر منہ ارع لترع لیرع لیُرع
والنہی عنہ لا ترع لا تُرع لا یرع لا یُرع الظرف منہ مرعیً مرعیان مراعٍ مریعٍ والآلۃ
مرعیً مرعیان مراعٍ مریعٍ مرعاۃ مرعاتان مراعٍ مریعیۃ مرعاء مرعاءان مراعی مریعی
افعل التفضیل منہ ارعیٰ ارعیان ارعون اراعٍ اریعٍ والمؤنث منہ رعییٰ رعییان رعییات
رعیً رعیٰ ماضی معلوم رعیٰ رعیا رعوا رعت رعتا رعین رعیت رعیتما رعیتم رعیت
رعیتما رعیتن رعیت رعینا ماضی مجہول رُعی رُعیا رُعوا رُعیت رُعیتا رُعین رُعیت
رُعیتما رُعیتم رُعیت رُعیتما رُعیتن رُعیت رُعینا تعلیل ماضی معلوم و مجہول مانند برِیَ
یخشیٰ ست مضارع معلوم یرعیٰ یرعیان یرعون ترعیٰ ترعیان یرعین ترعیٰ ترعیان
ترعون ترعین ترعیان ترعین ارعیٰ نرعیٰ مضارع مجہول یُرعیٰ یُرعیان یُرعون
تُرعیٰ تُرعیان یُرعین تُرعیٰ تُرعیان تُرعون تُرعین تُرعیان تُرعین اُرعیٰ
نُرعیٰ تعلیل مضارع معلوم و مجہول مانند یخشیٰ یُخشیٰ ست الامر منہ ارع ارعیا
ارعوا ارعی ارعیا ارعین **لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفعِلُ** الوقی
والوقایۃ نگہداشتن وقیٰ یقی وقیًا و وقایۃ فہو واقٍ واقیان واقون وقاۃ
وقّاء وقّی وقّی وقیاء وقیان وقاۃ وقی اواقٍ واقیۃ واقیتان واقیات

اواق اویقیة وقی یقی وقیا ووقایة فذاک موق موقیان موقیون موقیة
موقیتان موقیات مواق مویقی مویقیة لم یق لم یوق لا یقی لا یوقی لن یقی لن یوقی
الامر منه ق لتق لیق لیوق والنهی عنه لا تق لا یوق لا یق لا یوق الظرف منه
موقی موقیان مواق مویق والالة منه میقی میقیان مواق میقات میقاتان مواق
مویقیة میقاة میقاتان مواق مویقی افعل التفضیل منه اوقی اوقیان اوقون
اواق اویق والمونث منه وقیی وقییان وقیات وقی وقیی ماضی معلوم وقی وقیا
وقوا وقت وقتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت
وقینا ماضی مجهول وقی وقیا وقوا وقیت وقیتا وقین وقیت وقیتما وقیتم
وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا مضارع معلوم یقی یقیان یقون تقی
تقیان یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین اقی نقی مضارع مجهول
یوقی یوقیان یوقون توقی توقیان یوقین توقی توقیان توقون توقین توقیان
توقین اوقی نوقی وقی وقیا مانند رمی رمیا ست وقوا در اصل وقیوا بود یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند وقوا شد وقت وقتا مانند رمت رمتا وقین تا آخر بر اصل
خود ست وقی وقیا بر اصل خود اند وقوا در اصل وقیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل واو دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان
یاء و واو یا را حذف کردند وقوا شد باقی بر اصل خود اند یقی در اصل یوقی بود واو
واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یقی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند یقی شد برین قیاس ست باقی یقون در اصل یقیون بود ضمه بر یا

ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و
واو یا را حذف کردند تقون شد تقون در اصل تقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
با قبل واو دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
تقون شد تقین در اصل تقیین بود کسره بر یا ثقیل بود لهذا ساقط کردند التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تقین شد تقیا اتقیا اتقی اتقی بود تقیان
بر اصل خود اند تقون در اصل یتقیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تقون شد
تقون با نون تقون است تقین در اصل تقیین بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند
تقین شد باقی بر اصل خود اند تعلیل واق مانند رام است و اقیان بر اصل خود است
و اقون مانند رامون است وقاة جمع تکسیر از واق است واق اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف
اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند تا در آخرش در آمده الف وحدان را
حذف کردند وقیة شد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند وقاة شد
بعده فتحه واو را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که مفرد اند وقاة شد
وقاء جمع تکسیر از واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث
را مشدد ساختند فتحه دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آمده الف وحدان را
حذف کردند وقای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه

انداختند التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یا را حذف کردند وَاقٍ شد بعد دو واو
در اول کلمه بهم آمدند واو اول را بهمزه بدل کردند اَوَاقٍ شد اُوَیْقِیَةٌ و اُوَیْقِیَانِ و اُوَیْقِیَاتٌ
اَوَاقٍ و وُقِیٌّ و اُوَیْقِیَةٌ اَوَاقٍ جمع تکسیر از آن وَاقِیَةٌ ست وَاقِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود الف را
بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آمد وَوَاقِیَ وحدان را حذف کردند
وَوَاقِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین
یا را حذف کردند وَوَاقٍ شد بعد دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل
کردند اَوَاقٍ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر از آن وَاقِیَةٌ ست وَاقِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند ثالث را شد و ساختند واو
والف و تاء وحدان را حذف کردند وُقِیٌ شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقًی
اُوَیْقِیَةٌ تصغیر از آن وَاقِیَةٌ ست وَاقِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را تصغیر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود الف را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء
تصغیر در آوردند وُوَیْقِیَةٌ شد بعد دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند
اُوَیْقِیَةٌ شد مُوقٍ مُوقِیَانِ مُوقُونَ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مُوقِیٌّ در اصل مُوْقُوْیٌ بود واو و یاء بهم
آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُوقِیٌّ شد
بعد ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مُوقِیٌّ شد بر خلاف قیاس است
یا آن نسبت است مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوقٍ ست مُوقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند دگر نسبوی اصلش که مُوقِیٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بایه حذف متحرک ماندام یان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد. در یک صیغه سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه وسقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا چه مبنی ست ق قیا آتی اخره شد انظرف منه موقی موقیان مواق مویق تعلیل موقی مانند مرقی و تعلیل مواق مانند مرام مویق تصغیر ازان موقی ست موقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مویق شد. و الآلة منه میقی میقیان مواق مویق میقی در اصل موقی بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند میقی شد. میقیان در اصل موقیان بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیان شد. مواق جمع تکسیر ازان میقی ست میقی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مواق شد مویق تصغیر ازان میقی ست میقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مویق شد

میقاة میقاتان مواقیت مویقیته میقاة در اصل موقیته بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند میقیته شد بعده یا متحرک ما قبل او مکسور آن یا را بالف بدل کردند
میقاة شد میقاتان در اصل موقیتان بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
میقیاتان شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند میقاتان شد مواقی
جمع تکسیر آن میقاة است میقاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند وتاء وحدان را
حذف کردند مواقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
وتنوین یا را حذف کردند مواق شد مویقیته تصغیر آن میقاة است میقاة اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند
مویقیته شد میقاء میقاءان مواقی مویقی میقاء در اصل موقای بود واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقای شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه
بدل کردند میقاء شد بدین قیاس است میقاءان مواقی جمع تکسیر آن میقاء است میقاء
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که موقای بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مواقیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول
را بحذف دوم ادغام کردند مواقی شد مویقی تصغیر آن میقاء است میقاء اسم مکبر بود چون خوا

که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که وُقَای بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل
او مکسور آن الف را بیا بدل کردند وُقَیْیِی شد بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیِّی شد افعل التفضیل منه اَوْقَی اَوْقَیان اَوْقَوْن
اَوَاقٍ اُوَیْقٍ اَوْقَوْن در اصل اَوْقَیُون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَوْقَوْن شد اَوَاقٍ جمع تکسیر از آن اَوْقَی است
اَوْقَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اَوْقَی بود حرف اول مفتوح هست ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاقِیُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را
نیز حذف کردند و عوض از تنوین در آخرش در آوردند اَوَاقٍ شد اُوَیْقٍ تصغیر از آن اَوْقَی است
اَوْقَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَوْقَی بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را
کسره دادند اُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یا را نیز حذف کردند و عوض از
تنوین در آخرش در آوردند اُوَیْقٍ شد و المؤنث منه وُقْیَی وُقْیَیان وُقْیَیات وُقًی و وُقَیْیَی
وُقْیَان در اصل وُقْیَیَان بود دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول
را نقل کرده به ما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقْیان
شد وُقْیَات در اصل وُقْیَیَات بود دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده به ما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
وُقْیَات شد وُقًی جمع تکسیر از آن وُقْیَی است [illegible] چون خواستند

که اسم وجدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم ست ثانی را فتحه دادند و الف وجدان را
حذف کردند وجی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وجی شد
وجیی تصغیر ازان وجی ست وجی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول مضموم ست ثانی را فتحه دادند سوم جای یای تصغیر در آوردند وجیی شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وجی شد

لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوجی سوده شدن سم ستور، وجی یوجی
وجیا فهو واج واجیان واجون وجاة وجاة وجی وجی وجیاء وجیان وجاء
وجی اویجج واجیة واجیتان واجیات اواج وجی اویجیة ووجی یوجی وجیا
فذاک موجی موجیان موجیون موجیة موجیتان موجیات مواجی موجی موجیة
لم یوج لم یوجیا لایوجی لایوجی لن یوجی لن یوجی الامر منه ایج لتوج لیوج لیوج
والنهی عنه لاتوج لاتوج لایوج لایوج الظرف منه موجی موجیان مواج مویجج
والآلة منه میجی میجیان مواج مویجج میجاة میجاتان مواج مویجیة میجاء
میجاءان مواجی مویجی افعل التفضیل منه اوجی اوجیان اوجون اواج اویجج
والمؤنث منه وجیی وجییان وجیاء وجی وجیی ماضی معلوم وجی وجیا وجو
وجیت وجیتا وجین وجیت وجیتما وجیتم وجیت وجیتما وجیتن
وجیت وجینا وجوا در اصل وجیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل داد
بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
وجوا شد باقی بر اصل خود اند تعلیل وجوا مجهول نیز چون تعلیل وجوا معلوم مضارع
معلوم یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان یوجین توجی توجیان توجون

تُوَجِّیْنَ تُوَجِّیَانِ تُوَجِّیْنَ اُوَجِّی نُوَجِّی مضارع یُوَجِّی یُوَجِّیَانِ یُوَجُّوْنَ تُوَجِّی تُوَجِّیَانِ یُوَجِّیْنَ
تُوَجِّی تُوَجِّیَانِ تُوَجُّوْنَ تُوَجِّیْنَ تُوَجِّیَانِ تُوَجِّیْنَ اُوَجِّی نُوَجِّی تعلیل مانند تحیّی است تعلیل
اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل هم چون باب سقی یسقی است الامر
اِیْجِ اِیْجِیَا اِیْجُوْا اِیْجِیْ اِیْجِیَا اِیْجِیْنَ اِیْجِ را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آن را حذف کردند باب حذف ساکن مانند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل
یک را اول او در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقف مقدر بود حرف علت شد اجتماع گردید بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
یا بدل کردند اجتماع شد لفیف مقرون از باب فَعِلَ یَفْعِلُ الوَلْیُ نزدیک شدن
و حاکم شدن و الوِلایة یاری کردن و والی شدن وَلِیَ یَلِیْ وَلْیًا و وِلایةً فهو والٍ والِیَانِ
والُوْنَ والاةٌ و الالاءُ و وُلِیٌّ و وُلَیاءُ و وُلْیانٌ و وُلاةٌ و وُلِّیٌ اُوَیْلٍ والِیَةٌ والِیَتانِ والِیاتٌ
اَوالٍ و وُلِّیٌ اُوَیْلِیَةٌ و وُلِیَ یُوْلٰی وَلْیًا و وِلایةً فذاک مَوْلِیٌّ مَوْلِیّانِ مَوْلِیُّوْنَ مَوْلِیَّةٌ
مَوْلِیَّتانِ مَوْلِیّاتٌ مَوالٍ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَةٌ لَمْ یَلِ لَمْ یُوْلَ لا یَلِیْ لا یُوْلٰی لَنْ یَلِیَ لَنْ یُوْلٰی
الامر منه لِتَلِ لِیَلِ لِیُوْلَ و النهی عنه لا تَلِ لا تُوْلَ لا یَلِ لا یُوْلَ الظرف منه مَوْلِیٌ
مَوْلِیَانِ مَوالٍ مُوَیْلٍ و الآلة منه مِیْلِیٌ مِیْلِیَانِ مَوالٍ مُوَیْلٍ مِیْلاةٌ مِیْلاتانِ مَوالٍ مُوَیْلِیَةٌ
مِیْلاءٌ مِیْلاءانِ مَوالِیُّ مُوَیْلِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْلٰی اَوْلَیانِ اَوْلَوْنَ اَوالٍ اُوَیْلٍ
و المؤنث منه وُلْیٰ وُلْیَیانِ وُلْیَیاتٌ وُلًی وُلَیّٰی ماضی معلوم وَلِیَ وَلِیَا وَلُوْا وَلِیَتْ
وَلِیَتا وَلِیْنَ وَلِیْتَ وَلِیْتُما وَلِیْتُمْ وَلِیْتِ وَلِیْتُما وَلِیْتُنَّ وَلِیْتُ وَلِیْنا ماضی مجهول وُلِیَ
وُلِیَا وُلُوْا وُلِیَتْ وُلِیَتا وُلِیْنَ وُلِیْتَ وُلِیْتُما وُلِیْتُمْ وُلِیْتِ وُلِیْتُما وُلِیْتُنَّ وُلِیْتُ
وُلِیْنا مانند خَشِیَ آه مضارع معلوم یَلِیْ یَلِیَانِ یَلُوْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ یَلِیْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ تَلُوْنَ

تلیین تلیان تلیین الی نلی مضارع مجہول یولی یولیان یولون تولی تولیان یولین
تولی تولیان تولون تولین تولیان تولین اولی نولی در حق تعلیل و تصریف مانند
یقی یقیان و یقی یوقیان ست الی آخرہ تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف
و اسم آلہ و اسم تفضیل مانند یقی یقیان ست الامر منہ لیل لیلیا لیلوا لیلین لتل
مصروف از باب فعل یفعل الطی در نوردیدن و انباشتن و گرسنگی کشیدن طوی
یطوی طیا فہو طاو طاویان طاوون طواۃ طوا و طوی طوی طویا و طیان طواء طوی طوی
طاو طاویۃ طاویتان طاویات طواء طوی طوی طویۃ و طوی یطوی طیا فذاک مطوی مطویان
مطویون مطویۃ مطویتان مطویات مطاو مطوی مطویۃ لم یطو لم یطویا لم یطووا لا یطوی
لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر منہ اطو لتطو لیطو لیطو والنہی عنہ لا تطو
لا تطو لا یطوی الظرف منہ مطوی مطویان مطاو مطیی والآلۃ منہ مطوی
مطویان مطاو مطواۃ مطواتان مطاو و مطیۃ مطواء مطواءان مطاوی
مطیی افعل التفضیل منہ اطوی اطویان اطوون اطاو اطیی و المؤنث منہ طیی
طیا و طیات طوی طوی ماضی معلوم طوی طویا طووا طوت طوتا طوین طویت
طویتما طویتم طویت طویتما طوین طویت طوینا مانند رمی رمیا الی آخرہ ماضی مجہول
طوی طویا طووا طویت طویتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت
طوینا مانند رمی رمیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان یطوون تطوی
تطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی
نطوی مانند یرمی ست مضارع مجہول یطوی یطویان یطوون تطوی تطویان
یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی نطوی مانند

یرمی بر میزان است الآمر منه اِطْوِ اِطْوِیا اِطْوُوا اِطْوِی اِطْوِیا اِطْوِینَ اسم فاعل طاوٍ
طاویان طاوون طاوٍ در اصل طاوِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طاوٍ شد طاویان بر اصل خود است
طاوون در اصل طاوِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از
سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند طاوون
شد باقی بر اصل خود است طُواةٌ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاو اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف
اول مفتوح است ثالث را فتحه دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را
حذف کردند طَوَیَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
طَوَاةٌ شد بعده فتحه طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه نشود بقبلة و قناة که مفرد اند
طُوَاةٌ شد طُوًّی جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند بعده حرف مشدد الف جمع تکسیر یافته
الف وحدان را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند طُوَّاءٌ شد طُوًّی جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاو اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند الف
وحدان را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طُوًّی

طُلِيّ جمع تکسیر ازان طاویت طاوِ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث
را سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند طُلْوِيٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کرده یا در یا ادغام کردند طُلِّيٌ شد
بعده ضمه لام را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت یا طُلِّيٌ شد طُلْيا جمع تکسیر ازان
طاویت طاوِ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه دادند
آخرش الف ممدوده در آوردند الف وحدان را حذف کردند طُلْيا شد طُلْيانٌ
جمع تکسیر ازان طاویت طاوِ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضمه دادند
ثالث را سکون ساختند و با آخرش الف و نون در آوردند الف وحدان را
حذف کردند طُلْوِيَانٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
واو را یا کرده یا در یا ادغام کردند طُلِّيَانٌ شد بعده ضمه لام را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا طِلْيانٌ شد طَلَائِي جمع تکسیر ازان طاویت طاوِ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود
حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آوردند
الف وحدان را حذف کردند طَلَاوِي شد بعده یا واقع شد بطرف بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند طلائی شد طُلِيّ جمع تکسیر ازان طاویت طاوِ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود

حرف اول وثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو ساکن در آوردند والف وحدان را حذف کردند
طُووِیْ شد بعده واو ویا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا
در یا ادغام کردند طُوِّیْ شد بعده ضمهٔ واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طُوِیّ
ونزد بعضی ضمهٔ طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت با یا طِوِیّ شد طُوَیّ تصغیر آن
بنا وصفت طاوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم
جا یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعده واو ویا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند ویا را در یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد
ونزد بعضی اعلال طُوَیِّیٌ از جانب آخر کنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند طُوَیْوٌ شد بعده واو ویا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا را در یا ادغام کردند طُوَیٌّ شد تکسیر یا
طاویة یا طاویان طاویات طُواة طُوِیّ طاویة طواء جمع تکسیر از ان طاویة نسبت طاویة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
وتاء وحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده واو واقع شد بعد الف
زائده آن واو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوِیّ جمع تکسیر از ان طاویة نسبت طاویة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند و
ثالث را مشدد ساختند فتحه الف وتاء وحدان را حذف کردند طُوِّیْ شد بعده یا متحرک

تا قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مطاو شد مطیویه تصغیر از آن مطویه است مطویه اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوح بدل کردند
سوم جا یای تصغیر را آوردند مطیویه شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مطییه شد بعده یای ثالث را حذف کردند مطیه شد مطوی
مطویان مطویون مطاوی مطی مطیوی در اصل مطیوی بود واو و یا بهم آمدند نخستین ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مطیی شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا مطوی شد برین قیاس است باقی مطاوی جمع تکسیر از آن مطوی است
مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مطووی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاووی شد بعده واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطاویی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاوی شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای
منع صرف مطاوی شد مطیوی تصغیر از آن مطوی است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطووی بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی
را فتحه سوم جا یای تصغیر را آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیووی شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطیویی شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطیوی شد
بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند

مطیلیّ شد بعده هر دو یاء آخر را حذف کردند مطیلی شد مطلویة مطلویتان مطلویات مطاوی مطیلیة
مطاوی جمع تکسیر از ان مطلویة است مطلویة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطلویة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوویة
شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطاوییة شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاویّة شد
بعده تاء وحدان را حذف کردند مطاوی شد مطیلیة تصغیر از ان مطلویة است مطلویة اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطلویة بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مطیلویة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مطیلییة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند مطیلویة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مطیلیة شد بعده هر دو یاء آخر را حذف کردند
مطیلیة شد الظرف منه مطلوی مطلویان مطاو مطیلی مطلوی در اصل مطلوی بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و تنوین الف را حذف کردند مطلوی شد مطلویان بر اصل خود است مطاو
جمع تکسیر از ان مطلوی است مطلوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطلوی بود حرف اول مفتوح است ثانی را
نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را

کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مُطَیّ تصغیر آن مُطَیٌّ است مُطَوَّی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُطَوِّی بود حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُطَیْوِی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّی شد بعده یای ثالث را حذف کردند
مُطَیّ شد الا آن مثال مُطَوّی مَطاوِیان مَطاوِی مُطَیّی مُطَوّی و در اصل مُطَوّی بود یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و تنوین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان در اصل مطوی بود مطاو
جمع تکسیر از آن مطاوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول و ثانی
را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مُطَیّ تصغیر آن مطوی است مطوی
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی
بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیوی شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
مطیی شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُطَیّ شد مِطْواة مِطْواتان مَطاوٍ

مطلیه مطلواة در اصل مطلیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مطلواة
شد این قیاس ست مطلوات مطاوی جمع تکسیر از آن مطلواة ست مطلواة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مطلویة بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاویة شد بعده تاء وحدان را حذف کردند مطاوی شد
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو
مطیلیة تصغیر از آن مطلواة ست مطلواة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مطلویة بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سیوم جا یاء تصغیر
در آوردند حرفی که بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیلیة شد بعده واو و یا هم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مطیلیة شد بعده
یاء ثالث را حذف کردند مطیلة شد مطلواء مطلواوان مطاوی مطیلی مطلواء در اصل
مطلوای بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مطلواء شد
مطلواان مطاوی جمع تکسیر از آن مطلواء ست مطلواء اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطلوای بود حرف اول و ثانی را
فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مطاویی شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاوی
مطیلی تصغیر از آن مطلواء ست مطلواء اسم مکبر بود خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مطلوای بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سیوم

جا یاء تصغیر درآوردند حرفے کہ بابعد یاء تصغیر بود آن را کسرہ دادند بعدہ الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَیْوِیٌ شد بعدہ دو حرف از یک جنس بہم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُطَیِّوِیٌ شد بعدہ واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیٌ شد بعدہ ہر دو یا آخر را حذف کردند مُطَیٌّ شد افعل التفضیل منہ اَطْوَےٰ اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اَطْلَی تعلیل اَطْوَیٰ مانند اِرْمَی ست اَطْوَیَانِ بر اصل خود ست تعلیل اَطْوَوْنَ مانند اَرْمَوْنَ تعلیل اَطَاوٍ مانند اَرَامٍ ست اَطْلٰی تصغیر از اَطْوَیٰ ست اُطَیٍّ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ اَطْوَیٌ بود حرف اول را ضمہ دادند ثانی را فتحہ سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفے کہ مابعد یاء تصغیر بود آن را کسرہ دادند اُطَیْوِیٌ شد بعدہ ضمہ یاء ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین آخر ش درآوردند اُطَیْوٍ شد و نزد بعضے ادغام میکنند و اُطَیٍّ میخوانند و المؤنث منہ طُوْلٰی طُلْیَیَانِ طُلْیَاتٌ طُوَےٰ طُوَیّٰ طُےٰ در اصل طُوْیٰ بود واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّٰ شد بعدہ ضمہ را بکسرہ بدل کردند از جہت مناسبت یا طِیّٰ شد طِیَّیَانِ در اصل طُوْیَیَانِ بود واو و یا بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیَّیَانِ شد بعدہ ضمہ طا را بکسرہ بدل کردند از جہت مناسبت یا طِیَّیَانِ شد بعدہ یاء ثالث را حذف کردند طِیَّانِ شد و بعضے یاء ثالث را حذف نمیکنند طِیَّیَانِ میخوانند و برین قیاس ست طِیَّاتٌ طُوَیٌّ جمع تکسیر از ان طِیٌّ ست طُیَیٌّ

دهم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که
طُوْیِیٌ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند
طُوَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند طُوًی شد طُوَیٌّ تصغیر
از آن طُوَیِّیٌ است طُوًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو کردند بسوی
اصلش که طُوْیِیٌ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر آوردند
طُوَیِّیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس جمع آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند طُوَیٌّ شد لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الطَّیُّ
نوردیدن طَوٰی یَطْوِیْ طَیًّا فهو طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طُیَّیٌ طَوِیًّا و
طُیَّانٌ طُوَّارٌ طُوِیٌّ طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاوٍ طُوَیٌّ طُوَیَّةٌ و طُوَیَّیَةٌ
یُطْوٰی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ
مُطَیْوِیٌّ مُطَیْوِیَّةٌ لَمْ یَطْوِ لَمْ یُطْوَ لَا یَطْوِیْ لَا یُطْوٰی لَنْ یَطْوِیَ لَنْ یُطْوٰی الامر منه اِطْوِ
لِتُطْوَ لِیَطْوِ لِیُطْوَ والنهی عنه لَا تَطْوِ لَا تُطْوَ لَا یَطْوِ لَا یُطْوَ الظرف منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ
مَطَاوٍ مُطَیْوٍ والآلة منه مِطْوًی مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیْوٍ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ
مُطَیْوِیَةٌ مِطْوَاءٌ مِطْوَاوَانِ مَطَاوِیُّ مُطَیْوِیٌّ افعل التفضیل منه اَطْوٰی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ
اَطَاوٍ اُطَیْوٍ والمؤنث منه طُوْیٰ طُوْیَیَانِ طُوْیَیَاتٌ طُوًی ماضی معلوم طَوٰی طَوَیَا
طَوَوْا طَوَتْ طَوَتَا طَوَیْنَ طَوَیْتَ طَوَیْتُمَا طَوَیْتُمْ طَوَیْتِ طَوَیْتُمَا طَوَیْتُنَّ طَوَیْتُ
طَوَیْنَا مانند خَشِیَ خَشِیَا خَشُوْا ماضی مجهول طُوِیَ طُوِیَا طُوُوْا طُوِیَتْ طُوِیَتَا طُوِیْنَ
طُوِیْتَ طُوِیْتُمَا طُوِیْتُمْ طُوِیْتِ طُوِیْتُمَا طُوِیْتُنَّ طُوِیْتُ طُوِیْنَا مانند خَشِیَ خَشِیَا خَشُوْا مضارع
معلوم یَطْوِیْ یَطْوِیَانِ یَطْوُوْنَ تَطْوِیْ تَطْوِیَانِ یَطْوِیْنَ تَطْوِیْ تَطْوِیَانِ تَطْوُوْنَ

تطوین تطویان تطوین اطوی نطوی مانند تخشین تخشیان تخشون مضارع مجهول
یُطوی یُطویان الخ مانند یُخشی یُخشیان یُخشون الامر منه اِطوِ اِطویا اِطووا اِطوی
اِطویا اِطوین تعلیل جمع تکسیر و تصغیر این باب مانند طوی یطوی است مهموز الفاء از

باب فَعَلَ یَفعُلُ الامر فرمودن اَمَرَ یأمُرُ اَمراً فهو آمِرٌ آمِران آمِرون آمِرة اما
اُمَّر اُمَّراء اُمّار آمار امور اُوَیمِر آمِرة آمِرتان آمِرات اوامر اُوَیمِرة اوامر
یُؤمَر اَمراً فذاک مأمور مأموران مأمورون مأمورة مأمورتان مأمورات مآمیر مأمیر
مأمیرة وجه دوم مُوَیمیر مُوَیمیرة زیرا که هرجا که همزه مفتوح و ما قبل او مضموم باشد
جائز است که آن همزه را بواو بدل کنند و درو نیز جوانست لم یأمر لم یؤمر لا یأمر
لا یؤمر لن یأمر لن یؤمر الامر منه مُر لتؤمر لیأمر لیؤمر والنهی عنه لا تأمر لا تؤمر
لا یأمر الظرف منه مأمر مأمران مآمر مؤیمر وجه دوم مویمر والآلة منه مئمر مئمران
مآمر مؤیمر وجه دوم مویمر مئمرة مئمرتان مآمر مؤیمرة وجه دوم مویمرة مئمار مئماران
مآمیر مؤیمیر افعل التفضیل منه آمر آمران آمرون اوامر اویمر والمؤنث منه
اُمری اُمریان اُمریات اُمَر اُمیری ماضی معلوم اَمَرَ اَمَرا اَمَروا الخ
نصر نصرا نصروا الامر منه مُر مُرا مُروا مُری مُرا مُرن اصلش تأمر بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم دادند اؤمر شد درآوردند امر مانند
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی مقصود حرکت شد اؤمر شد
بعده همزه ثانی حذف کردند علی خلاف القیاس مُر شد و هر همزه ساکن بر وفق
حرکت ما قبل بدل کردن جائز است اگر ما قبل او همزه نباشد و اگر ما قبل او همزه باشد

انجا بدل کردن همزهٔ ثانی بر وفق حرکت ماقبل واجب ست چنانچه اِیْمِرْ و اُوْمِرْ و مِیْر و رِیْبا
دو وجه روا ست همزه را صریح بخوانند یا بدل کنند و هرجا که دو همزه در یک جا جمع شوند
اول متحرک ثانی ساکن واجب ست بدل همزهٔ ثانی بر وفق حرکت ماقبل چنانچه آمَنَ
اِیْمَانًا اُوْمِنَ و هرجا که دو همزه متحرک در یک جا جمع شوند اگر یکے از ایشان مکسور نبود ثانی
را بواو بدل کردن واجب ست چنانچه اَوَادِمُ اُوَیْدِمْ **نمونه الفاظ از باب فَعَلَ یَفْعِلُ**
الاَدْب اَدَبَ یَاْدِبُ اَدْبًا فهو آدِبٌ آدِبَانِ آدِبُوْنَ اَدَبَةٌ
اَوَادِبُ اُدَّبٌ اُدَبَاءُ اُدْبَانٌ اَوَادِبُ اُدَیِّبٌ اُدَیْدِبٌ اُدَیْبَةٌ اُدَیْبَتَانِ اُدَیْبَاتٌ اُوَیْدِبُ
اُدِبَ اُدَیْبَةٌ وَ اُدِبَ یُوْدَبُ اَدْبًا فذاک مَاْدُوْبٌ مَاْدُوْبَانِ مَاْدُوْبُوْنَ مَاْدُوْبَةٌ
مَاْدُوْبَتَانِ مَاْدُوْبَاتٌ مَآدِیْبُ مُؤَیْدِبٌ مُؤَیْدِبَةٌ لَمْ یَاْدِبْ لَمْ یُوْدَبْ لَمَّا یَاْدِبْ لَمَّا یُوْدَبْ
لَنْ یَاْدِبَ لَنْ یُوْدَبَ الامر منه اِیْدِبْ لِتُوْدَبْ لِیَاْدِبْ لِیُوْدَبْ والنهی عنه لَا تَاْدِبْ
لَا تُوْدَبْ لَا یَاْدِبْ لَا یُوْدَبْ الظرف منه مَاْدِبٌ مَاْدِبَانِ مَآدِبُ مُؤَیْدِبٌ والآلة منه
مِیْدَبٌ مِیْدَبَانِ مَآدِبُ مُؤَیْدِبٌ مِیْدَبَةٌ مِیْدَبَتَانِ مَآدِبُ مُؤَیْدِبَةٌ مِیْدَابٌ مِیْدَابَانِ
مَآدِیْبُ مُؤَیْدِیْبٌ افعل التفضیل منه آدَبُ آدَبَانِ آدَبُوْنَ اَوَادِبُ اُوَیْدِبُ المونث منه
اُدْبٰی اُدْبَیَانِ اُدْبَیَاتٌ اُدَبٌ اُدَیْبٰی ماضی معلوم اَدَبَ اَدَبَا اَدَبُوْا اَدَبَتْ
اَدَبَتَا اَدَبْنَ اَدَبْتَ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُمْ اَدَبْتِ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُنَّ اَدَبْتُ اَدَبْنَا
ماضی مجهول اُدِبَ اُدِبَا اُدِبُوْا اُدِبَتْ اُدِبَتَا اُدِبْنَ اُدِبْتَ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُمْ اُدِبْتِ
اُدِبْتُمَا اُدِبْتُنَّ اُدِبْتُ اُدِبْنَا مضارع معلوم یَاْدِبُ یَاْدِبَانِ یَاْدِبُوْنَ تا آخر
مضارع مجهول یُوْدَبُ یُوْدَبَانِ یُوْدَبُوْنَ تا آخر الامر منه اِیْدِبْ اِیْدِبَا اِیْدِبُوْا
اِیْدِبِیْ اِیْدِبَا اِیْدِبْنَ اِیْدِبْ را از تَاْدِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بو(د)

آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود
همزهٔ وصل مکسور در اولش درآوردند امر میان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ائذِب گردید چه همزهٔ ساکن
ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند ایذِب شد مهموز العین از باب
فَعَلَ یَفعِلُ الزئیر بانگ کردن شیر زأر یزئر زأراً فهو زائر زائران زائرون
زائرة زرائر زُءّار زُوَّر زُءّار زُوران زُءَر زُءّار زُءَیر
زائرة زائرتان زائرات زوائر زُوَّر زُوَیرة وزائر یزار زأرا
فذاک مزءور مزءوران مزءورون مزءورة مزءورتان مزءورات
مزائیر مزیئیر مزیئیرة لم یزأر لم یزأرا لا یزأر لا تزأر لن یزأر
لن یزأر الامر منه ازأر لتزأر لیزأر لیزأر والنهی عنه لا تزأر لا تزأر لا یزأر
لا یزأر **الظرف منه** مزأر مزأران مزائر مزیئر والآلة منه مزأر مزأران
مزائر مزیئر مزأرة مزأرتان مزائر مزیئرة مزءار مزءاران
مزائیر مزیئیر **افعل التفضیل منه** ازأر ازأران ازأرون ازائر
ازیئر والمونث منه زؤری زؤریان زؤریات زؤر زؤیری
الامر منه ازئریا ازئروا ازئری ازئریا ازئرن **مهموز اللام**
از باب فَعَلَ یَفعَلُ الهناء بگواریدن طعام هنأ یهنأ هنأً فهو هانئ
هانئان هانئون هنأة هنّاء هنّأ هنّن هنأ هنآن هنّاء هنّاء هنوء
هنیئ هانئة هانئتان هانئات هوانئ هنّاء هوینئة وهنئ یهنأ
هنأ فذاک مهنوء مهنوءان مهنوءون مهنوءة مهنوءتان مهنوءات

مَهَانِئُ مُهَیْنِئٌ مُهَیْنِئَةٌ لَمْ یَهْنَأْ لَمْ یُهْنَأْ لَنْ یَهْنَأَ لَنْ یُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِتُهْنَأْ
لِیَهْنَأْ لِیُهْنَأْ والنهی عنه لَا تَهْنَأْ لَا تُهْنَأْ لَا یَهْنَأْ لَا یُهْنَأْ الظرف منه
مَهْنَأٌ مَهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَیْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَیْنِئٌ مِهْنَأَةٌ
مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَیْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِیُّ مُهَیْنِیٌّ افعل التفضیل اَهْنَأُ
اَهْنَآنِ اَهْنَؤُوْنَ اَهَانِئُ اُهَیْنِئٌ والمؤنث منه هُنْئَی هُنْئَیَانِ هُنْئَیَاتٌ هُنَأٌ
هُنَیْئَی دوم از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ هَنَأَ یَهْنِئُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ
هَانِئُوْنَ هَنَأَةٌ هُنَّاءٌ هِنَاءٌ هُنَّأٌ هُنَّاءَانِ هِنَاءٌ هُنُوْءٌ هُوَیْنِئٌ هَانِئَةٌ
هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هَوَانِئُ هُنَّأٌ هُوَیْنِئَةٌ وهُنِئَ یُهْنَأُ هَنْأً فذاک مَهْنُوْءٌ مَهْنُوْءَانِ
مَهْنُوْؤُوْنَ مَهْنُوْءَةٌ مَهْنُوْءَتَانِ مَهْنُوْءَاتٌ مَهَانِئُ مُهَیْنِئٌ مُهَیْنِئَةٌ لَمْ یَهْنِئْ
لَمْ یُهْنَأْ لَا یَهْنِئُ لَا یُهْنَأُ لَنْ یَهْنِئَ لَنْ یُهْنَأَ الامر منه اِهْنِئْ لِتُهْنَأْ لِیَهْنِئْ لِیُهْنَأْ
والنهی عنه لَا تَهْنِئْ لَا تُهْنَأْ لَا یَهْنِئْ لَا یُهْنَأْ الظرف منه مَهْنِئٌ مَهْنِئَانِ مَهَانِئُ
مُهَیْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَیْنِئٌ مِهْنَأَةٌ مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَیْنِئَةٌ
مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِیُّ مُهَیْنِیٌّ افعل التفضیل منه اَهْنَأُ اَهْنَآنِ اَهْنَؤُوْنَ
اَهَانِئُ اُهَیْنِئٌ والمؤنث منه هُنْئَی هُنْئَیَانِ هُنْئَیَاتٌ هُنَأٌ هُنَیْئَی مهموز اللام
واجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الجیء آمدن جَاءَ یَجِیْءُ جَیْئًا فهو جَاءٍ
جَائِیَانِ جَاؤُوْنَ جَاءَةٌ جُیَّاءٌ جُیَّءٌ جِیَاءٌ جُیَّاءٌ جِیَاءٌ جُیُوْءٌ جُوَیْءٌ جَائِیَةٌ
جَائِیَتَانِ جَائِیَاتٌ جَوَائِی جُوَیْئَةٌ وجِیْءَ یُجَاءُ جَیْئًا فذاک مَجِیْءٌ مَجِیْئَانِ مَجِیْئُوْنَ
مَجِیْئَةٌ مَجِیْئَتَانِ مَجِیْئَاتٌ مَجَایِئُ مُجَیِّئٌ مُجَیِّئَةٌ لَمْ یَجِئْ لَمْ یُجَأْ لَا یَجِیْءُ لَا یُجَاءُ
لَنْ یَجِیْءَ لَنْ یُجَاءَ الامر منه جِئْ لِتُجَأْ لِیَجِئْ لِیُجَأْ والنهی عنه لَا تَجِئْ لَا تُجَأْ

لا تجئ لا تجیئا الظرف منہ مجیئ مجیئان مجایئ والآلۃ منہ مجیأ مجیئان مجایئ مجیئۃ
مجیئتان مجایئ مجیئۃ مجیاء مجیاءان مجایئ مجییئ افعل التفضیل منہ اجیأ اجیئان
اجیئون اجایئ اجیئ والمؤنث منہ جیئی جیئیان جیئیات جیئ جیئی ماضی معلوم
جاء جاءا جاؤا جاءت جاءتا جئن جئت جئتما جئتم جئت جئتما جئتن
جئت جئنا ماضی مجہول جیئ جیئا جیئوا جیئت جیئتا جئن جئت جئتما جئتم
جئت جئتما جئتن جئت جئنا مضارع معلوم یجیئ یجیئان یجیئون تجیئ
تجیئان یجئن تجیئ تجیئان تجیئون تجیئین تجیئان تجئن اجیئ نجیئ مضارع مجہول
یجاء یجاءان یجاؤن تجاء تجاءان یجأن تجاء تجاءان تجاؤن
تجائین تجاءان تجأن اجاء نجاء جاء در اصل جیأ بود یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جاء شد برین قیاس ست تا جاءتا جئن
در اصل جیأن بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و ہمزہ الف را حذف کردند جأن شد
بعدہ فتحہ جیم را بکسرہ بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا جئن شد و نیز
میتوان گفت ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند جین شد
برین قیاس ست تا جئنا تعلیل دوم جئن در اصل جیأن بود نقلکردہ
از جیأن آوردند کسرہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند بعد
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و ہمزہ یا را حذف کردند
جئن شد برین قیاس ست تا جئنا یجیئ در اصل یجیئ بود کسرہ بر یا ثقیل بود
نقل کردہ بماقبل دادند یجیئ شد برین قیاس ست در باقی مگر یجئن و تجئن

کسره یا التقاء ساکنین افتاد چنانچه در مجیئ مجیئ در اصل مجییئ بود کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند مجیئ شد
و قرار است که گاهی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند مجیئ شد مجیاء
در اصل مجیأ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
بعده یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشته آن یا را بالف بدل کردند
مجاء شد همچنین مستقیم باقی که مجیاآن و مجیاءان که در اصل مجییان و
مجییان بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
بعده یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و همزه الف را حذف کردند مجاان مجأان شد
و قرار است که گاهی همزه ساکن ماقبل او مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند مجاآت
و مجاآن شد جاءٍ در اصل جایئ بود بتقدیم الیاء علی الهمزة یا واقع شد بعد از الف
زائده و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جائئ شد بعده
دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائی شد
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند جاءٍ شد این مذهب سیبویه است اما مذهب امام خلیل قلب مکانی
نموده یا را بجای همزه بردند و همزه بجای یا پس جایئ شد از اجتماع الاعلالین
جاء شد بعده اعلال قاض کردند جاءٍ شد جاءٍ در اصل جایئ بود
یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را
بهمزه بدل کردند جائئ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان

مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیان شد یا قلب مکانی کردند جائون در اصل
جائیون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده است
آن یا را بهمزه بدل کردند جائئون شد بعده دو همزه در یک کلمه هم آمدند یکی از
ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند جائیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاؤن شد تعلیل دوم جاؤن در اصل جائیون بود قلب
مکانی کرده همزه را بجاے یا آوردند و یا را بجاے همزه جایُون شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند جاؤن شد جاءة جمع تکسیر از آن جاء است
جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند سوے
اصلش که جائی بود حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش
تا در آورده الف وحدان را حذف کردند جیاءة شد بعده یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جاءة شد جیّاء جمع تکسیر از آن جاء است
جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
سوی اصلش که جائے بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته
فتحه دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر را آوردند و الف وحدان را حذف کردند
جیّاء شد. جیّا جمع تکسیر از آن جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند سوے اصلش که جائے بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند

جحی شد جحی جمع تکسیر از آن جاء بست جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را
سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند جی شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا جی شد جیاء جمع تکسیر از آن جاء بست جاء اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف
اول را ضمه دادند ثالث را فتحه دادند و در آخرش الف ممدوده در آورده الف جاء را
حذف کردند جیاء شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را
ساکن کردند از جهت تخفیف جیاء شد جیان جمع تکسیر از آن جاء بست جاء اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جایی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون
مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند جیان شد بعده ضمه جیم
را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جیان شد جیاة جمع تکسیر از آن جاء
بست جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه
بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند جیاة شد جیوء
جمع تکسیر از آن جاء بست جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول
و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو ساکن در آورده الف وحدان را حذف
کردند جیوء شد جوییء تصغیر از آن جاء بست جاء اسم مکبر بود چون خواستند که

اسم مکبر یا مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که خطائی بود حرف اول را فتحه دادند
ثانی قابل حرکت نبود او را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر یا دادند
خطیئی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند خطیّئ شد خطایئ خطایئان خطایئات خطائی خطیئة
خطایئة در اصل خطایئة بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل در اصل نیست
ثانی درست آن یا را همزه بدل کردند خطائئ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند
یکی از ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند خطائی شد تعلیل دوم خطایئ در اصل
خطائی بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه خطایئ
برین قیاس است و باقی نیز جوائز یا جمع تکسیر از آن خطیئة است خطایا اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و الف وحدان را حذف کردند جوائے شد
بعده یا واقع شد بعد الف فواعل و ماقبل الف نیز حرف علت است آن یا را
همزه بدل کردند جوائئ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور
بود ثانی را بیا بدل کردند جوائی شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند جوایی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند جوایا شد تعلیل دوم جوایا جمع تکسیر از آن خطیئة است
خطایا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که خطیئة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را

بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تا وحدان را حذف کردند حوایی
شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجا یا بردند و یا بجا همزه حوائی شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند حوایی شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند حوایا شد حَيّ جمع تکسیر از آن حَیَّة ست
حَیَّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که حَیْیَة بود حرف اول را ضمه دادند ثالث راست و ساختند فتحه الف و
تا وحدان را حذف کردند حُیَيّ شد حُیَیَّة تصغیر از آن حَیَّة ست حَیَّة اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که حَیْیَة بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء
تصغیر درآوردند حُوَیْیَة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند حُیَیَّة شد و ترا رسد که گوئی همزه مفتوح
ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند حُیَیِّیَة شد بعده یاء ثالث را حذف کردند.
حُیَیَّة شد بعده کسرهٔ یا را بفتحه بدل کردند برای مناسبت تا تأنیث حُیَیَّة شد تحیّی
تحییان تحییون تحایی تحیی تحیّ در اصل تحیُو بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو نزد بعضے اول افتاد لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف تحیُو شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند
بر حذف یا و واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تحیّی شد بر وزن
مفعل نزد بعضے ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائدة احق بالحذف تحیُی شد بعده
ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا تحیّی شد بر وزن متعل و بر این قیاس

و باقی تحایی جمع تکسیر از تحیّة است تحیّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که تحیوة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز
فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند تحایوة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تحاییة
شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند تحاییی شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند تحایی شد. تُحَیِّیَة تصغیر از
تحیّة است تحیّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
تحیوة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفی که
مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند تحییوة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو
را بیا بدل کردند تحیییة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن اول را در دوم ادغام کردند تحیّیة شد بعده یاء ثالث را حذف کردند تحیّة شد
تحیّتان تحیّات تحایی تحییّة تحایی جمع تکسیر از تحیّة است تحیّة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که تحییة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
تحاییة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تحاییة شد
و یاء وحدان را حذف کردند تحایی شد. تحییّة تصغیر از تحیّة است تحیّة
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که تحیوة بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند

حرفی کہ بعد یای تصغیر بود آنرا کسرہ دادند تحیوۃ شد بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند تحییۃ شد بعدہ دو حرف از یک جنس بہم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند تحیّیۃ شد بعدہ یاء ثالث
را حذف کردند تحیّۃ شد و ترا رسد کہ گوئی ہمزہ مفتوح ماقبل او مکسور آن ہمزہ
را بیا بدل کردند تحیّیۃ شد بعدہ یاء ثالث را حذف کردند تحیّۃ شد بعدہ کسرہ یا را
بفتحہ بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث تحیّۃ شد لم یُحَیِّ در اصل لم یُحَیِّیُ بود چون
لم جازمہ در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
التقاء ساکنین شد میان یاء و ہمزہ یا را حذف کردند لم یحیّ شد و ترا رسد کہ گوئی
ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند لم یُحَیِّ شد بریں قیاس ما بعدہ
در صیغہائے واحد معلوم و مجہول و در تحیّین و تحیّن الامر منہ حیّ حیّیا حیّوا حیّی
حیّیا حیّین حیّ را از تحیّی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حرف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یاء و ہمزہ یا را حذف کردند
حیّ شد و ترا رسد کہ گوئی ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند حیّ شد
تعلیل دوم حیّ در اصل احیی بود ماخوذ از تحیّی تا کہ علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حرف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمہ عین کلمہ مکسور بود ہمزہ
وصل مکسورہ در اولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد احیی گردید بعدہ کسرہ بر یاء ثقیل بود نقل کردہ
بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یاء و ہمزہ یا را حذف کردند احیّ شد بعدہ

بحرکت جیم از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند جیء شد. و نزد کسیکه
گوید همزهٔ ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جیء شد علی هذا القیاس
در باقی نیز تعلیل بدین دو وجه است و در صیغه‌هاے امر بلام و نهی و نزد کسے
که گوید تا آخر الظرف منه مجیء مجیئان مجایا مجیء مجیّی در اصل مجیء بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مجیء شد. برین قیاس مجیئان مجایا جمع
تکسیر از آن مجیء است. مجیء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مجیء بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مجائیء شد بعده قلب مکانی
کردند همزه را بجاے یا بردند و یا را بجاے همزه مجائی شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاے مفتوحه بدل کردند مجایی شد.
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مجایا شد. مجیّیء تصغیر
از آن مجیء است مجیء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مجیء بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جاے
یاے تصغیر در آوردند مجییء شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّء شد. والآلة منه مجیء
مجیئان مجایا مجیّی مجایا جمع تکسیر از آن مجیء است مجیء اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
مجائیء شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجاے یا بردند و یا را بجاے همزه

مجایئ شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یاء آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجایی شد
بعده یاء متحرک ماقبل او مفتوح آن یاء را بالف بدل کردند مجایا شد مجیّی تصغیر از آن مجیّ است
مجیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییی شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مجیّی شد مجیئة مجیئتان مجایا مجیئة مجایا جمع تکسیر از آن مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا
الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایئة شد
قلب مکانی کرده همزه بجای یاء بردند و یاء را بجای همزه مجائیة شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یاء آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییة شد بعده یاء متحرک
ماقبل او مفتوح آن یاء را بالف بدل کردند مجایاة شد بعده تاء وحدان را حذف
کردند مجایا کردند مجیّئة تصغیر از آن مجیئة است مجیئة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند
حرفی که مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئة شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول این حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّئة شد
مجیء مجیئان مجائی مجیّئ مجائی جمع تکسیر از آن مجیء است مجیء اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیاء بدل کردند مجایی شد بعده همزه

واقع شد بعده یاء زائده آن همزه را بیا بدل کردند مجایی شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجایّ شد مُجَیِّیٌ
تصغیر ازان مُجِیْئٌ است مُجِیْئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفے که مابعد یاء تصغیر بود
آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُجَیْیِیٌ شد
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود اول را
در دوم ادغام کردند مُجَیِّیٌ شد بعده همزه واقع شد بعد یاء زائده آن همزه را بیا
بدل کردند دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُجَیِّیٌ شد افعل التفضیل منه أَجْیَأُ أَجْیَآنِ أَجْیَئُونَ أَجَایَا أَجِیْءٌ أَجَایَا جمع
تکسیر ازان أَجْیَأُ است أَجْیَأُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفے که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَجَايِئُ شد بعده
قلب مکانی کرده همزه را بجای یاء بردند و یا را بجای همزه أَجَائِيُ شد بعده همزه
مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاے مفتوحه بدل کردند أَجَايِيُ شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند أَجَايَا شد أُجَیِّئٌ تصغیر
ازان أَجْیَأُ است أَجْیَأُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفے که مابعد
یاء تصغیر بود آن را کسره دادند أُجَیْیِئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند أُجَیِّئٌ شد والمؤنث منه

جُثِيٌّ جِثِيَّانِ جِثِيَّاتٌ جُثِيٌّ جِثِيٌّ جُثَيٌّ در اصل جُثِيٌّ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِثِيٌّ شد برین قیاس ست باقی. جُثِيًّا جمع تکسیر از ان جِثِيٌّ ست جِثِيٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جُثِيٌّ بود حرف اول مضموم ست ثانی را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند جُثِيًّا شد. جُثَيٌّ تصغیر از ان جُثِيٌّ ست جُثِيٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جُثِيٌّ بود حرف اول مضموم ست ثانی را فتحه دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند جُثَيْئٌ شد تا اینکه گوئی همزه مفتوح ما قبلها او یای ساکنه زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُثَيْيٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُثَيٌّ شد.

مهموز الفاء و ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الاتیان آمدن تعلیل این باب

مانند رمی یرمی ست أَتَى يَأْتِي إِتْيَاءً وَإِتْيَانًا فَهُوَ آتٍ آتِيَانِ آتُونَ أَتَاةٌ أُتَّاءٌ أُتِيٌّ أُتَى إِتْيَاءٌ إِتْيَانٌ أُتَاءٌ أُتَى أُتَيْتٌ آتِيَةٌ آتِيَتَانِ آتِيَاتٌ أَوَاتٍ أُتَى أُوَيْتِيَةٌ وَأُتِيَ يُؤْتَى إِتْيَاءً وَإِتْيَانًا فَذَاكَ مَأْتِيٌّ مَأْتِيَّانِ مَأْتِيُّونَ مَأْتِيَّةٌ مَأْتِيَّتَانِ مَأْتِيَّاتٌ مَآتٍ مَأْتِيٌّ مُؤَيْتِيَةٌ لَمْ يَأْتِ لَمْ يُؤْتَ لَا يَأْتِي لَا يُؤْتَى لَنْ يَأْتِيَ لَنْ يُؤْتَى الامر منه اِيتِ لِتُؤْتَ لِيَأْتِ لِيُؤْتَ والنهی عنه لَا تَأْتِ لَا تُؤْتَ لَا يَأْتِ لَا يُؤْتَ الظرف منه مَأْتًى مَأْتَيَانِ مَآتٍ مُأَيْتٍ والآلة منه مِيتًى مِيتَيَانِ مَآتٍ مُؤَيْتِيَةٌ مِيتَاةٌ مِيتَاتَانِ مَآتٍ مُؤَيْتِيَةٌ مِيتَاءٌ مِيتَاءَانِ مَآتِيُّ مُؤَيْتِيٌّ افعل التفضیل منه آتَى آتَيَانِ آتُونَ أَوَاتٍ أُوَيْتٍ والمؤنث منه إِيتَى إِيتَيَانِ إِيتَيَاتٌ أُتَى أُيَيْتَى ماضی معلوم أَتَى أَتَيَا أَتَوْا مانند رَمَى رَمَيَا رَمَوْا ماضی مجهول أُتِيَ أُتِيَا أُتُوا مانند

ایا اوای ایا این مضاعف ثلاثی از باب فعَل یفعُل المدّ کشیدن مدّ یمدّ
مدّاً فهو مادّ مادّان مادّون مادّة مادّتان مادّات و مادّ مدّ مدّا مدّان
مادّات مدّا مدّ ممدود و مدّ ممدّ ذاک ممدودان ممدودون
ممدودة ممدودتان ممدودات مادّ ممدّ لم یمدّ لم یمدّا لم یمدّوا
لم یمدّ و لا یمدّ لا یمدّ لن یمدّ الامر منه مدّ و مُدّ لیمدّ لیمدّا لیمدّوا
لا تمدّ لا تمدّا لا تمدّوا لا یمدّ لا یمدّ و الظرف منه ممدّ ممدّان ممادّ و الآلة
مِمدّ مِمدّان مَمادّ مِمدّة مِمدّتان مَمادّ مِمداد مِمدادان مَمادید
و افعل التفضیل منه أمدّ أمدّان أمدّون أمادّ أمدّ و المؤنث منه مُدّی
مُدّیان مُدّیات بدانکه ماضی معلوم مدّ مدّا مدّوا مدّت مدّتا مددن مددتَ
مددتما مددتم مددتِ مددتما مددتنّ مددتُ مددنا مدّ در اصل مَدَدَ بود دو
حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند مدّ شد برین قیاس است تا مدّتا مدّت در اصل مددت بود دال
و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند تا در تا ادغام کردند مدّت شد
ماضی مجهول مُدّ مُدّا مُدّوا مُدّت مُدّتا مُددن مُددتَ مُددتما مُددتم مُددتِ مُددتما
مُددتنّ مُددتُ مُددنا مُدّ در اصل مُدِدَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّ شد برین قیاس است تا
مُدّتا مضارع معلوم یمدّ یمدّان یمدّون تا آخر یمدّ در اصل یمدُدُ بود دو حرف
از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
دال اول را در دوم ادغام کردند یمدّ شد برین قیاس است باقی تا و در اصل

مادّه بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مادّه شد برین طریق باقی ست [illegible] جمع تکسیر ازان مادّه ست ماده اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادّه بود حرف اول مفتوح ست ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش تا آورده
الف وحدان را حذف کردند مدّه شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مدّه شد [illegible] جمع تکسیر
ازان مادّه ست ماده اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مادّه بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را شد و ساخته
فتحه بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند [illegible]
[illegible] جمع تکسیر ازان مادّه ست ماده اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادّه بود حرف اول را ضمه دادند ثالث
را شد و ساخته فتحه و الف وحدان را حذف کردند مدّه شد [illegible] جمع تکسیر ازان مادّه
ماده اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مادّه بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساخته الف
وحدان را حذف کردند مدّه شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مدّه شد [illegible] جمع تکسیر ازان
مادّه ست ماده اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مادّه بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه
و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند [illegible] شد

بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کردند در دوم ادغام
کردند مَوادّ شد. مَوادّ جمع تکسیر از آن مادّة است مادّة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدَة بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را سکون ساختند و آخرش الف و نون مزیدتان درآوردند
الف وحدان را حذف کردند مُوادْدان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوادّان شد مادّة و دابّة
مُوَیْدَّة تصغیر است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدَّة تصغیر از آن مادّة است
مادّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادِدَة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم یای تصغیر درآوردند مُوَیْدِدَة شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول را ساکن کردند در دوم ادغام کردند مُوَیْدَّة شد. مادّة مادّتان
مادّات مَوادّ مُوَیْدَّة مَوادّ جمع تکسیر از آن مادّة است مادّة اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدَة
بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم یا الف جمع تکسیر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند مَوادِد شد بعده
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مَوادّ شد. مادّة مانند ضَرْب است اما بسوی اصل رد میکنند
مُوَیْدَّة تصغیر از آن مادّة است مادّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه

بدل کردند سوم جا یای تصغیر درآوردند معیدة شد والظرف منه معد معدان معاد و معید معد در اصل
معدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند معد شد برین قیاس است
معدان معاد جمع تکسیر از آن معد است معد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که معدد بود حرف اول مفتوح است و ثانی را نیز
فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآورده حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند معادد شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند معاد شد معید تصغیر از آن معد است معد اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که معدد بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را
کسره دادند معیدد شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند معید شد والآلة منه معد معدان معاد و معید معد در
اصل معدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
معد شد برین قیاس است معدان معاد جمع تکسیر از آن معد است معد اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که معدد بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسره دادند معادد شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند معاد شد معید تصغیر از آن معد است

مد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدد بود
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یاء
تصغیر بود آن را کسره دادند مدید شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مدید شد وجه دوم مدید تصغیر از آن
مد است مد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند مدید شد مدة مدتان تا مدیدة مدیدة
در اصل مددة بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده ماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مدة شد بر همین قیاس باقی تمام جمع تکسیر از آن مدة است مدة اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مددة بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسره دادند و تاء وحدان را حذف کردند مدادد شد بعده دو حرف
از یک جنس جمع شد اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مداد شد مدیدة
تصغیر از آن مدة است مدة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مددة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء
تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند مدیددة شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
مدیدة شد وجه دوم مدیدة تصغیر از آن مدة است مدة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند

امید شد بر ہمین قیاس ست در تصغیر ظرف و آلہ امیداد تا آخر بر اصل خود ست
افعل التفضیل منہ امدا امدان امدون اماد امید امد در اصل امدد بود دو حرف از
یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک حرکت اول را نقل کردہ بما قبل دادند بعدہ اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند امد شد بر ہمین دو وجہ ست باقی
اماد جمع تکسیر از ان امد ست امد اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ امدد بود حرف اول مفتوح ست ثانی را فتحہ دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی کہ مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسرہ دادند
امادد شد بعدہ دو حرف از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ
در دوم ادغام کردند اماد شد امید تصغیر از ان امد ست امد اسم مکبر بود چون خواستند
کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ امدد بود حرف اول را ضمہ دادند ثانی
را فتحہ سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفی کہ مابعد یاء تصغیر بود آن را کسرہ دادند
امیدد شد بعدہ دو حرف از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ
در دوم ادغام کردند امید شد وجہ دوم امید تصغیر از ان امد ست امد اسم مکبر بود
چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمہ دادند ثانی را فتحہ سوم جا یاء
تصغیر در آوردند امید شد والمؤنث منہ مدی مدیان مدیات مدد مدیی مدی
در اصل مددی بود دو حرف از یک جنس بہم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مدی شد برین قیاس ست باقی مدد جمع تکسیر از ان مدی است
مدی اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش کہ مددی بود حرف اول مضموم ست ثانی را فتحہ دادہ و الف مقصورہ را حذف کردند

یُفِرّ مُفِرّان مُفارّ مَفَرّ والآلة منه مِفَرّ مِفَرّان مَفارّ مِفَرّة مِفَرّتان مَفارّ مِفَرّة
مِفرار مِفراران مَفاریر مِفریرة افعل التفضیل منه اَفَرّ اَفَرّان اَفَرّون اَفارّ اَفیرّ
والمؤنث منه فُرّی فُرّیان فُرّیات فُرَر فُرّی تعلیلات این باب مانند تعلیلات
باب ... است مگر در تجدید وامر ونهی درین باب سه وجه است ماضی معلوم فَرَّ فَرّا فَرّوا تا آخر
ماضی مجهول فُرَّ فُرّا فُرّوا تا آخر مضارع معلوم یَفِرّ یَفِرّان یَفِرّون تا آخر مضارع مجهول
یُفَرّ یُفَرّان یُفَرّون تا آخر والامر منه فِرَّ فِرِّ فِرّا فِرّوا فِرّی فِرّا فِرِرْنَ مضاعف
ثلاثی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ البِرّ نکوئی کردن وبخشودی مادر وپدر زندگانی کردن
وراست شدن سوگند وراست گفتن بَرَّ بَرّا بَرّوا تا بارّ بارّان بارّون بَرَرة بَرار
بَرّ بَرّان بَرّ بَرّة بارّة بارّتان بارّات بَوارّ بَرّة بَرِیرة
واک مَبرور مَبروران مَبرورون مَبرورة مَبرورتان مَبرورات مَبارّ مَبرورة
لم یَبَرّ لم یَبَرّ لم یَبَرّ لا یَبَرّ لا یَبَرّ لن یَبَرّ لن یَبَرّ الامر منه بَرّ بَرّ لِیَبَرّ لِیَبَرّ
لِیُبَرّ لِیُبَرّ والنهی عنه لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا تَبَرّ لا یَبَرّ
الظرف منه مَبَرّ مَبَرّان مَبارّ مَبَرّة والآلة منه مِبَرّ مِبَرّان مَبارّ مِبَرّة مِبَرّتان
مَبارّ مِبَرّة مِبرار مِبراران مَبابیر مِبریرة افعل التفضیل منه اَبَرّ اَبَرّان اَبَرّون
اَبارّ اَبیرّ والمؤنث منه بُرّی بُرّیان بُرّیات بُرَر بُرّی ماضی معلوم بَرَّ بَرّا
بَرّوا تا آخر بَرَّ در اصل بَرِرَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند بَرَّ شد برین قیاس تا آخر ماضی
مجهول بُرَّ بُرّا بُرّوا بُرَّ در اصل بُرِرَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند بُرَّ شد تا آخر مضارع معلوم یَبَرّ یَبَرّان یَبَرّون تا آخر یَبَرّ در اصل یَبْرَرُ بود دو حرف

از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یتّسر شد برین قیاس است در
باقی صیغها مضارع مجهول یتّسر یتّسران یتّسرون الی آخره یتّسر در اصل یتیسر بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یتّسر شد الامر منه اتّسر اتّسرا اتّسروا
اتّسری اتّسرا اتّسرن مثال واوی از باب افعال الایعاد بیم کردن اوعد یوعد
ایعادا فهو موعد و اوعد یوعد ایعادا فذاک موعد لم یوعد لم یوعد لا یوعد لا یوعد
لن یوعد لن یوعد الامر منه اوعد لیوعد لیوعد لیوعد والنهی عنه لا توعد لا توعد
لا یوعد لا یوعد الظرف منه موعد موعدان موعدات ماضی معلوم اوعد اوعدا
اوعدوا الخ ماضی مجهول اوعد اوعدا اوعدوا تا آخر مضارع معلوم یوعد یوعدان
یوعدون تا آخر مضارع مجهول یوعد یوعدان یوعدون تا آخر الامر منه اوعد
اوعدا اوعدوا اوعدی اوعدا اوعدن سوای مصدر دیگر تمام بر اصل خود اند
مثال یائی از باب افعال الایسار توانگر شدن ایسر یوسر ایسارا فهو موسر
و ایسر یوسر ایسارا فذاک موسر لم یوسر لم یوسر لا یوسر لا یوسر لن یوسر لن یوسر
الامر منه ایسر لیوسر لیوسر لیوسر والنهی عنه لا توسر لا توسر لا یوسر لا یوسر
الظرف منه موسر موسران موسرات ماضی معلوم ایسر ایسرا ایسروا تا آخر ماضی
مجهول اوسر اوسرا اوسروا تا آخر اوسر در اصل ایسر بود یا ساکن ما قبل او مضموم
آن یا را بواو بدل کردند اوسر شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یوسر
یوسران یوسرون تا آخر یوسر در اصل ییسر بود یا ساکن ما قبل او مضموم آن

یا را بواو بدل کردند یوسر شد همین قیاس ست در باقی مضارع مجهول یوسر یوسران یوسرون
تا آخر یوسر در اصل ییسر بود الخ تعلیل مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول همین وجه
که تعلیل ماضی ست الامر منه ایسر ایسرا ایسروا تا آخر در اصل خود ست اجوف واوی
از باب افعال الاقامة بر پا داشتن اقام یقیم اقامة فهو مقیم و اقیم یقام اقامة فذاک
مقام لم یقم لم یقم لا یقیم لا یقام لن یقیم لن یقام الامر منه اقم لتقم لیقم لیقم والنهی عنه
لا تقم لا تقم لا یقم لا یقم الظرف منه مقام مقامان مقامات ماضی معلوم اقام
اقاما اقاموا الی آخره اقام در اصل اقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را بالف بدل کردند اقام شد همچنین ست تا اقامتا اقمن در اصل اقومن بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک
بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و میم الف را حذف کردند اقمن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اقیم
اقیما اقیموا تا آخر اقیم در اصل اقوم بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اقیم شد برین قیاس تا
اقیمتا اقمن در اصل اقومن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده
واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و
میم یا را حذف کردند اقمن شد برین وجه ست تا آخر مضارع معلوم یقیم یقیمان
یقیمون تا آخر تعلیل یقیم مانند تعلیل اقیم ست برین قیاس باقی سوای جمع مؤنث
غائبات و مخاطبات تعلیل یقمن و تقمن مانند تعلیل اقمن ماضی مجهول ست مضارع مجهول

يُقَامُ يُقَامَانِ يُقَامُونَ تا آخر تعلیل مانند اُقَامَ ماضی معلوم ست سوای جمع مؤنث يُقَمْنَ
و مخاطبات تعلیل يُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی معلوم ست اسم فاعل مُقِيمٌ مُقِيمَانِ
مُقِيمُونَ مُقِيمَةٌ مُقِيمَتَانِ مُقِيمَاتٌ مُقِيمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند گردید واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مُقِيمٌ شد بعین وجه ست تا آخر اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ
مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مؤنث مانند تعلیل
اُقَامَ ماضی معلوم ست الامر منه اَقِمْ اَقِيمَا اَقِيمُوا الخ اَقِمْ را از تُقِيمُ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را
باز آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در
تثنیه و جمع نون ساقط میشود و مصدر اِقَامَةٌ در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ماقبل
او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود
الحال ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان هر دو الف الف را حذف کردند عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَةٌ شد

اجوف یائی از باب افعال الاِطَارَةُ پرانیدن اَطَارَ يُطِيرُ اِطَارَةً فهو مُطِيرٌ
اُطِيرَ يُطَارُ اِطَارَةً فذاك مُطَارٌ لم يُطِرْ لم يُطَرْ لا يُطِيرُ لا يُطَارُ لن يُطِيرَ لن يُطَارَ
الامر منه اَطِرْ لِتُطِرْ لِيُطِرْ لِيُطَرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطَرْ لا يُطِرْ لا يُطَرْ الظرف منه
مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ ماضی معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوا الخ اَطَارَ در اصل
اَطْيَرَ بود یا متحرک ماقبل حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند

یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند اَطَارَ شد قیاس
برین ست تا اَطَارَتَا اَطَرْنَ در اصل اَطْيَرْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و را الف را حذف کردند
اَطَرْنَ شد. برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اُطِيرَ اُطِيرَا اُطِيرُوا تا آخر اُطِرْنَ در اصل اُطْيِرَ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند اُطِيرَ شد. برین وجه ست
تا اُطِيرَ تا اُطِرْنَ در اصل اُطْيِرْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُطِرْنَ شد
تا آخر برین نهج ست مضارع معلوم يُطِيرُ يُطِيرَانِ يُطِيرُونَ تا آخر يُطِرْنَ در اصل يُطْيِرُ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند يُطِيرُ شد برین قیاس در باقی سوای جمع مونث
غائبات و مخاطبات يُطِرْنَ در اصل يُطْيِرْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند يُطِرْنَ شد برین وجه ست تُطِرْنَ
مضارع مجهول يُطَارُ يُطَارَانِ يُطَارُونَ تا آخر تعلیل يُطَارُ مانند اَطَارَ ماضی معلوم ست
برین قیاس در باقی سوای جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل يُطَرْنَ و تُطَرْنَ
مانند تعلیل اَطَرْنَ ماضی معلوم ست مصدر اِطَارَةٌ در اصل اِطْيَارٌ بود یا متحرک ماقبل
او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند
اِطَارَةٌ شد اسم فاعل مُطِيرٌ مُطِيرَانِ مُطِيرُونَ مُطِيرَةٌ مُطِيرَتَانِ مُطِيرَاتٌ مُطِيرٌ در اصل

مُطَیِّرٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند مُطَیْرٌ گشت
برین قیاس ست باقی صیغها اسم مفعول مُطَّارٌ مُطَّارَانِ مُطَّارُونَ مُطَّارَةٌ مُطَّارَتَانِ
مُطَّارَاتٌ مُطَّارٌ دراصل مُطَّیَرٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت
آن یا را بالف بدل کردند مُطَّارٌ شد باقی نیز برین قیاس ست الامر منه اِطَّیِرْ اِطَّیِرَا
اِطَّیِرُوا اِطَّیِرِی اِطَّیِرَا اِطَّیِرْنَ اِطَّیِرْ را از تُطَّیِرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی مکسوره را باز آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند اِطَّرْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر یک
نون سیکه بر حال میماند **ناقص واوی از باب افعال** اَلْاِرْضَاءُ
خوشنود گردانیدن اَرْضٰی یُرْضِیْ اِرْضَاءً فهو مُرْضٍ و اُرْضِیَ یُرْضٰی اِرْضَاءً
فذاک مُرْضًی لم یُرْضِ لم یُرْضَ لا یُرْضِیْ لا یُرْضٰی لن یُرْضِیَ لن یُرْضٰی الامر منه
اَرْضِ لِیُرْضَ لِیُرْضِ لِیُرْضَ والنهی عنه لا تُرْضِ لا تُرْضَ لا یُرْضِ لا یُرْضَ الظرف
مُرْضًی مُرْضَیَانِ مُرْضَیَاتٌ ماضی معلوم اَرْضٰی اَرْضَیَا اَرْضَوْا اَرْضَتْ اَرْضَتَا
اَرْضَیْنَ اَرْضَیْتَ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُمْ اَرْضَیْتِ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُنَّ اَرْضَیْتُ اَرْضَیْنَا اَرْضٰی
دراصل اَرْضَوَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل و ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَیَ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند اَرْضٰی شد اَرْضَیَا دراصل اَرْضَوَا بود واوی بود در کلمه ثالث

بعده

چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا در اصل ارضووا بود
واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت و اصل ارضوت بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و تا الف را حذف کردند ارضت شد ارضتا و اصل ارضوتا بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا
الف حقیقه ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل
ارضون بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ارضین شد برین قیاس ست تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضوا
ارضیت ارضیتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم ارضیت ارضیتما ارضیتن
ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد همچنین وجه ست ارضیتا ارضیوا
در اصل ارضووا بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل داده بعده
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ارضوا شد
ارضیت در اصل ارضوت بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضون بود

تا آخر تعلیل تمامی مانند تعلیل ارضی ست تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو واقع شد
بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد برین قیاس ست باقی مضارع معلوم
یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین
ترضیان ترضین ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمۂ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واوی بود در کلمۂ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در
اصل یرضوون بود واوی بود در کلمۂ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند یرضیون شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یرضون شد ترضی
مانند یرضی ست ترضیان مانند یرضیان ست یرضین در اصل یرضون بود واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یرضین شد ترضین واحده مؤنث
مخاطبه در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمۂ ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان هر دو یاء یاء اول را حذف کردند ترضین شد تعلیل دوم
یرضی در اصل یرضو بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند
یرضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یرضی گردید برین قیاس ست باقی
مضارع مجهول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی
ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین ارضی نرضی یرضی در اصل

یرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
یرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد برین قیاس
دریابی مصدر ارضاءً در اصل ارضایا بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه
بدل کردند ارضاءً شد اسم فاعل مرضٍ مرضیان مرضون مرضیة مرضیتان مرضیات
مرضٍ در اصل مرضو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مرضٍ شد مرضیان در اصل مرضوان بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا
بدل کردند مرضیان شد برین قیاس است تا آخر اسم مفعول مرضًی مرضیان مرضون
مرضاة مرضاتان مرضیات مرضًی در اصل مرضَو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین
الف را حذف کردند مرضًی شد مرضَیان در اصل مرضوان بود واوی بود در
کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد
مرضون در اصل مرضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة بود واوی بود
در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند و یا را
بالف بطریق مذکور مرضاة شد برین قیاس مرضاتان مرضیات در اصل مرضوات بود

واو ساکن بود ماقبل مفتوح باشد چون رابع گشت ماقبل او مضموم نبود آن واو را بیا بدل کردند
مرضیات شد الامر منه ارض ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین ارض را از ترضی
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند یا بعد حذف ساکن ماند
بهمزه وصلی محتاج شدند همزه در اوّل آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر حرکت را وقف کردند
علامت وقف سقوط حرف علت شد ارض شد و در تثنیه و جمع نون با وقف [illegible]

لفیف مفروق از باب افعال الایجاء خجل کردن اوجی یوجی ایجاء فهو
موجی و اوجی یوجی ایجاء فذاک موجی لم یوج لما یوج لا یوجی لن یوجی
لن یوجی الامر منه اوج لتوج لیوج لیوج والنهی عنه لا توج لا توج لا یوج
لا یوج الظرف منه موجی موجیان موجیات ماضی معلوم اوجی اوجیا اوجوا اوجت
اوجتا اوجین اوجیت اوجیتما اوجیتم اوجیت اوجیتما اوجیتن اوجیت
اوجینا ماضی مجهول اوجی اوجیا اوجوا اوجیت اوجیتا اوجین اوجیت
اوجیتما اوجیتم اوجیت اوجیتما اوجیتن اوجیت اوجینا مضارع معلوم
یوجی یوجیان یوجون تا آخر یوجی در اصل یوجی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
یوجی شد یوجیان بر اصل خود ست یوجون در اصل یوجیون بود ضمه بر یا ثقیل
نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند یوجون شد برین قیاس ست توجون توجین در اصل
توجیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند توجین شد
مضارع مجهول یوجی یوجیان یوجون تا آخر مصدر ایجاء که در اصل ایجای بود

یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند موجیا شد بعده واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجاء شد اسم فاعل موجی موجیان موجون موجیة
موجیتان موجیات موجٍ در اصل موجی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند موجٍ شد اسم مفعول موجی
موجیان موجون موجاة موجاتان موجیات موجات در اصل موجیة بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند موجاة شد برین قیاس
موجاتان الامر منه اوجِ اوجیا اوجوا اوجی اوجیا اوجین اوجِ را از توجی بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه
قطعی محذوفه را باز آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد و در باقی سقوط نون میشود مگر نون
جمع مونث که بر حال میماند لفیف مقرون از باب افعال الاهواء
آهنگ کردن و انداختن و اشاره کردن اهوی یهوی اهواءً فهو مهوٍ و اهوی
یهوی اهواءً فذاک مهوی لم یهوِ لم یهوَ لا یهوی لا یهوی لن یهوی لن یهوی
الامر منه اهوِ لیهوِ لیهوَ و النهی عنه لا تهوِ لا تهوَ لا یهوِ لا یهوَ الظرف منه مهوی
مهویان مهویات ماضی معلوم اهوی اهویا اهووا تا آخر ماضی مجهول اهوی
اهویا اهووا تا آخر مضارع معلوم یهوی یهویان یهوون تا آخر مضارع مجهول
یهوی یهویان یهوون تا آخر اسم فاعل مهوٍ مهویان مهوون مهویة مهویتان
مهویات اسم مفعول مهوی مهویان مهوون مهواة مهواتان مهویات الامر منه
اهوِ اهویا اهووا اهوی اهویا اهوین تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای اوجی یوجی است مفصلاً معرف

از باب افعال الاحباب دوست داشتن اَحَبَّ یُحِبُّ اِحباباً فهو مُحِبٌّ و اُحِبَّ
یُحَبُّ اِحباباً فذاک مُحَبٌّ لم یُحِبَّ لم یُحَبَّ لم یُحِبَّ لا یُحِبُّ لا یُحَبُّ لن یُحِبَّ
لن یُحَبَّ الامر منه اَحِبَّ اُحِبَّ لِیُحِبَّ لِیُحَبَّ لِیُحِبَّ لِیُحَبَّ لِیُحَبَّ والنهی عنه
لا تُحِبَّ لا تُحَبَّ لا تُحِبَّ لا تُحَبَّ لا یُحِبَّ لا یُحَبَّ لا یُحِبَّ لا یُحَبَّ الظرف منه
مُحَبٌّ مُحَبّان مُحَبّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبّا اَحَبّوا تا آخر اَحَبَّ در اصل اَحْبَبَ بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد بر این قیاس
تا اَحْبَبْنا باقی بر اصل خود ست ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبّا اُحِبّوا تا آخر اُحِبَّ در اصل
اُحْبِبَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد
بر این قیاس تا اُحْبِبْنا باقی بر اصل خود ست مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبّان یُحِبّون
تا آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند یُحِبُّ شد همین منوال ست باقی مضارع مجهول یُحَبُّ
یُحَبّان یُحَبّون تا آخر بنهج تعلیل مضارع معلوم ست اسم فاعل مُحِبٌّ مُحِبّان
مُحِبّون مُحِبّة مُحِبّتان مُحِبّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد باقی نیز برین قیاس
ست اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبّان مُحَبّون مُحَبّة مُحَبّتان مُحَبّاتٌ در اصل

تُحْبِبُ بود دو حرف از یک جنس بہم آمدند ہر دو متحرک حرکت اول را نقل کردہ بما قبل دادند واول را در دوم ادغام کردند تُحِبُّ شد ہمان نہج باقی الامر منہ اَحِبَّ اَحْبِبْ اَحِبَّا اَحْبِبُوا اَحِبِّي اَحِبَّا اَحْبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبُّ بنا کردند رد کردند بسوی اصلش کہ تُحْبِبُ بود تا کہ علامت استقبال بود آن را حذف کردند بالبعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ را باز آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو بایا اول کہ ساکن شدہ بود برای ادغام وبا ثانی کہ ساکن شد برای علامت وقفی بعضے با ثانی را حرکت فتحہ دادند لان الفتحۃ اخف الحرکات بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبَّ شد وبعضی با ثانی را حرکت کسرہ دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبِّ اندند وبعضی بترک ادغام اَحْبِبْ خواندند ودر تثنیہ وجمع نون ساقط شد مہموز الفاء صحیح از باب افعال الایمان گرویدن وامین شدن وامان دادن ءامن گفتن اٰمَنَ يُؤْمِنُ اِيْمَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَاُوْمِنَ يُؤْمَنُ اِيْمَانًا فَذَاكَ مُؤْمَنٌ لَمْ يُؤْمِنْ لَمْ يُؤْمَنْ لَا يُؤْمِنُ لَا يُؤْمَنُ لَنْ يُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمَنَ الامر منہ اٰمِنْ لِتُؤْمَنْ لِتُؤْمِنْ والنہی عنہ لَا تُؤْمِنْ لَا تُؤْمَنْ لَا يُؤْمِنْ لَا يُؤْمَنْ الظرف منہ مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنَاتٌ ماضی معلوم اٰمَنَ اٰمَنَا اٰمَنُوا تا آخر ماضی مجہول اُوْمِنَ اُوْمِنَا اُوْمِنُوا تا آخر مضارع معلوم يُؤْمِنُ يُؤْمِنَانِ يُؤْمِنُونَ تا آخر مضارع مجہول يُؤْمَنُ يُؤْمَنَانِ يُؤْمَنُونَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُونَ مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُونَ مُؤْمَنَةٌ مُؤْمَنَتَانِ مُؤْمَنَاتٌ الامر منہ اٰمِنْ اٰمِنَا اٰمِنُوا اٰمِنِي

آمَنَا آمِنَّ آمِنْ را از تُؤمِنْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بابعد
حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر عیان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد آءمِنْ گشت بعده همزه ساکن ما قبل او
مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند آمِنْ شد ناقص از باب تفعیل التثنیة
دو تا کردن و دو گردانیدن و ثنی کردن کلمه را ثَنّٰی یُثَنِّی تَثْنِیَةً فهو مُثَنٍّ و ثُنِّیَ
یُثَنّٰی تَثْنِیَةً فذاک مُثَنًّی لَمْ یُثَنِّ لَمْ یُثَنَّ لَا یُثَنِّی لَا یُثَنّٰی لَنْ یُثَنِّیَ لَنْ یُثَنّٰی الامر منه ثَنِّ
لِتُثَنِّ لِیُثَنِّ لِیُثَنَّ والنهی عنه لَا تُثَنِّ لَا یُثَنِّ لَا تُثَنَّ لَا یُثَنَّ الظرف منه مُثَنًّی
مُثَنَّیَانِ مُثَنَّیَات ماضی معلوم ثَنّٰی ثَنَّیَا ثَنَّوْا ثَنَّتْ ثَنَّتَا ثَنَّیْنَ ثَنَّیْتَ الخ
ماضی مجهول ثُنِّیَ ثُنِّیَا ثُنُّوْا ثُنِّیَتْ ثُنِّیَتَا ثُنِّیْنَ الی آخره مضارع معلوم یُثَنِّی
یُثَنِّیَانِ یُثَنُّوْنَ الخ مضارع مجهول یُثَنّٰی یُثَنَّیَانِ یُثَنَّوْنَ تا آخر اسم فاعل مُثَنٍّ مُثَنِّیَانِ
مُثَنُّوْنَ مُثَنِّیَة مُثَنِّیَتَانِ مُثَنِّیَات اسم مفعول مُثَنًّی مُثَنَّیَانِ مُثَنَّوْنَ مُثَنَّاة مُثَنَّاتَانِ
مُثَنَّیَات الامر منه ثَنِّ ثَنِّیَا ثَنُّوْا ثَنِّیْ ثَنِّیَا ثَنِّیْنَ ثَنِّ را از تُثَنِّی بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر عیان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد ثَنِّ گردید
لفیف مفروق از باب تفعیل التوصیة اندرز کردن و کسی را وصی
خود داشتن وَصّٰی یُوَصِّی تَوْصِیَةً فهو مُوَصٍّ و وُصِّیَ یُوَصّٰی تَوْصِیَةً فذاک مُوَصًّی
لَمْ یُوَصِّ لَمْ یُوَصَّ لَا یُوَصِّی لَا یُوَصّٰی لَنْ یُوَصِّیَ لَنْ یُوَصّٰی الامر منه وَصِّ لِتُوَصِّ
لِیُوَصِّ لِیُوَصَّ والنهی عنه لَا تُوَصِّ لَا تُوَصَّ لَا یُوَصِّ لَا یُوَصَّ الظرف منه مُوَصًّی
مُوَصَّیَانِ مُوَصَّیَات ماضی معلوم وَصّٰی وَصَّیَا وَصَّوْا تا آخر ماضی مجهول وُصِّیَ

وصیا وصوا تا آخر مضارع معلوم یوصی یوصیان تا آخر مضارع مجهول یوصی یوصیان
تا آخر اسم فاعل موص موصیان موصون موصیة موصیتان موصیات اسم مفعول
موصی موصیان تا آخر تعلیل این باب مانند تثنی تثنیة است لفیف مقرون
از باب تفعیل التطویة نوردیدن طوی یطوی تطویة فهو مطو وطوی یطوی
تطویة فذاک مطوی لم یطو لم یطو لا یطوی لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر منه
طو لتطو لیطو لیطو والنهی عنه لا تطو لا تطو لا یطو لا یطو الظرف منه مطوی مطویان
مطویات بر قیاس تثنی تثنیة در حق تعلیل وتصریف ناقص یائی از باب
مفاعلة المراماة بایکدیگر تیر انداختن رامی یرامی مراماة فهو مرام وروی یرامی
مراماة فذاک مرامی لم یرام لم یرام لا یرامی لا یرامی لن یرامی لن یرامی الامر منه
رام لترام لیرام لیرام والنهی عنه لا ترام لا ترام لا یرام لا یرام الظرف منه مرامی
مرامیان مرامیات ماضی معلوم رامی رامیا رامو تا آخر ماضی مجهول رومی رومیا
روموا تا آخر روموا در اصل رومیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
روموا شد مضارع معلوم یرامی یرامیان یرامون تا آخر یرامی در اصل یرامی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یرامی شد برین قیاس دیگر یرامون در اصل
یرامیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یرامون شد برین قیاس
ترامون ترامین واحده مونث مخاطبه در اصل ترامیین بود کسره بر یا ثقیل بود
انداختند کسره یا نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد

میان ہر دو یا یاء اول را حذف کردند تُرَامِیْنَ شد مضارع مجہول یُرَامٰی یُرَامَیَانِ
یُرَامَوْنَ تا آخر مصدر مُرَامَاةٌ در اصل مُرَامَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد اسم فاعل مُرَامٍ مُرَامِیَانِ مُرَامُوْنَ مُرَامِیَةٌ مُرَامِیَتَانِ
مُرَامِیَاتٌ مُرَامٍ در اصل مُرَامِیٌ بود ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَامٍ شد اسم مفعول مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَوْنَ
مُرَامَاةٌ مُرَامَاتَانِ مُرَامَیَاتٌ مُرَامَاةٌ در اصل مُرَامَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد بدین قیاس است دیگر الامر منہ رَامِ رَامِیَا
رَامُوْا رَامِیْ رَامِیَا رَامِیْنَ رَامِ را از تُرَامِیْ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود
آن را حذف کردند بایں حذف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد رَامِ گردید و در تثنیہ و جمع نون
ساقط میشود **لفیف مفروق از باب مفاعلۃ** المواساۃ فروگذاشت
کردن وَاسٰی یُوَاسِیْ مُوَاسَاةً فہو مُوَاسٍ و وُوْسِیَ یُوَاسٰی مُوَاسَاةً فذاک مُوَاسًی
لَمْ یُوَاسِ لَمْ یُوَاسَ لَا یُوَاسِیْ لَا یُوَاسٰی لَنْ یُوَاسِیَ لَنْ یُوَاسٰی الامر منہ وَاسِ لِتُوَاسِ
لِیُوَاسِ لِیُوَاسَ والنہی عنہ لَا تُوَاسِ لَا تُوَاسَ لَا یُوَاسِ لَا یُوَاسَ الظرف منہ
مُوَاسًی مُوَاسَیَانِ مُوَاسَیَاتٌ تعلیلات این باب مانند تعلیلات رَامٰی یُرَامِیْ است
مضاعف از باب مفاعلۃ المحابۃ با یکدیگر دوستی داشتن حَابَّ یُحَابُّ
مُحَابَّةً فہو مُحَابٌّ و حُوْبِبَ یُحَابُّ مُحَابَّةً فذاک مُحَابٌّ لَمْ یُحَابَّ لَمْ یُحَابِبْ لَمْ یُحَابَبْ
لَا یُحَابُّ لَا یُحَابُّ لَنْ یُحَابَّ لَنْ یُحَابَّ الامر منہ حَابَّ حَابِبْ لِتُحَابَّ لِتُحَابِبْ
لِیُحَابَّ لِیُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابَبْ والنہی عنہ لَا تُحَابَّ لَا تُحَابِبْ لَا تُحَابَّ لَا تُحَابَبْ

لا تَجابَ لا تَجابا لا تَجابی لا تَجابْنَ الظرف منه مُجابٌ مُجابانِ مُجاباتٌ مثال واوی
از باب افتعال الاتّهاب قبول کردن اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ اِتِّهاباً فهو مُتَّهِبٌ واُتُّهِبَ
یُتَّهَبُ اِتِّهاباً فذاک مُتَّهَبٌ لم یَتَّهِبْ لم یُتَّهَبْ لا یَتَّهِبُ لا یُتَّهَبُ لن یَتَّهِبَ لن یُتَّهَبَ
الامر منه اِتَّهِبْ لِیَتَّهِبْ لِیُتَّهَبْ والنهی عنه لا تَتَّهِبْ لا یَتَّهِبْ لا یُتَّهَبْ
الظرف منه مُتَّهَبٌ مُتَّهَبانِ مُتَّهَباتٌ ماضی معلوم اِتَّهَبَ اِتَّهَبا اِتَّهَبُوا تا
آخر اتّهب در اصل اوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن
واو را بتا بدل کردند اتتهب شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اتّهب شد اتّهب در اصل اوتهب بود واو واقع شده
بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اتتهب شد بعده دو تا جمع آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اتّهب شد تا آخر مضارع معلوم
یَتَّهِبُ یَتَّهِبانِ یَتَّهِبُونَ تا آخر یتّهب در اصل یوتهب بود واو واقع شده بجای فاء کلمه
در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند یتتهب شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یتّهب شد مضارع مجهول
یُتَّهَبُ یُتَّهَبانِ یُتَّهَبُونَ تا آخر تعلیل این مانند معلوم است الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبا
اِتَّهِبُوا اِتَّهِبِی اِتَّهِبا اِتَّهِبْنَ اتّهب از تتّهب بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آن را حذف کردند مابعد حرف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اولش درآوردند
از میان بات بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
اتّهب گردید و در باقی نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را
بیا نیز بدل میکنند ایتهب یاتهب ایتهابا بهم اند چنانچه اتّعد یاتعد ایتهب در اصل

ازتهیب بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اتهیب شد یاتهیب
در اصل یوتهیب بود واو ساکن ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یاتهیب شد
برین قیاس اند باقی مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده قبول کردن
ایتعد یاتعد ایتعادا فهو موتعد واوتعد یوتعد اتعادا فذاک موتعد لم یاتعد لم یوتعد
لایاتعد لایوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد لیتوتعد لیاتعد لیوتعد والنهی عنه
لاتاتعد لاتوتعد لایاتعد لایوتعد الظرف منه موتعد موتعدان موتعدات مثال
... الایتسار تشت کشتن و اعضا او را بخش کردن ایتسر
یاتسر ایتسارا فهو مؤتسر واوتسر یوتسر ایتسارا فذاک مؤتسر لم یاتسر لم یوتسر لایاتسر ولایوتسر لن یاتسر
لن یوتسر الامر منه ایتسر لیتسر لیوتسر والنهی عنه لاتاتسر لاتتسر لایاتسر
لایوتسر الظرف منه مؤتسر مؤتسران مؤتسرات تعلیل وصرف این باب مانند ایتهیب
یتهیب ست مگر فرق نیست که این باب یائی است و ایتهیب یائی و واوی است
ایتسر در اصل ایتسر بود یا را بوقوع ساکن بجای فا کلمه در باب افتعال آن یا را بتا بدل
کردند اتتسر شد بود دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اتسر شد و برین قیاس است در باقی اجوف واوی از باب
افتعال الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو مجتاب واجتیب
یجتاب اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لایجتاب لایجتاب لن یجتاب
لن یجتاب الامر منه اجتب لیجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه لاتجتب
لایجتب لاتجتب لایجتب الظرف منه مجتاب مجتابان مجتابات ماضی
معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل اجتوب بود واو متحرک ماقبل او

مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد برین وجه است تا اجتبا تا اجتبن در
اصل اجتوبن بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اجتبن شد برین قیاس تا آخر
ماضی مجهول اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو نه بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اجتیب شد برین قیاس ا
جتیبا اجتبن در اصل اجتوبن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو نه
بعد از سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و یا را حذف کردند اجتبن شد برین
قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب
در اصل یجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
یجتاب شد برین قیاس است باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و یا الف را حذف کردند یجتبن شد همین قیاس است یجتبن
مضارع مجهول یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود
واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است
و باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند یجتبن شد
برین قیاس است یجتبن مصدر اجتیابا در اصل اجتوابا بود واو متحرک ما قبل او مکسور

آن واو را بیا بدل کردند اُجتِیبا شد اسم فاعل مُجتابٌ مُجتابانِ مُجتابونَ مُجتابةٌ مُجتابتانِ
مُجتاباتٌ مُجتابٌ در اصل مُجتَوِبٌ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل
کردند مُجتابٌ شد بر این مثال ست تا آخر اسم مفعول مُجتابٌ الخ مُجتابٌ در اصل مُجتَوَبٌ بود
واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُجتابٌ شد بر این قیاس
باقی الامر منه اِجتَبْ اِجتابا اِجتابوا اِجتابی اِجتابا اِجتَبْنَ اِجتَبْ را از تَجتابُ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل
مکسور در اولش در آوردند امر چنان باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند
اِجتَبْ شد و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یائی از باب

افتعال الاختیار برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اِختارَ یَختارُ اِختیاراً فهو مُختارٌ
و اُختیرَ یُختارُ اِختیاراً فذاک مُختارٌ لم یَختَرْ لم یُختَرْ لا یَختارُ لا یُختارُ لن یَختارَ لن یُختارَ
الامر منه اِختَرْ لِتُختَرْ لِیُختَرْ لِیَختَرْ والنهی عنه لا تَختَرْ لا تُختَرْ لا یَختَرْ لا یُختَرْ الظرف منه
مُختارٌ مُختارانِ مُختاراتٌ این باب بقیاس اِجتابَ یَجتابُ ست در حق تعلیل و
تصریف اما فرق همین ست که اِجتابَ یَجتابُ واوی ست و این باب یائی ست اِختارَ
در اصل اِختَیَرَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِختارَ شد یَختارُ
در اصل یَختَیِرُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یَختارُ شد ماضی مجهول
اُختیرَ در اصل اُختُیِرَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل اُختیرَ شد اُختِرنَ در اصل اُختُیِرنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُختِرنَ شد

الامر منه اقتض اقتضیا اقتضوا اقتضی اقتضیا اقتضین اقتضین تا آخر بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند بابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش آوردند
احتیاج باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقتی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند اقتض شد **ناقص یائی از**
باب افتعال الاجتباء برگزیده شدن اجتبی یجتبی اجتباءً فهو مجتبٍ واجتُبی
یُجتبی اجتباءً فذاک مجتبًی لم یجتبِ لم یجتبَ لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی
الامر منه اجتبِ لیجتبِ لیجتبَ والنهی عنه لا تجتبِ لا یجتبِ لا یجتبَ
لا تجتبَ الظرف منه مجتبًی مجتبیان مجتبیات اجتبی در اصل اجتبی بود یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اجتبی شد اجتبوا در اصل اجتبیوا بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند اجتبوا شد همچنین است اجتبت اجتبتا ماضی مجهول
اجتبی اجتبیا اجتبوا تا آخر اجتبوا در اصل اجتبیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند اجتبوا شد مضارع معلوم یجتبی یجتبیان یجتبون تا آخر مضارع
مجهول یجتبی یجتبیان یجتبون تا آخر اسم فاعل مجتبی مجتبیان مجتبون مجتبیة
مجتبیتان مجتبیات مجتبی در اصل مجتبیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مجتبٍ شد مجتبون در اصل مجتبیون بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مجتبٍ شد مجتبون در اصل مجتبیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند

بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مُجتَبِیُونَ
شد اسم مفعول نیز بهمین طریق بگیر مُجتَبیً فتحه یا ست الامر منه اِجتَبِ اِجتَبِیَا اِجتَبُوا
اِجتَبِی اِجتَبِیَا اِجتَبِینَ اِجتَبِ را از تَجتَبِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِجتَبِ گشت
و در باقی سقوط نونات شد و مضاعف از باب افتعال الامتداد کشیده
شدن و بلند بالا شدن اِمتَدَّ یَمتَدُّ اِمتِدَاداً فهو مُمتَدٌّ و اُمتُدَّ یُمتَدُّ اِمتِدَاداً فذاک
مُمتَدٌّ لم یَمتَدَّ لم یَمتَدِّ و لم یَمتَدِد لم یُمتَدَّ و لا یَمتَدُّ لا یُمتَدُّ لن یَمتَدَّ لن یُمتَدَّ الامر منه اِمتَدَّ
اِمتَدِّ و اِمتَدِد لِیَمتَدَّ لِیَمتَدِّ و لِیَمتَدِد لِیُمتَدَّ لِیُمتَدِّ و لِیُمتَدِد والنهی عنه لا تَمتَدَّ لا تَمتَدِّ و لا
لا تَمتَدِد و لا یُمتَدَّ لا یُمتَدِد الظرف منه مُمتَدٌّ مُمتَدَّانِ مُمتَدَّاتٌ الامر منه اِمتَدَّ از تَمتَدُّ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه
وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو دال دال اول
که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضے
دال ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اِمتَدَّ خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اِمتَدِّ خواندند و بعضے ترک ادغام کرده اِمتَدِد خواندند اجوف واوی از
باب انفعال الانقیاد رام شدن اِنقَادَ یَنقَادُ اِنقِیَاداً فهو مُنقَادٌ و اُنقِیدَ یُنقَادُ

انقیاد انقاد ینقاد انقیاداً فهو منقاد و انقید ینقاد انقیاداً فهو منقاد الامر منه
انقد لا تنقد والنهی عنه لا تنقد الظرف منه منقاد الآلة منه منقاد
منقاد منقادان منقادات ماضی معلوم انقاد انقادا انقادوا تا آخر انقاد در اصل
انقود بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند انقاد شد تا انقادا
تا همین طریق ست انقدن در اصل انقودن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند
انقدن شد انقدت در اصل انقودت بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند
انقدت شد بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا
ادغام کردند انقدّت شد ماضی مجهول انقید انقیدا انقیدوا تا آخر انقید در اصل
انقود بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند انقید شد انقدن در اصل
انقودن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال
یا را حذف کردند انقدن شد مضارع معلوم ینقاد ینقادان ینقادون تا آخر ینقاد در اصل
ینقود بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند ینقاد شد برین قیاس
باقی دو ینقدن و تنقدن التقاء ساکنین میشود مضارع مجهول ینقاد ینقادان ینقادون
تا آخر ینقاد در اصل ینقود بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
ینقاد شد دو ینقدن و تنقدن التقاء ساکنین میشود مصدر انقیاد در اصل انقواد بود

واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند اِنْقِیَادًا شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ
مُنْقَادُوْنَ مُنْقَادَةٌ مُنْقَادَتَانِ مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر اسم مفعول مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ
مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوَدٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد
الامر منه اِنْقَدْ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا اِنْقَادِیْ اِنْقَادَا اِنْقَدْنَ اِنْقَدْ را از تَنْقَادُ بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در
اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْ
و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود **ناقص از باب انفعال** الانمحاء محو شدن اِنْمَحٰی
یَنْمَحِیْ اِنْمِحَاءً فَهُوَ مُنْمَحٍ و اُنْمُحِیَ یُنْمَحٰی اِنْمِحَاءً فذاک مُنْمَحًی لَمْ یَنْمَحِ لَمْ یُنْمَحَ لَا یَنْمَحِیْ لَا یُنْمَحٰی لَنْ یَنْمَحِیَ لَنْ یُنْمَحٰی
الامر منه اِنْمَحِ لِتُنْمَحَ لِیَنْمَحِ لِیُنْمَحَ والنهی عنه لَا تَنْمَحِ لَا تُنْمَحَ لَا یَنْمَحِ لَا یُنْمَحَ الظرف منه مُنْمَحًی
مُنْمَحَیَانِ مُنْمَحَیَاتٌ ماضی معلوم اِنْمَحٰی الخ اِنْمَحَوْا در اصل اِنْمَحَیُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند
اِنْمَحَوْا اِنْمَحَتْ در اصل اِنْمَحَیَتْ بود الخ مصدر اِنْمِحَاءً در اصل اِنْمِحَایًا بود یا واقع شد بطرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِنْمِحَاءً شد مُنْمَحٍ در اصل مُنْمَحِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُنْمَحٍ شد الامر منه
اِنْمَحِ اِنْمَحِیَا اِنْمَحُوْا اِنْمَحِیْ اِنْمَحِیَا اِنْمَحِیْنَ اِنْمَحِ را از تَنْمَحِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش در آوردند امر حاضر باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِنْمَحِ گردید

ودر تثنیه و جمع نون ساقط شود لفیف مقرون از باب انفعال الانزواء
بکسو شدن انزوی ینزوی انزواء فهو منزو وانزوی ینزوی انزواء فذاک منزوی
لم ینزو ولم ینزو لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی لن ینزوی الامر منه انزو ولتنزو لینزو
والنهی عنه لا تنزو لا ینزو لا تنزو لا ینزو والظرف منه منزوی منزویان منزویات تمام
تعلیلهای این باب مانند تعلیل انجلی ینجلی است الامر منه انزو انزویا انزووا انزوی
انزویا انزوین انزو یا انزوی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
بابعد حذف ساکن مانند همزه وصل بکسر درآوردند امر حاضر باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط یا حرف علت شد انزو گردید در تثنیه و جمع
نون ساقط شود مضاعف از باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصب
ینصب انصبابا فهو منصب وانصب ینصب انصبابا فذاک منصب لم ینصب لم ینصب
لم ینصب لم ینصب لا ینصب لا ینصب لن ینصب لن ینصب الامر منه انصب
انصب لتنصب لینصب لانصب لینصب لینصب لینصب والنهی عنه
لا ینصب لا تنصب لا تنصب لا تنصب لا ینصب لا انصب لا ینصب
لا ینصب الظرف منه منصب منصبان منصبات مثال واوی از
باب استفعال الاستیجاب سزاوار شدن استوجب یستوجب استیجابا فهو
مستوجب واستوجب یستوجب استیجابا فذاک مستوجب لم یستوجب لم یستوجب لا یستوجب
لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب الامر منه استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب
لتستوجب والنهی عنه لا تستوجب لا تستوجب لا یستوجب لا یستوجب الظرف منه
مستوجب مستوجبان مستوجبات این باب مانند استخرج یستخرج است اجوف واوی

از باب استفعال الاستقامة راست شدن و راست ایستادن استقام یستقیم استقامة فهو مستقیم و استقیم یستقام استقامة فذاک مستقام لم یستقم لا یستقیم لا یستقام لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم لیستقم لیستقم لیستقم والنهی عنه لا تستقم لا یستقم لا یستقم الظرف منه مستقام مستقامان مستقامات ماضی معلوم استقام استقاما استقاموا تا آخر استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استقام شد تا استقامتا همین ست استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقمن شد برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند استقیم شد برین قیاس ست تا استقیمنا استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند استقمن شد برین قیاس تا آخر مضارع یستقیم یستقیمان یستقیمون تا آخر یستقیم در اصل یستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یستقیم شد برین قیاس ست در باقی مگر در یستقمن و تستقمن التقاء ساکنین میشود میان یا و میم

مضارع مجهول یُستحیٰی یُستحییان تا آخر اسم فاعل مُستحیٍ مُستحییان تا آخر اسم مفعول مُستحیٰ
مُستحییان تا آخر الامر منه اِستحیِ اِستحییا اِستحیوا تا آخر اِستحیِ را از تَستحیی بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در
اولش در آوردند از یمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد اِستحِ گردید و باقی مثلو ازات شد مصدر اِستحیاءٌ در اصل
اِستحیایٌ بود یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد
لفیف مقرون از باب استفعال الاستحیاء شرم کردن اِستحیٰی یَستحیی اِستحیاءً
فهو مُستحیٍ و اُستحیی یُستحیٰی اِستحیاءً فذاک مُستحیٰ لم یَستحیِ لم یُستحیٰ لا یَستحیی لا یُستحیٰی لن یَستحیی
لن یُستحیٰی الامر منه اِستحیِ لِیَستحیِ لِتُستحیٰ لِیُستحیٰ و النهی عنه لا تَستحیِ لا تُستحیٰ
لا یَستحیِ لا یُستحیٰ الظرف منه مُستحیٰ مُستحیان مُستحیات ماضی معلوم اِستحیٰی اِستحییا اِستحیَوا
اِستحیَت اِستحیَتا اِستحیَین اِستحییتَ اِستحییتُما اِستحییتُم اِستحییتِ اِستحییتُما اِستحییتُنَّ اِستحییتُ
اِستحیینا ماضی مجهول اُستحیِیَ اُستحییا اُستحیُوا تا آخر مضارع معلوم یَستحیی یَستحییان یَستحیون
تا آخر مضارع مجهول یُستحیٰی یُستحییان یُستحیَون تا آخر اسم فاعل مُستحیٍ مُستحییان مُستحیون
تا آخر مُستحیٍ در اصل مُستحیِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مُستحیٍ شد اسم مفعول مُستحیٰ مُستحییان مُستحیَون مُستحیاة
مُستحیاتان مُستحیات مُستحیٰ در اصل مُستحیَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
مُستحیٰ شد الامر منه اِستحیِ اِستحییا اِستحیوا اِستحیِی اِستحییا اِستحیین اِستحیِ را از
تَستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف

ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند امر حاضر شد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِسْتَحِ گردید و در باقی سقوط نون شود مصدر اِسْتِحْیَاءٌ
در اصل اِسْتِحْیَایٌ بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِسْتِحْیَاءٌ
شد و نیز جائز است که گویند اِسْتَحیٰ یَسْتَحِی اِسْتِحَاءً فهو مُسْتَحٍ و اُسْتُحِیَ یُسْتَحیٰ اِسْتِحَاءً فذاک مُسْتَحیً
لم یَسْتَحِ لم یُسْتَحَ لا یَسْتَحِی لا یُسْتَحیٰ لن یَسْتَحِیَ لن یُسْتَحیٰ الامر منه اِسْتَحِ لِیَسْتَحِ لِیُسْتَحَ
والنهی عنه لا تَسْتَحِ لا تُسْتَحَ لا یَسْتَحِ لا یُسْتَحَ الظرف منه مُسْتَحیً مُسْتَحَیَانِ مُسْتَحَیَاتٌ ماضی
معلوم اِسْتَحیٰ اِسْتَحَیَا اِسْتَحَوْا اِسْتَحَتْ اِسْتَحَتَا اِسْتَحَیْنَ تا آخر اِسْتَحیٰ در اصل اِسْتَحْیَیَ بود یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِسْتَحْیٰ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف اول را
حذف کردند اِسْتَحیٰ شد اِسْتَحَیَا در اصل اِسْتَحْیَیَا بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت
آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة اِسْتَحَیَا شد اِسْتَحَوْا
در اصل اِسْتَحْیَیُوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند اِسْتَحْیَوْا شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح
گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند اِسْتَحَوْا شد برین قیاس است اِسْتَحَتْ اِسْتَحَتَا اِسْتَحَیْنَ در اصل اِسْتَحْیَیْنَ بود
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود

اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و یا الف را حذف کردند استحیین شد برین قیاس ست تا آخر ماضی مجهول استحی استحیا
استحیوا تا آخر استحی در اصل استحیی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده
یا را حذف کردند از جهت خفت استحی شد استحیا در اصل استحییا بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة استحیا شد استحیوا
در اصل استحییوا بود ضمه بر یا ثقیل دانسته نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند استحیوا شد بعده یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند استحوا شد استحیت در اصل استحییت بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت خفت استحیت شد
برین قیاس ست استحیتا استحیین در اصل استحییین بود کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند
استحیین شد برین قیاس ست تا آخر مضارع معلوم یستحی یستحیان یستحیون تا
آخر یستحی در اصل یستحیی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان در اصل
یستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند
لاجل الخفة یستحیان شد یستحون در اصل یستحییون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند یستحیون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یستحیون شد یستحیین در
اصل یستحییین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو
یا یای اول را حذف کردند یستحیین شد مضارع مجهول یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر یستحیی
در اصل یستحیی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یستحیا شد بعده یا
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند یستحیا بعده یا در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند یستحی شد.
یستحیان در اصل یستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل
کردند بعده الف را حذف کردند از جهت خفت یستحیان یستحون در اصل یستحییون
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند یستحیون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند یستحون شد یستحیین در اصل یستحییین بود یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو
یا یای اول را حذف کردند یستحیین شد یستحیین واحده مؤنث مخاطبه در اصل
یستحیین بود یا متحرک ما قبل او حرف مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند یستحیین شد بعده یا متحرک ما قبل او

حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا را اول را
حذف کردند تستحیین شد مصدر استحیاءٌ در اصل استحیایٌ بود یا واقع شد بر طرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاءٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
الف اول را حذف کردند استحاءٌ شد اسم فاعل مستحیٍ مستحییان مستحیون مستحییة مستحییتان
مستحییات مستحیٍ در اصل مستحییٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحیٍ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مستحٍ شد مستحیانِ در اصل مستحییانِ بود کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت مستحیان شد
مستحون در اصل مستحییون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحیون شد
بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة در اصل مستحییة بود
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند و یا را حذف کردند
از جهت خفت مستحیة شد مستحیتان در اصل مستحییتان بود و تعلیل این مانند مستحیة است
مستحییات بر این قیاس است که در اصل مستحییات بود اسم مفعول مستحیً مستحییان مستحیون

مُستَحاة مُستَحاتان مُستَحَیات مُستَحًی دراصل مُستَحیَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مُستَحًی شد بعده
یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف وتنوین الف را حذف کردند مُستَحًی شد مُستَحَیانِ دراصل مُستَحیَیانِ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند
لاجل الخفة مُستَحَیانِ شد مُستَحَونَ دراصل مُستَحیَونَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند مُستَحیُونَ شد
بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
وواو الف را حذف کردند مُستَحَونَ شد مُستَحاة دراصل مُستَحیَیَة بود یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مُستَحیاة شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف
کردند مُستَحاة شد مُستَحاتان دراصل مُستَحیَیَتانِ بود الخ مُستَحَیات دراصل مُستَحیَیات بود
یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا دراصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند والف را حذف کردند لاجل الخفة
مُستَحَیات شد الامر منه اِستَحِ اِستَحیا اِستَحوا اِستَحی اِستَحیا اِستَحِینَ اِستَحِ را از تَستَحِی بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره

او لتش را آورده اند مرجان باشد بسکون آخرش او را وقف کردند علامت وقف سقوط حرف علت شد الشیخ گردیده و در تثنیه و در جمع سقوط نون شد **مضاعف از باب استفعال**
الاستتباب قائم و حاصل شدن استتبّ یستتبّ استتباباً فهو مستتبّ و استُتِبّ یُستتبّ استتباباً فذاک مستتبّ لم یستتبّ لم یُستتبّ لم یستتبب لم یُستتبب لا یستتبّ لا یُستتبّ لن یستتبّ لن یُستتبّ الامر منه استتبّ استتبِّ استتبب لیستتبّ لیستتبب لیُستتبّ لیُستتبب والنهی عنه لا تستتبّ لا تستتبِّ لا تستتبب لا یستتبّ لا یستتبب لا یُستتبّ لا یُستتبب الظرف منه مستتبّ مستتبان مستتبات ماضی معلوم استتبّ استتبّا استتبّوا استتبّ در اصل استتبب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند استتبّ شد برین قیاس در باقی ماضی مجهول استُتِبّ استُتِبّا استُتِبّوا تا آخر تعلیل این مانند معلوم است مضارع معلوم یستتبّ یستتبّان یستتبّون تا آخر یستتبّ در اصل یستتبب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتبّ شد برین قیاس است در مضارع مجهول **ناقص از باب تفعّل** التمنّی آرزو کردن و دروغ گفتن تمنّی یتمنّی تمنّیاً فهو متمنٍّ وتُمُنّی یُتمنّی تمنّیاً فذاک متمنًّی لم یتمنّ لم یُتمنّ لا یتمنّی لا یُتمنّی لن یتمنّی لن یُتمنّی الامر منه تمنَّ لیتمنَّ لیُتمنَّ والنهی عنه لا تتمنَّ لا تتمنّ لا یتمنَّ لا یُتمنَّ الظرف متمنًّی متمنّیان متمنّیات ماضی معلوم تمنّی تمنّیا تمنّوا تا آخر ماضی مجهول تُمُنّی تُمُنّیا تُمُنّوا تا آخر مضارع معلوم یتمنّی یتمنّیان تا آخر مضارع مجهول یُتمنّی یُتمنّیان یُتمنّون الخ مستعد

تمنیًا در اصل تمنّیًا بود ضمه نون را بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تمنّیًا شد اسم
فاعل متمنٍّ متمنّیان متمنّون متمنّیة متمنّیتان متمنّیات اسم مفعول متمنًّی متمنّیان
متمنّون متمنّیة متمنّیتان متمنّیات الامر منه تمنَّ تمنّیا تمنّوا تمنّی تمنّیا تمنّین تمنَّ اصلش تتمنّی
بود یا را که علامت استقبال بود آن را حذف کردند باعث جزم متحرک ماند اعراب آن شد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد تمنَّ گردید و
باقی با سقوط نون شد مضاعف از باب تفعّل التحبّب دوستی نمودن تحبّب
یتحبّب تحبّبًا فهو متحبّب وتُحُبِّب یُتحبَّب تحبّبًا فذاک متحبَّب لم یتحبّب لم یُتحبَّب لا یتحبّب
لا یُتحبَّب لن یتحبّب لن یُتحبَّب الامر منه تحبّب لیتحبّب لتُتحبّب لیُتحبَّب والنهی عنه
لا تتحبّب لا یتحبّب لا تُتحبَّب لا یُتحبَّب الظرف منه متحبَّب متحبّبان متحبّبات
این باب از صحیح است چنانچه نصرت تنصّر ناقص از باب تفاعل
التصابی کودک شدن تصابی یتصابی تصابیًا فهو متصابٍ وتُصُوبِی یُتصابی تصابیًا
فذاک متصابًی لم یتصابَ لم یُتصابَ لا یتصابی لا یُتصابی لن یتصابی لن یُتصابی الامر
تصابَ لیتصابَ لتُتصابَ لیُتصابَ والنهی عنه لا تتصابَ لا یتصابَ لا تُتصابَ
لا یُتصابَ الظرف منه متصابًی متصابیان متصابیات ماضی معلوم تصابی تصابیا
تصابوا الخ مجهول تُصُوبِی تُصُوبِیا تُصُوبُوا الخ مضارع معلوم یتصابی یتصابیان یتصابون
الخ مجهول یُتصابی یُتصابیان یُتصابون الخ اسم فاعل متصابٍ متصابیان
متصابون متصابیة متصابیتان متصابیات اسم مفعول متصابًی متصابیان
متصابون متصاباة متصاباتان متصابات الامر منه تصابَ تصابیا تصابوا
تصابی تصابیا تصابین تصابَ در اصل تتصابی بود یا را که علامت استقبال بود

آن را حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر حاضر باشد بسکون آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد تحابّ شد و در باقی سقوط نون شد و مضاعف
از باب تفاعل التحابّ با یکدیگر دوستی کردن تحابّ تحابّا تحابّا فهو متحابّ و تحوبّ تحابّ
تحابّا فذاک متحابّ لم تحابّ لم تحابّب لم تحابّ لم تحابّب لا تحابّ لا تحابّب لن تحابّ
لن تحابّب الامر منه تحابّ تحابّب لتحابّ لتحابّب لیتحابّ لیتحابّب لتحابّ لتحابّب
الظرف منه متحابّ متحابان متحابات تحابّ در اصل تحابب بود دو حرف از یک جنس
بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تحابّ شد برین قیاس
ست در باقی ماضی مجهول تحوبّ تحوبا تحوبوا الخ تحوبّ در اصل تحوبب بود دو حرف
از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تحوبّ شد
برین قیاس ست در باقی مضارع معلوم یتحابّ یتحابان یتحابون الخ یتحابّ در اصل
یتحابب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند یتحابّ شد برین قیاس ست در تمام باب مضارع مجهول یتحابّ یتحابان
یتحابون تا آخر یتحابّ در اصل یتحابب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند الخ اسم
فاعل متحابّ متحابان الخ متحابّ در اصل متحابب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
الخ اسم مفعول متحابّ الخ تعلیل بر قیاس اسم فاعل الامر منه تحابّ تحابب تحابّا تحابوا
تحابّی تحابّا تحاببن تحابّ را از تتحابّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند بعد حذف متحرک ماند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن شده بود
برای ادغام و با ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی با ثانی را فتحه دادند

وبعضی کسره وبعضی ترک ادغام کردند چنانکه گذشت **فصل** در بیان یازده حروف که در باب
تفعّل وتفاعل بجای فاء کلمه می آیند وتا را از جنس اینها نموده ادغام میکنند تا وثا ودال
وذال وزا وسین وشین وصاد وضاد وطا وظا اثّرّب خاک شدن اثّرّب یثّرّب اثّرّبا فهو
مثّرّب واثّرّب یثّرّب اثّرّبا فذاک مثّرّب لم یثّرّب لم یثّرّب لا یثّرّب لا یثّرّب لن یثّرّب لن یثّرّب
الامر منه اثّرّب لیثّرّب لیثّرّب والنهی عنه لا تثّرّب لا یثّرّب لا یثّرّب الظرف منه
مثّرّب مثّرّبان مثّرّبات اثّابع یثّابع اثّابعا فهو مثّابع الخ اثّبّت یثّبّت اثّبّتا فهو مثّبّت
الخ اثّاقل یثّاقل اثّاقلا فهو مثّاقل الخ ادّثّر یدّثّر ادّثّرا فهو مدّثّر الخ ادّارک یدّارک
ادّارکا فهو مدّارک الخ اذّکّر یذّکّر اذّکّرا فهو مذّکّر الخ اذّابح یذّابح اذّابحا فهو مذّابح الخ ازّمّل
یزّمّل ازّمّلا فهو مزّمّل الخ ازّاید یزّاید ازّایدا فهو مزّاید الخ اسّرّع یسّرّع اسّرّعا فهو
مسّرّع الخ اسّارع یسّارع اسّارعا فهو مسّارع الخ اشّجّع یشّجّع اشّجّعا فهو مشّجّع الخ اشّاعر یشّاعر
اشّاعرا فهو مشّاعر الخ اصّعّد یصّعّد اصّعّدا فهو مصّعّد الخ اصّاعد یصّاعد اصّاعدا
فهو مصّاعد الخ اضّرّع یضّرّع اضّرّعا فهو مضّرّع الخ اضّایق یضّایق اضّایقا فهو مضّایق
الخ اطّهّر یطّهّر اطّهّرا فهو مطّهّر الخ اطّابق یطّابق اطّابقا فهو مطّابق الخ اظّرّف یظّرّف اظّرّفا
فهو مظّرّف الخ اظّاهر یظّاهر اظّاهرا فهو مظّاهر الخ اطّهّر در اصل تطهّر بود طا واقع شد بجای
فاء کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند وطا در طا ادغام کردند وهمزه وصل مکسور برای تعذر
ابتدای بسکون در اولش در آوردند اطّهّر شد برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول
اطّهّر اطّهّرا تا آخر اطّهّر در اصل تطهّر بود طا واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفعّل تا را
طا کردند وطا در طا ادغام کردند وهمزه وصل مضموم برای تعذر ابتدای بسکون در
اولش در آوردند اطّهّر شد تا آخر مضارع معلوم یطّهّر یطّهّران یطّهّرون تا آخر یطّهّر در اصل

یَتَطَهَّرُ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند یَطَّهَّرُ شد
برین قیاس ست در باقی مضارع معلوم و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول در همه
یک قیاس ست مصدر اِطَّهُّرٌ در اصل تَطَهُّرٌ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب
تفعّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند و همزهٔ وصل بکسر برای تعذر ابتدای بسکون
در اولش در آوردند اِطَّهُّرٌ شد الامر منه اِطَّهَّرْ اِطَّهَّرَا تا آخر اِطَّهَّرْ را از تَطَهَّرُ بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن و همزه وصل بکسر
در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد اِطَّهَّرْ شد همزه وصل در اصل ماضی و مصدر و امر می آید
و در باقی نمی آید و تمامی این بابها اِدَّارَكَ در اصل تَدَارَكَ بود دال واقع شد
بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزه
وصل مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارَكَ شد برین قیاس
ست تا آخر ماضی مجهول اُدُّورِكَ در اصل تُدُورِكَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه
در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزه وصل مضمومه
برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُدُّورِكَ شد تا آخر مضارع معلوم
یَدَّارَكُ در اصل یَتَدَارَكُ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را
دال کردند و دال در دال ادغام کردند یَدَّارَكُ شد برین قیاس ست در باقی معلوم
و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اِدَّارَكْ را از تَدَّارَكُ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در
اول او در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی

سقوط حرکت شد ادّارک شد در باقی سقوط نون شد مصدر ادّارکا در اصل تدارکا بود دال
واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزه
وصل مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند ادّارکا شد تعلیل باقی
ابواب مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی بابهای تفاعل را بر تفعّل و بابهای
تفاعل را بر تفاعل قیاس باید کرد باب افتعال خصّم یخصّم خصّاما تا آخر خصّم در اصل
اختصم بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اخصصم شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اخصّم شد بعده بحرکت خا
استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را حذف کردند خصّم شد یخصّم در اصل یختصم بود
صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند یخصصم شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یخصّم شد بر همین قیاس مشتقه
باقی باب دیگر خصّم یخصّم خصّاما فهو مخصّم الخ خصّم در اصل اختصم بود صاد واقع شد
بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اخصصم شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا
و صاد خا را کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده صاد اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند اخصّم شد بعده بحرکت خا استغنا از همزه وصل
حاصل گشت همزه را حذف کردند خصّم شد تعلیل مضارع نیست یخصّم در اصل یختصم بود تا واقع
شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند یخصصم شد بعده دو حرف از یک

خصیص آمد پس دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد
خا را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند خِصِّیص شد باب افعنلال اقعنسس یقعنسس اقعنساسا فهو
مقعنسس تا آخر باب افعوّال اعلوّط یعلوّط اعلوّاطا فهو معلوّط تا آخر باب افعیعال اخشوشب
یخشوشب اخشیشابا فهو مخشوشب الخ باب افعنلاء اسلنقی یسلنقی اسلنقاء فهو مسلنقی

وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

خاتمة الطبع

الحمد للہ والمنة کہ این نسخہ حاوی اصول و قواعد علم صرف و مجالة لا نظیر جامع ضوابط
و فوائد علم شریف متضمن بر قواعد مفیده و مشتمل بر مطالب مفیده سود مند کافہ
جمهور طلاب و در تیسیر توضیح اصول محال و تعلیلات هفت اقسام صحیح مثال
مضاعف لفیف ناقص مهموز اجوف رساله نایاب و صرف صغیر و کبیر
هر باب از اقسام هشتگانه مجرد و مزید ثلاثی و رباعی و شرح تعلیلات هر یک هم دران
ثبت ست بالکل با هر است مسمی به جامع التعلیلات عجب کتابی که دران
از مطولات و مختصرات تعلیلات و تحقیقات اصول صرف بجمیع بابها به سهل ترین
طرق طالبان را بدانا چیل شد و اکنون از تائید ایزدی بار ثانی حسب استعداد
اهل شوق در مطبع نامی منشی نول کشور بمقام لکهنو در ماه ستمبر سنه ۱۸۸۲ع
مطابق ماه شوال سنه ۱۲۹۹ هجری حلیه طبع پوشید

شرح شافیہ۔ فارسی زبان از ملا محمد سعید حامل المتن۔

رضی شرح شافیہ۔ مصنفہ محمد بن الحسن استرابادی۔

مجموعہ چہار منظوم و رسالہ مراۃ الصرف۔ مسائل صرف کے نظم مین تصنیف منشی دولت رائے

نحو

مجموعہ نحو میر۔ شامل چند کتب ذیل محشی۔
۱۔ نحو میر۔ از میر سید شریف علامہ یگانہ زمانہ
۲۔ مائۃ عامل۔ ۳۔ جمل۔ ۴۔ خلاصہ
۵۔ تتمہ۔ ۶۔ عمدۃ المرام۔

ضریری محشی۔ مصنفہ امام ابو الحسن علی حمید الدین۔

شرح مائۃ عامل۔ محشی درسی کتاب ہے۔

ہدایۃ النحو محشی۔ مع رسالہ عین الافادہ فی کشف الاضافہ رسالہ از مولوی عبد اللہ صاحب بلگرامی۔

کافیہ محشی۔ خط نستعلیق مصنفہ ابن حاجب علامہ در باب مونثات سماعیہ مع قصیدہ از مصنف علامہ و نیز دو رسالہ تحقیق مونث سماعیہ مین ایک مصنفہ ابن کمال کا اور دوسرا مولوی عبد الرحیم کا۔

ایضاً کافیہ محشی۔ بخط نسخ بشرح [illegible] مع رسائل

کافیہ محشی با ترجمہ و حواشی۔

شرح کافیہ فارسی۔ منظوم مصنفہ مولوی محمد ابراہیم۔

شرح ملا جامی محشی۔ مطبوعہ قدیم یہ شرح کافیہ کی ہے مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی مع رسالہ تقریر حاصل و محصول از مولوی خادم احمد۔

ایضاً۔ جلی قلم مطبوعہ جدید واضح کاغذ عمدہ مع تقریر حاصل و محصول۔

ایضاً۔ جلی قلم۔

رضی شرح کافیہ۔ مصنفہ محمد بن الحسن استرابادی مطبوعہ مطبع ہذا کلان دو جلد مین۔
۱۔ جلد اول۔ تا بحث مجرورات ہے
۲۔ جلد ثانی۔ بحث مبنیات سے تا بحث حروف ختم کتاب۔

حاشیہ شرح جامی۔ مصنفہ ملا محمد جمال۔

ایضاً۔ حاشیہ ملا عبد الرحمن اسفراینی۔

لب الاعراب۔ مصنفہ مولوی عبید اللہ۔

تسہیل الکافیہ۔ شرح کافیہ مصنفہ مولوی عبد الحق خیرآبادی۔

حاشیہ عبد الغفور۔ مصنفہ مولوی عبد الغفور مع تکملہ از مولوی عبد الحکیم شرح ملا جامی کا نادر حاشیہ ہے دو جلد مین حاشیہ عبد الغفور ہندسہ ۲۵۰ پر ختم ہے اور تکملہ ہندسہ ۴۱۹ پر ہے

اصل اصول نحو - مصنفہ مولوی
محمد حسن خان بہادر صدر الصدور سابق کانپور -
جامع الغموض - فارسی شرح جید و معتبر
کافیہ کی ہے مصنفہ مولوی عبد النبی چار جلدیں
۱ جلد اول - مقدمہ کتاب سے
تا بحث اولا شبہتین بلیین
۲ جلد دوم - بحث منصوبات سے
تا بحث توابع -
۳ جلد سوم - مبنیات سے از مضمرات
تا ساکن -
۴ جلد چہارم - بیان میں عوامل معنوی
تا ختم کتاب ہے -

منطق

مجموعہ منطق - نادر مجموعہ جسمیں چند کتب
شامل ہیں -
۱ - رسالہ صغری - ۲ - رسالہ کبری
۳ - ایساغوجی - ۴ - مختصر المیزان
۵ - میزان المنطق - ۶ - تہذیب
۷ - مرآۃ المنطق - ۸ - تعریف الاشیاء
۹ - تعلیقات تعریف الاشیاء
۱۰ - ملخص بدیع المیزان - ۱۱ - رسالہ مقولات عشر
۱۲ - رسالہ جواہر مضیئہ
شرح تہذیب - عربی میں مصنفہ مولانا
سعد الملۃ والدین تفتازانی بحواشی مولوی
عبد الحی مع تشریح ضابطہ از مولوی عبد الحلیم
و مولانا مفتی سعد اللہ و مولانا ابو الفتح و مولانا
شیخ الاسلام -
ایضاً - فارسی مع شرح فارسی کیساتھ کتاب
از مولوی محمد اسلم حل المتن محشی -
بدیع المیزان - مصنفہ مولوی عبد اللہ
بن امداد عثمانی -
قال اقول - شرح ایساغوجی کی ہے
مصنفہ اثیر الدین ابہری ہے
قطبی منطق - مصنفہ ملا قطب الدین
درسی کتاب ہے
میر قطبی - از میر سید شریف علامہ -
رسالہ ایضاحات - مسمی بہ بحث المخاطبات
یہ حاشیہ قطبی کا ہے -
حاشیہ عبد الحکیم - برقطبی و میر قطبی از ملا
عبد الحکیم -
شرح سلم - ملا مبین المسمی بمرآۃ الروح
در مباحث تصورات و دیگر رسالہ تصدیقات
شرح سلم ملا مبین مصنفہ مولانا محمد مبین -
شرح سلم - قاضی مبارک مع منہیات شرح سلم
قاضی مبارک مصنفہ قاضی محمد مبارک